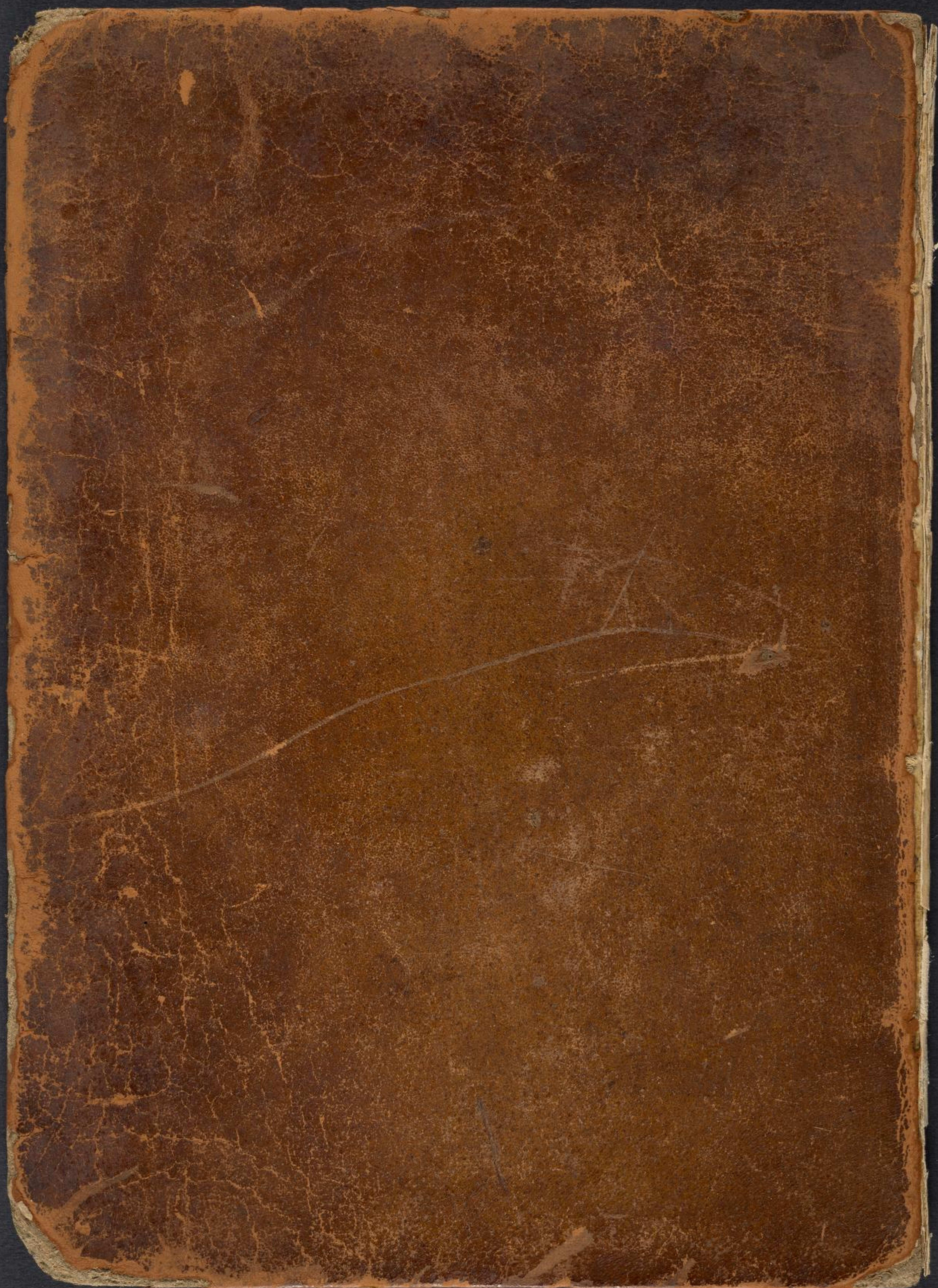


Arabic Manuscripts

Arabain

El-Hadith

Forty traditions concerning Mohammed with a commentary



Arabic lit – Theology Manuscripts – Arabic Mohammed

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای بخشاینده مهربان

لله الحمد علی منحه الغزار ومننه الکبار وصلی الله علی نبیه
محمد سید الابرار وعلی آله وصحبه البررة الاخیار وعلی من
سلک طریقتهم باللیل والنهار شکسته راصدیقی اشارت فرمود
بترجمهٔ خطب اربعین که از مشاهیر احادیث سید المرسلین است صلی
الله علیه وعلی آله اجمعین چون اشارت این طایفه از صحیفهٔ نبی
ینطق است امتثال لازم شمردم وشروع کردم مستعینا بالله وسائلا
للصواب علی ما روی والثواب علی ما نوی وبتضرع وابتهال لغت

مثنوی

ملخ ناخوب را بر خاطرم راه ❊ بدار از نا بسندم دست کوتاه
عروسی راکه پروردم بجانش ❊ مبارک روی کردان بر جهانش
چون فیاض عنایت کرد یاری ❊ بیارای گان گوهر تا چه داری

الحدیث الاول

عن ثابت البنانی عن انس بن مالک رضی الله

عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه على
ناقته الجذعا فقال ايها الناس كان الموت فيها
على غيرنا كتب وكان الحق فيها على غيرنا
وجب وكان الذين نشيع من الاموات سفر عما
قليل الينا راجعون نبوئهم اجداثهم وناكل
تراثهم كانا مخلدون بعدهم قد نسينا كل واعظة
وامنا كل جايحة طوبى لمن شغله عيبه عن
عيوب الناس طوبى لمن انفق مال اكتسبه من
غير معصية وجالس اهل الفقه والحكمة و
خالط اهل الذلة والمسكنة طوبى لمن ذلت
نفسه وحسنت خليقته وطابت سريرته و
عزل عن الناس شره طوبى لمن انفق الفضل
من ماله وامسك الفضل من قوله ووسعته
السنة ولم تستهوه البدعة تمت روات فنون مواعظ
وصنوف زواجر از خواجه كاينات صلعم ورضى الله عنهم روايت

کردن اند وباميد وعدهٔ من حفظ على امتي اربعين حديثا مما يحتاجون

اليه كتبه الله تعالى فقيها عالما بعدد جهل رسانيك فوايد در

تخصيص اين عدد بسيارست نطفه در قرار مكين بعد از جهل روز

از صفتي بصفتي منتقل شود قال النبي عليه السلام ان خلق

احدكم يجمع في بطن امه اربعين يوما نطفة ثم تكون علقة مثل

ذلك ثم تكون مضغة مثل ذلك جهل شبا روز در زاويهٔ تاريك

نشستن وطرق حواس رابستن ودل را از خواطر فاسد صيانت

كردن وبحضور قلب كلمه لا اله الا الله را تكرار كردن سبب تغير

وتبدل اوصاف بشريت است بنعوت ملكيت **شعر**

فطوبى لنفس وطّنت قعر دارها مغلقة الابواب مرخى حجابها

وفي الحديث من اخلص لله اربعين صباحا ظهرت ينابيع الحكمة

من قلبه على لسانه هركه جهل صبح صدق واخلاص را قرين

حال خويش كند جشمهاء حكمت از زمين الحيوة دل او بر زبان او

روان شود **بيت**

هر كجا قطرهٔ از ان بچكيد لاله بشكفت وارغوان بدميد

موسی کلیم علیه السلام بکرامت نجوی و تکلیم و کتاب کریم بعد از صوم چهل
روز رسید فتم میقات ربه اربعین لیلة ابن عباس رضی الله عنه
می گوید چهل شبانروز طی کرد و هیچ چیز نخورد کمال حال رجال
بر سر چهل سالی است و وحی بر اکثر انبیاء صلوات الله علیهم بچهل سالکی
آمده است لما بلغ اشده واستوی آتیناه حکما وعلما و فی الخبر ما
من مؤمن یموت فیقوم علی صلوته اربعون رجلا لا یشرکون بالله
شیئا الا شفعهم الله فیه هیچ مؤمن نمیرد که بر جنازه او چهل
مرد موحد جمع آیند و نماز گزارند الا حق تعالی دعاء ایشانرا در حق
این میت اجابت فرماید و شفاعت ایشانرا قبول کند و روی عن الله
تبارک و تعالی خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا در تخمیر طینت
آدم دست غیر در میان نبود قال النبی علیه السلام اذا مات المؤمن
بکی علیه مصلاه اربعین یوما چون مؤمن در گذرد معبد او چهل
شبانروز برای او بگرید

بیت

من خود رفتم ولیکن هرگز نرود   از خاک درت نشان پیشانی من

و فی الحدیث تبقی برکة دعاء الوالدین للولد البار اربعین سنة

برکت دعای پدر و مادر در حق فرزند نیکو معاملت بعد از وفات ایشان
تا چهل سال باقی بود چون از وفات امام ربانی صاحب العلم والعمل ابوبکر بن
الفضل رحمة الله علیه چهل سال بگذشت فرزند او سه روز تعزیت
داشت و درس نگفت امروز روز انقطاع برکت دعای پدر است
از من وعده مؤمنان چون بجهل برسید آیت یا ایها النبی حسبک الله
ومن اتبعک من المؤمنین بیامد روا بود که ومن معطوف بر اسم الله
بود ای کفاک الله و کفاک المؤمنون از مشاهیر اربعینات خطبه اربعین
است جماهیر علما نور الله مراقدهم بقبول تلقی کرده اند و بعمل مشغول
شده حدیث اول را راوی خادم عتبه رسالت معتکف جناب نبوت
انس بن مالک است رضی الله عنه گفت خطبه فرمود ما را سید
انبیا محمد مصطفی صلعم بر ناقه جذعا و جذعا گوش بریده بود و او را
سه نام گفتند جذعا و غضبا و قصوا و معنی هر سه یکیست یا
نزدیکیست و خطبه بر مرکب خواندی و حضرت رسالت بموسم حج
بودی یا در منزلی از منازل در سفر و خطبه و وعظ و تذکیر بر مکان عالی
برای شرف علمست و تا سخن بهمه کس برسد و مستمعان در روی واعظ

نظر کنند سنت آنست که مستمع چشم در روی واعظ دارد و روی

از جهت قبله بگردانند بعد از حمد باری جل جلاله فرمود ایها

الناس یا حرف نداست ها تنبیه است ای منادی مبهم است الناس رافع

ابهام است حرف ندا محذوفست اصلا و الاناس است اما اصل مستعمل

نیست اسم انس جمع انسانست و اصل او انسیان بوده است این اسم

با ماخوذ از نسیان است سمیت انسانا لانک ناس یا از انس یا از آنس

ای ابصر ایها الناس خطاب عام است اما خواص قبول کنند ای جنس

انس ای فراموش کنند کان خوش آیند کان نمایند کان مصراع

یاد میدار که از یاد تو نمی آید یاد

ضمیر رسول

افتتاح وعظ و تنبیه از حرف تشبیه کرد

کان الموت فیها علی غیرنا کتب از انجا که معاملت

و مجاملت و کردار و هنجار ماست چنانست که گویی مرگ بر غیر ما

نوشته اند و درخت وجود ما را در زمین دنیا برای بقا کشته اند که

و به صرصر فنا بیخ حیات ما را نخواهند بر کشید و شربت مر المذاق

آیت

فراق را نخواهیم چشید و از قضیه کل من علیها فان ما را امان داده

الذنوب از عموم کل نفس ذایقة الموت مخصوص کرده منصب رسالت

از غفلت مبرا بود و از این خصلهٔ ذمیمه منزه اما درین انواع وعظ

وباین اسلوب نصیحت لطفست وتواضع وخود را در عداد عباد

در آوردن و از آحاد شمردن از نتایج اخلاق محمود است بر مقتضاء

من عذب لسانه کثر اخوانه المرء یصطاد قلوب الناس بکلمه الطیب

ولو به الصیب

قطعه

گر زبانت خوش است جمله خلق ،، دوستدار تو برادران تواند

ور زبانت بدست در خانه ،، خصم جان تو چاکران تواند

واعظ شیرین زبان باید ،، تا کار مستمعان بزیان نیاید

نصیحت درشت درا درشت کند فقولا له قولا لینا ای موسی و

هارون با فرعون سخن نرم وچرب بگویید آنچه برفق میسر شود بعنف

نشود وکان الحق فیها علی غیرنا وجب در اداء فرایض

وخروج از عهده لوازم وتفریغ ذمه از بار امر ونهی چنان گران

روا افتاده ایم که گویی خطاب درین باب با دیگران است بوسایل نجات

وذرایع درجات تمسک کنیم با اخلاق سیئه الف گرفته ایم واعمال حسنه

را بگذاشته ونفس خبیثه را بر عمل شریر کماشته وخود را معطّل و
مهمل انکاشته

نظم

معشوق چو خورشید لکزینی ای دل ‌ کو بر فلک تو بر زمینی ای دل
کر کار تو اینست و تو اینی ای دل ‌ سر بر زانو بسی نشینی ای دل

وکانّ الذین نشیّع من الاموات سفرٌ عمّا قلیلٍ

سفر جمع سافر کرکب جمع راکب وصحب جمع صاحب وکوئی آن عزیزان ودوستان وهم نشینان که تشییع جنازه ایشان می کنیم وبخاک می بریم وبدست خویش در لحد تنگ وتاریک می نهیم وخاک بر سر ایشان می انباریم وعبرت نمی گیریم وپند نمی پذیریم همچون مسافرانند که هم اکنون از سفر باز آیند وبه مستقرّ عزّ خود فرود آیند نبوّهم اجداثهم و

ناءکل تراثهم کانّا مخلّدون بعدهم التبویة کسی را بجای فرود آوردن ویعدّی الی المفعول الثانی باللّام وبنفسه وهذا هو الصّحیح یدلّ علیه قوله تعالی لنبوّئنّهم من الجنّة غرفًا الجدث القبر التّراث المیراث اصله وراث فابدلت التّاء من الواو ودستان را بخاک می نهیم وکورهاء ایشان را است می کنیم وورزیدهٔ وکوشیدهٔ ایشان را می

عمّا قلیل ما زاید ای عن زمان قلیل

خوریم و روزگار به همدمان بخوش می‌گذرانیم و از اصحاب و احباب از آب لطیف تر یاد کنیم کو تی بعد از ایشان در دنیا جاوید خواهیم بود کسانی که مردم دیده از دیدن ایشان در دنیا سودی در خاک فرسودند نازنینان که با جان پیوند داشتند خاک پیند از بند و پیوند از ایشان جدا کرد ،

نظم

هر گل که بر دمد ز زمین فصل نوبهار ، آن زلف نیکوان بود و چشم دلبران
از خاک اگر جلاب کنی هم روا بود ، از بس که خفته اند درو پاک گوهران

در نامه که شیخ الشیوخ قطب الاوتاد سید رجال الله سیف الحق و الدین نور الله مرقده با میر امام ضیاء الدین امیر اجل رحمه الله نوشته بود بجانب سمرقند مشحون بلطایف مواعظ فرموده اند بگاه سحرگاه را غنیمت دارید و از یاران دین که از وجود ایشان آثار نماند اند بسیار یاد کنید تلاوت قرآن و هزار بار ذکر لا اله الا الله در شبانروزی بخوانید که نوری عظیم دارد ،

شعر

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم ، وبقیت فی خلف کجلد الاجرب ،
ره نیک به بین که راه بینا رفتند ، با کس منشین که همنشینان رفتند ،

قرنی که با قرینان موافق بودند، آن قرون گذشت آن قرینان رفتند،

قال بعض الظاهرية

ثنتان لو بكت الدماء عليهما ،، عيناي حتى تؤذنا بذهاب،

لم تقضيا المعشار من حقيهما ،، فقد الشباب وفرقة الأحباب،

قد نسينا كل واعظة وأمنا كل جائحة أي

نسينا كل قصة واعظة وخطة جائحة على ترك الموصوف وإقامة

الصفة مقامه الجوح الاستيصال والجائحة الشدة التي تجتاح المال

من سنة قحط أو فتنة وجاح الله ماله أي أهلكه فراموش کردیم

حوادث و وقایع پند دهنده و عوارض و نوازل نصیحت کننده را وایمن

شدیم از فتن مهلکه و محن مستأصله، **شعر**

چه جای راحت و امن است دهر پر نکبت،

چه روز باشه و صید است دشت پر نکبا،

چه بوی که درون وحشت و بیرون غم،

کجا روی که ز پیش آتش است و پس دریا،

خوش دل و خرم زیستن و فارغ از غم بودن علامت غفلت و امارت

بیندیشد

حماقت است عاقل از نوایب گذشته بیندیشد و پند پذیرد و از حوادث
آینده بر حذر باشد و نیکوکاری پیشه گیرد در تقدیر حق تدبیر بنده
در میان نیست قضا و قدر نه بر وفق مراد بشر است و از ورای پرده
غیب چه صورت روی نمود که در خیال کس هرگز نبود

قطعه

ایا بپای هوس راه لهو پیموده ، هنوز سیر نگشتی ز کار بیهوده
بچشم خویش بدیدی باورت نیامد ، عجایبی که چنان هیچ گوش نشنوده

و قال الله تعالی لقد خلقنا الانسان فی کبد ای فی شدة الامر و صعوبة
الخطب یا مردم را در شدت و صعوبت آفریدیم قال یحیی بن معاذ رحمه
الله اطلب فرحا لا حزن فیه بحزن لا فرح فیه طلب کن فرحی را که
در وی هیچ حزن نبود بحزنی که در وی هیچ فرح نباشد و فی الحدیث
ان الله یحب کل قلب حزین خداوند تعالی دل حزین را دوست میدارد
چشم نمگین و دل حزین صفت اصفیاست

شعر

شهر ار همه مست و در عشرت خواهد بود ، محنت زده چو منی غمت خواهد بود
گر شادی هر کسی بچیزی دیگر است ، ما را همه شادی ز غمت خواهد بود

طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس طوبی فعلی

من الطيب اصله طيبى قلبت الياء واوا للضمة ما قبلها وتقول طوبى
لك وطوباك بالاضافة طوبى بشارتست بحصول اغراض اخروى
ونجح امانى سرمدى جامع جمله مواعيدست بر سبيل اجمال خنك مر
آن صاحب دولت را كه مشغول كرد او را ديدن عيب خود از عيبهاء
مردمان حق تعالى او را بيناء عيب خود كردانيد وديده دل او را روشن
كرد وبر عيوب خود مطلع شد دانست كه باسيان ضرارى هم خانه
است وبا حيات وعقارب هم خوابه چندان غم جان خويش او را
پيش آيد كه با ديكران نپردازد آدمى عيب خود را بيقين مى داند
ودر حق غير كمان مجرد است اكر هزار عيب در ديكرى بود ترا زيان
ندارد ويك عيب كه در تو بود دمار از تو برارد خواجه كاينات صلعم مى
فرمايد ما من مؤمن الا وفيه ثلاث خصال حسد وسوء ظن وطيرة
هيچ مؤمن نبود كه در وى اين سه خصلت نباشد حسد وكمان بد بردن
وفال بد كرفتن لسان التصوف شيخ ابو بكر اسحاق كلاباذى رحمه الله
مى كويد اين صفت عوام مؤمنان است اما آنكه رتبت او در دين عالى
باشد ومنزلت او رفيع ووقت او صافى وعيش او طيب اين خصال در و

دینی بود و این اوصاف بسندید حسد او در فضیلتی باشد که در دیگری
بیند و او از آن بی نصیب مثل صیام و قیام و ذکر بر دوام و تلاوت قرآن
مجید و استغراق اوقات بخیرات و مراقبه و مشاهده بیش گیرد
و این حسد بحقیقت غیرت بود غیرت از محبت خیزد **نظم**

خورشید نخواهم که برآید با تو ٭ تنها روو سایه نیاید با تو

قال رسول الله صلعم لا حسد الا فی اثنین رجل آتاه الله تعالی مالا فهو
ینفق منه آناء اللیل والنهار ورجل آتاه الله تعالی القرآن فهو
یقوم به آناء اللیل والنهار گمان بد نبرند در حق خویش اما در حق
همه کس نیکو گمان بود در خبر شبانگاه عرفه در عرفات یکی از شبلی
قدس الله روحه سوال کرد امسال حال قافله چیست گفت نیکو بودی
اگر شبلی در میان نبودی جاء اعرابی ابا بکر الصدیق رضی الله عنه
فقال انت خلیفة رسول الله قال لا قال فما انت قال انا الخالفة بعده
والخالفة الذی لا غناء عنده ولا خیر فیه اعرابی بنزدیک ابا بکر آمد و
گفت تو خلیفهٔ رسولی گفت نی من مردی بی خیرم بعد از او افضل بشر
بعد از رسول خود را بی خیر میگوید **بیت**

پرسید ز من یار که آن قوم که بودند ، کز جهان کوی سعادت ببر بودند

دیدند و نبیدند شنیدند و نگفتند ، کردار خود از خلق همه عیب نمودند

طیرة الکرجیزی از حظوظ دنیا و نیل مراد این عالم مسلّم شود آنرا از

شور بختی داند و فی بعض الاخبار اذا رایت الفقر مقبلاً فقل مرحبا

بشعار الصالحین و اذا رایت الغنی مقبلاً فقل ذنب عجّلت عقوبته

طوبی لمن انفق مالاً اکتسبه من غیر معصیة طوبی

مصدر طاب کبشری و زلفی و معنی طوبی له اصاب خیرا و طیبا و

محلها النصب او الرفع لقولک طیبا لک و طیب و سلاما لک و سلام

والواو فی طوبی منقلبة عن یاء لضمة ما قبلها نحو موقن اصله میقن

من ایقن خنک آن جوانمرد را که برای خدای تعالی بذل کند مالی را که در

کسب و تحصیل آن ارتکاب معصیت نکرده بود و فی الحدیث ان الله تعالی

طیب لا یقبل الا الطیب و قیل الحلال الذی لا یعصی الله فیه و الصافی

الذی لا ینسی الله فیه و قیل لابی سعید الخرازی رحمه الله لم تاخر

عن الفقراء رفق الاغنیاء فقال لثلاث خصال لان ما فی ایدیهم غیر طیب

و لانهم غیر موفقین و لان الفقراء مرادون بالبلاء ابو سعید خرازی

را پرسیدند ز فرق اغنیا بفقرا رسد سبب چیست فرمود حرمان
اغنیا از احسان با فقرا از اسه سبب است آنچه در دست ارباب دنیاست
پاک نیست حق تعالی خلق پاکان را از لقمهٔ ناپاک نگاه میدارند دنیا خوارست
طالب دنیا ازو خوارتر توفیق عزیز است بخواران ندهد حق تعالی فقرا
را در بلیت و محنت و در نامرادی پرورش می فرماید و از حظوظ نفسانی
صیانت میکنند قال رسول الله صلعم اذا احب الله عبدا حماه الدنیا
کما یحمی احدکم سقیمه الماء و چون ایزد عز و جل صاحب دولتی را بمرتبهٔ
محبت خود را که اعلی مراتب عبادست برساند او را از دنیا و تمتعات
او چنان نگاه دارد که یکی از شما بیمار خود را از آب نگاه دارد و
جالس اهل الفقه والحکمة وخالط اهل الذلة
والمسکنة و مجالست با اهل علم و حکمت گزینند تا بدانند که چه می
باید کرد و اختلاط با اهل فاقه و مسکنت دارند تا بآنچه دانند عمل توانند
کرد صحبت عزیزانی که از رعونت و صورت پرستی رسته اند کیمیای
سعادتست قال ابو بکر الطمستانی رحمه الله اصحبوا مع الله فان
لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب الله لیوصلکم برکات صحبته

الی صحبة الله عز وجل دست کسی بسرادقات عزت او نرسد دست

ردامن بزرکی نیکان حضرت او زنیت ، **بیت**

اکر خاک در تیا بم بکوهر هاش نفروشم ، وکر پای سکلت بوسم ز شیران نفرکیرم ،

قال الله تعالی اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ، **بیت**

کر نتوانی ز خود بریدن ،، در پهلوی پهلوان جا باش

طوبی لمن ذلت نفسه وحسنت خلیقته وطابت
سریرته وعزل عن الناس شره خنک آن نیکبختیار که نفس
او در تحمل ایذا بر ورد کار رام شد و مطیه نفس او مرتاض کشت و خلق
او نیکو شد و احوال نهانی او بصلاح آمد و شر خود را از خلق دور
کرد و دست از ضرر در کشید اجماع این خصال حمید و اخلاق مرضیه
دلیل قرب و قبول است و در تحصیل این خصال تقصیر را مجال مده و
در استجماع این اخلاق حمید هیچ دقیقه فرو مکذار که این کلمات
از جوامع کلیم است بفکرت فواید این فواید معلوم شود و به تامل
اشارات که درین عبارات مودع است روشن کردد و فهم اسرار کلام
رسول از باب الهام است و الهام ربانی بدل نورانی فرود آید اللهم نور

سرایر ما بانوار کن طوبی لمن انفق الفضل من ماله
وامسک الفضل من قوله ووسعته السنة
ولم تستهوه البدعة خنک آن منفق مقبول که مال زیادتی
نفقه کرد وسخن زیادتی نگفت مهر از کیسه برداشت وبر دهان
نهاد درم داد ودم نگاه داشت خیر الناس من فک کفه وکف
فکه وفراز رسید او را سنت وکجا آمد وسر گشته نگردش بدعت
قدم از دایره سنت رسول بیرون نه نهاد ودر تیه بدعت وغوایت
سرگردان نشد مفتاح سعادت اتباع سنت است واقتدا برسول
است علیه السلام در جمیع مصادر وموارد وحرکات وسکنات
تا هیأت اکل وشرب وقیام ونوم وکلام وکان محمد بن اسلم لا یاکل
البطیخ لانه لم ینقل الیه کیف اکله رسول الله عم وعن بشر الحافی
رحمه الله قال رایت النبی عم فی المنام فقال لی یا بشر اتدری لم رفعک
الله من بین اقرانک فقلت لا یا رسول الله قال باتباعک لسنتی وحرمتک
للصالحین ونصیحتک لاخوانک ومحبتک لاصحابی واهل
بیتی وقال سید الطایفه ابو القاسم الجنید رحمه الله من لم یحفظ

القرآن ولم يكتب الحديث لا يقتدى به في هذه الامور ان علمنا مقيد
بالكتاب والسنة وهرچه نه کتاب وسنة است هوی وبدعت
است

بيت

تا الزره مصطفى نيايى ... هرکز بسر صفا نيايى

قال الله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله اکر برادرم
ونور ديده ام سيد المنقطعين الى الله الذي انزل الدنيا منزلتها
قدوة ارباب الحق والحقيقة شهاب الملة والدين المحمودي ادام
الله بركته وايامه بنظر استحسان درين اوراق نظر فرمايد بعد
از هر حديثي آيتي را تفسير كفته شود تا اين سواد بيمن همت آن
يكانه مجمع البحرين كردد

بيت

تم چشم قلم را شرم دارم ... که سوی چشمهٔ حیوان فرستم

الحديث الثاني

عن قيس بن عاصم المنقري رضي الله يقول
قدمت على النبي عم في وفد من جماعة بني تميم
فقال اغتسل بماء وسدر ففعلت ثم جلت اليه

10

فقلت يا رسول الله عظنا عظة ننتفع بها فقال
يا قيس ان مع العز ذلا وان مع الحيوة موتا و
ان مع الدنيا آخرة وان لكل شي حسيبا وعلى كل
شي رقيبا وان لكل حسنة ثوابا ولكل سيئة عقابا
وان لكل اجل كتابا وانه لابد لك يا قيس من
قرين يدفن معك وهو حي وتدفن معه وانت
ميت فان كان كريما اكرمك وان كان لئيما اسلمك
ثم لا يحشر الا معك ولا تبعث الا معه ولا تسال
الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان كان صالحا
لم تستانس الا به وان كان فاحشا لم تستوحش الا
منه وهو فعلك هو قيس بن عاصم بن سنان بن خالد بن
منقر بن عبيد بن حارث بن عمر بن كعب بن سعد بن زيد بن مناة
بن تميم بن جلة بن مر بن ود بن طابخة بن الياس بن مضر بن
قيس بن عاصم سيد بني تميم بود و رئيس قوم خويش گفت بخدمت
سيد المرسلين صلعم بيامدم با وفد بني تميم و فد جمع وافد ست

که صحبت جمع صاحب و فل جماعتی را گویند که بخدمت پادشاه آیند

فَلَمّا دَنَوْتُ مِنْهُ سَمِعْتُهُ یَقُولُ هٰذا سَیِّدُ اَهْلِ الْوَبَرِ چون بنزدیک

رسول ع در آمدم شنیدم که فرمود این مهتر اهل خیام است چون

از ظلمت کفر به نور اسلام رسیدم خواجه جهان رسالت اشارت

فرمود که یا قیس با آب سدر غسل بیار سدر درختی است که ثمره او را

نبق میگویند و برگ او غسول است در تنظیف و تطهیر ظاهر خود

را مبالغت کن نکته اَصْلَحَ اللّٰهُ جَوّانِیَّهُ هر که در اصلاح ظاهر خود کوشد

حق تعالی باطن او را باصلاح آرد آب مزیل ظلمت ترابست چون

بلد انسانی بطهارت کبری و صغری صافی شود انوار روحانی از

باطن بظاهر نفوذ کند و غسل بر یازده نوعست پنج از و فریضه

است غسل از التقاء ختانین و از انزال منی و احتلام و حیض و

نفاس و چهار نوع از و سنت است غسل روز جمعه و عرفه و وقت احرام

بستن و در روز عید و یکی غسل واجب است غسل میت یکی مستحب

کافر چون ایمان آرد قیس گفت امر رسول را پیش رفتم و غسل آوردم

و بخلعت رسول باز آمدم گفتم یا رسول الله ما را وعظی کن که از آن

وعظ انتفاع کیرم بهتر عالم صلعم اجابت فرمود و بعبارت جان

پرور دلاویز که رموز او کنوز معانی است گفت یا قیس ان

مع العز ذلا بدرستی که با عزت این جهانی مذلت قرین است

اقبال دنیا با اقبار با ادبار توامانند

نظم

درین مقام طرب بی تعب نخواهی دید که جای نیک و بد ست و سرای پاک و پلید

بینما المرء رخی باله قلب الدهر له ظهر المجن

عزت خالی از مذلت عزت اهل طاعت است قال الله تعالی

ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین

مصراع

همه عیب تو بپسندد سگ پاسبان او را وان مع الحیوة موتا

بدرستی که این حیات را موت بر اثر ست و این بقا را فنا منتظر است

و این هستی را نیستی در کمین

نظم

برید الموت یقرع کل باب فطب نفسا فقد عم البلاء

ولیس لدولة الدنیا دوام علی الدنیا و دولتها العفاء

آدمی خشنود نی است زانک او فرسوده نیست

زندگی جاوید خواهد این هوس نابوده است

وما المرءُ الّا کالشهاب وضوءه ٭ یحور رماداً بعد اذ هو ساطع ٭

انّ مع الدنیا آخرةً وهر اینه با این جهان جهانی دیگرست

وبا امروز فرداست بعد از دار ابتلا دار جزاست ٭ نظم

آخر روزی قیامتی خواهد بود ٭ واز بهر منت ملامتی خواهد بود ٭

وانّ لکلّ شیء حسیبا ومر هر چیزی را حساب کننده است وهر کاری

را پرسنده یعنی خدا ونعالی فرماید وکفی بنا حاسبین وبسنده ایم

ما حساب کننده قال النبی ع لا تزول قدما ابن آدم حتی یسأل عن خمس

عن عمره فیم افناه وعن شبابه فیم ابلاه وعن ماله من این اکتسب

وفیم انفق وماذا عمل بما علم سید رسل ع فرماید فردا آدمی

قدم از قدم برندارد تا از پنج چیز پرسیده نشود سرمایه عمر را که دادی

از وجهانی ارزد بچه صرف کردی جوانی را که عنفوان زندگانی

است وبهار عمر است بخزان پیری وناتوانی در چه عمل رسانیدی

مال را از کجا کسب کردی ودر چه کار صرف کردی وبآنچه دانستی چه عمل

کردی مقصود از علم عمل است علم بی عمل دام است وعمل بی علم کار

خام است علم بکردار نیک جمال گیرد میوه درخت دانش نیکوکاری

وکم آزاری است و عمل براه بری علم بخزانهٔ قبول رسد و علی کل
شیء رقیبا و بهر چیزی نگاه بان است از غفلت منزه و مبرا و از
عیب مقدس مطلع بر ظاهر و باطن علیم بجلیات و خفیات امور
خبیر بنقیر و قطمیر بصیر بلغو و تقصیر قال الله تعالی ان الله علی
کل شیء رقیبا قال الله تعالی وهو معکم اینما کنتم وقال علیه السلام افضل
ایمان المرء ان یعلم ان الله معه حیث کان

نظم

اذا ما خلوت الدهر یوما فلا تقل خلوت ولکن قل علی رقیب

گفته اند چون زلیخا یوسف پیغامبر را صلوات الله علیه در خانه
خالی خواند و درها فرو بست و سر خویش بروی عرضه کرد پنداشت
که بمراد خود خواهد رسید بتی داشت در ان خانه جامه بر روی
بت کشید گفت که از وی شرم میدارم یوسف علیه السلام گفت استحیین من
مراقبة جماد و لا استحیی من الملک الجبار تو از صنم که لا یسمع
و لا یبصر شرم همی داری و من از صمد سمیع و بصیر شرم ندارم
وگفته اند لولا ان رآی برهان ربه این بود و ان لکل حسنة
ثوابا و لکل سیئة عقابا و بدرستی مر هر نیکی را ثوابست و

و هر بدی را عقاب، نصوص قرآن بدین ناطق است فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره قوله تعالی من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها امر باکتساب
حسنات و نهی از ارتکاب سیئات بنابرین است بهشت با همه نعیم مقیم
ثواب نیکوکاران است و دوزخ با همه عذاب الیم پاداش بدان از اعمال امروز
بر احوال فردا استدلال کن

نظم

اگر نیک باشی خود بر خوری — وگر بد کنی هم تو کیفر بری
اگر بار خارست خود کشته — وگر پرنیانست خود رشته

در مواعظ سید امام شهید ناصر الدین ابو القاسم سمرقندی رحمه الله
دنیا بازاریست و در او خریداران نیک و بد و آدمی خریدار و دیو و فرشته
پای مرد هشدار تا به سرمایهٔ عمر متاع معصیت نخری که فردا از زیان
از دمار از جان تو بر آرد ولکل اجل کتابا و هر وقتی را حکمی است
مکتوب و مثبت که تغییر و تبدیل نپذیرد و هر مهلتی را انتهایی
است و هر فرصتی را انقطاعی است وانه لابد لک یا قیس
من قرین یدفن معک وهو حی وتدفن معه

13

وَاَنْتَ مَيِّتٌ وانه ضمیر امر وشان است وبدرستی کار اینست

که چاره نیست ترا یا قیس از قرینی و رفیقی که دفن کرده شود باتو

و او زنده و تو مرده وخاک نهاده شوی با او و تو مرده فَاِنْ كَانَ كَرِيمًا

اَكْرَمَكَ وَاِنْ كَانَ لَئِيمًا اَسْلَمَكَ يقال اسلمه اى خذله

اگر آن قرین کریم بود او ترا گرامی دارد واگر لئیم وخسیس باشد ترا

فرو گذارد وبعذاب سپارد ثُمَّ لَا يُحْشَرُ اِلَّا مَعَكَ باز او از خاک

برانگیخته نشود مگر باتو وَلَا تُبْعَثُ اِلَّا مَعَهُ وتو زنده کرده

نشوی مگر با او وَلَا تُسْأَلُ اِلَّا عَنْهُ وترا نپرسند مگر از او فَلَا تَجْعَلْهُ

اِلَّا صَالِحًا آن قرین بجز قرین صالح مکن فَاِنَّهُ اِنْ كَانَ صَالِحًا

لَمْ تَسْتَأْنِسْ اِلَّا بِهِ برای آنکه اگر آن صاحب صالح بود تو نیاسائی

مگر با او وآرام نگیری مگر با او فَاِنْ كَانَ فَاحِشًا لَمْ تَسْتَوْحِشْ

اِلَّا مِنْهُ واگر بد و پریشان وبی سامان بود بوحشت وبی مزگی در

نمانی مگر از او وبسبب او وَهُوَ فِعْلُكَ آن قرین فعل تست وآن

صاحب عمل تست وآن رفیق کردار تست وقال النبی عم تَتْبَعُ الْمَيِّتَ

ثَلٰثَةٌ فَيَرْجِعُ اِثْنَانِ وَيَبْقٰى مَعَهُ وَاحِدٌ خواجه کاینات صلعم

فرماید آدمی چون روی بسفر آخرت آرد سه کس او را متابعت کنند
یعنی اهل مال عمل از پس سه رفیق دو از طریق باز گردند یکی
موافقت کند و از وی جدا نشود اهل تا لب گور آیند و باز گردند نظم
چون تیره شود روی رنگین تو ، نگردد کسی گرد بالین تو
مال تا دم آخر بیش همراهی نکند چون جان از تن مفارقت کند مال
بورثه منتقل شود اما عمل یار وفادارست هرگز از وی جدا نشود در گور
با او در آید از خاک با او برخیزد در عرصات ملازم او بود اگر نیک باشد
او را بسلامت بجنت رساند و اگر بد بود با غرامت او را بدوزخ سپارد
در آن زمان ندامت فایده نکند یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَرًا
وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَبَیْنَهُ أَمَدًا بَعِیدًا یاد کن آن روز
را که بیابد هر تنی آنچه کرده است از نیکی مکتوب در صحایف اعمال
او و آنچه کرده است از بدی دوست دارد و آرزو برد که میان او و میان
آن عمل مسافتی بودی بعید کما بین المشرق والمغرب کعب احبار رضی
الله عنه گفت چون بنده صالح را در گور نهند ملایکه عذاب از جانب
پای او بیایند نماز او پیش ایشان باز آید و گوید الیکم عنه فلا سبیل

لکم علیه فقد اطال ربی القیام لله تعالی یعنی دور شوید از وی شما

لا ابرا او راهی نیست او بسیار بقدم نیاز در مقام نماز لله تعالی ایستاده است

و جون از قبل سرا او آیند روز حشر نکدارد کویدا و برای رضاء خدای تعالی

تشنکی و کرسنکی بسیار کشیده است و از سوی دست راست آیند

صدقه حمایت کنند کوید کفوا عنه ملایکه کویند هنیا لک طبت

حیا و طبت میتا خنک تو پاک و خوش زیستی و پاک خوش رفتی دری

از جنت در کور او بکشایند نماز او را از جنان با او نمایند ملایکه

رحمت بیش او فرود آیند کویند مترس که از مخاوف کذشتی غم مخور

که بکار رستی شاد باش که بکرامت رسیدی قال الله تعالی ان الذین

قالوا ربنا الله ثم استقاموا

بیت

جه خوشتر از انک بعد از انتظاری ⁂ بامید رسد امید داری

الحدیث الثالث

عن ابی الدردا رضی الله عنه قال خطبنا رسول

الله صلی الله علیه و سلم یوم جمعة فقال ایها

الناس توبوا الی ربکم قبل ان تموتوا و بادروا بالاعمال

الصالحة قبل ان تشغلوا وصلوا الذى بينكم
وبين ربكم بكثرة ذكركم اياه تسعدوا واكثروا
الصدقة ترزقوا وامروا بالمعروف تحصنوا
وانهوا عن المنكر تنصروا ايها الناس ان اكيسكم
اكثركم للموت ذكرا واحزمكم احسنكم له استعدادا
الا وان من علامات العقل التجافى عن دار الغرور
والانابة الى دار الخلود والتزود لسكنى القبور
والتاهب ليوم النشور ابو الدردا رضى الله عنه از فقها
و عبّاد صحابه كرام بود شغل او تجارت بود دانست كه طلب دنيا
با طلب عقبى جمع نه آيد قال النبى عم من احب آخرته اضر بدنياه
ومن احب دنياه اضر بآخرته فآثروا ما يبقى على ما يفنى ترك تجارت
كرد وبكلى بعبادت مشغول شد
نظم
كر دست من بكيرى دست از جهان بدارم ٭ دارم جو اندارم جان نه از جهانى
هيچ عاقل فانى را بر باقى نكزيند ٭ وملك ابد را بدنياء خسيس عوض نكند
اين عالى همت ميكويد خطبه فرموده ما را سيد رسل عليه ام روز

آدینه ودر وعظ ونصیحت مبالغت کرد وبدقایق آداب نیکوکاری
ولطایف مراسم پرهیزکاری تقدیر فرمود وبر سبیل عموم ندا کرد
ایها الناس توبوا الی ربکم قبل ان تموتوا ای جنس
انس ای معشر بشر باز کردید بخدای خویش از متابعت هوای خویش
بیش از انکه بمیرید بتوبه اقوال وافعال ناپسند را باصلاح آرید
بیش از انکه زمان تدارک وتلافی بکذرد عذرخواهیت این دم که امید
قبول عذر است

نظم

ای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
وای خداوندان حال الاعتبار الاعتبار
بیش از انکین جان عذر آور فرو ماند ز نطق
بیش از انکین چشم عبرت بین فرو ماند زکار
پند کیرید ای سیاهی تان کرفته جای بند
عذر خواهید ای سپیدتان دمیده بر عذار

وبادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشغلوا وبشتابید
باعمال صالحة بیش از انکه مشغول شوید واز فراغت محروم

کردیت قال النبی عم نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة

والفراغة دو نعمت است که بسیاری از مردمان دران دو نعمت زیان زده

اند و قدر آنرا نمی دانند صحت و فراغت صحت را در معصیت صرف میکنند

و فراغت را در بطالت میگذرانند خیر تاخیر برنتابد و عشق تدبیر

برنتابد مصراع چون درد عشق پیش آمد بصد جان پیشواز رفتی

عمر سبک عنانست روزگار چو باد گذرانست سارعوا سابقوا گرانجانی

از نادانی است نظم قدم درنه که چون رفتی رسیدی

همان انگار کین ره را ندیدی دع نفسک وتعال

بیت

از تو تا دوست ده بسی نیست توی در راه تو خاشاک و خسی نیست توی

وصلوا الذی بینکم وبین ربکم بکثرة ذکرکم ایاه تسعدوا

و عهدی که شمارا با خداوند است آنرا بپیوسته داریت و از گسسته کردن

صیانت کنیت به بسیار یاد کردن خداوند تعالی تا بسعادت برسید امر

حق تعالی را یاد داریت تا در طاعت رغبت نمایید و از نهی او اندیشه

کنیت تا در معصیت دلیری نکنیت ثواب و عقاب را ابو حنیفه دل

نقش کنید وعد و وعید را پیش چشم دارید تا تمسک بأسباب
نجات و امتناع از موجبات هلاک بر شما آسان شود رعایت عهد
حق تعالی مباشرت طاعت است و مجانبت از معصیت طریق وصول
بسعادت قبول جز این نیست ذکر بر دوام حصن حصین است از
مکاید شیطان

بیت

بذکر خدا باش همواره کی · بمیدان طاعت بر آر بارگی
بذکر خدا ساز خود را مناص · که تا یابی از کید شیطان خلاص

حکی عن ابی سعید الخرازی رحمه الله قال رأیت ابلیس فی المنام فاخذت
عصای لاضربه فقیل لی انه لا یفزع منها انما یخاف من نور القلب
وأکثروا الصدقة ترزقوا صدقه بسیار دهید تا درها
روزی بر شما گشاده شود فی الخبر اذا أملقتم فتاجروا مع الله بالصدقة
چون فقر و فاقه بر شما مستولی شود با خداوند تعالی بازرگانی کنید بدادن
صدقه وفی حدیث عمر بن عبد العزیز اذا استوحش ما بینک و
بین الله تعالی فابلله بالاحسان الی عبادکم در حالتی که میان شما و حضرت
بود چون خشکی و بی طراوتی ببینید و خللی مشاهده کنید آن حالت

راتو وتازه کنیت باحسان بابندکان او **شعر**

بلکس تا توانی تو راحت رسان که بهتر کسی اوست راحت رسان

دل شکستکان را بدست آریت تا بقرب و قبول پروردکار مشرف شویت

فقرا وکیل داران حضرت اند **مصراع**

وصل عروسی بایدت خدمت پیش کار کن وقیل اقبح من

کل قبیح صوفی شحیح معنی تصوفی آزادیست لزرق لونین نفس

حمور و دست بذور علامت قبول است وقال شقیق رحمه الله افضل

اخلاق المرء اربعة اشياء الحلم عند الغضب والسخاوة عند القلة

والورع في الخلوة وصدق القول عند من يخاف ويرجوا وأمروا

بالمعروف تحصنوا وانهوا عن المنكر تنصروا و

بکار نیکو بسنده فرمایید تا از بلاء حصین آییت و از کار بد و ناشایست

نهی کنیت تا بر دشمنان ظفر یابیت خیریت این امت باین دو خصلة

است قصر ملت احمدی معمور باین دو امر مشهور است **قوله تعالى**

کنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر

سالکان نهج اقاویل و مالکان ولایت تاویل و مستنبطان اسرار

آلهی و مستر کلشفان انوار بادشاهی قدس الله ارواحهم واسکن فی

ریاض الجنان اشباحهم گفته اند الامر بمعروف طراز جامه دین است

و نهی منکر شعار سید المرسلین است و قال ابوبکر الصدیق رضی شرح

الله عنه سمعت رسول الله صلعم یقول ما من قوم عملوا بالمعاصی

وفیهم من یقدر ان ینکر علیهم فلم یفعل الا یوشک ان یعمهم الله بعذاب

من عنده

نظم

عضوی ز تو گر دوست شود با دشمن

دشمن دو شمر تیغ دو کش زخم دو زن

وقالت عایشة رضی الله عنها قال رسول الله صلعم عذب اهل قریة

فیها ثمانیة عشر الفا اعمالهم کاعمال الانبیاء قالت یا رسول الله

لم ذلک قال لم یکونوا یغضبون لله تعالی ولا یامرون بالمعروف و

لا ینهون عن المنکر در ساختن با کسی که با فرمان او نه سازد با ما

زره طینت آدم خویش بنا دوستی بر انداختن است

نظم

هر که با ما زره طینت آدم خویش گر ز عشاق رهش نیست ز بیگانه ما است

ایها الناس ان اکیسکم اکثرکم للموت ذکرا واحزمکم

احسنکم له استعدادا ای جنس انس بدرستی که بزیرک ترشما

بسیار یاد کننده تراست مرک را نسیان موت غایت غفلت است و غبار

غفلت نور بصیرت را بپوشاند و بیش عقل حجابی تاریک بدارد در حدیث

است که ان القلوب تصدأ کما یصدأ الحدید دلها زنک میکیرد چنانک

آهن زنک میکیرد قالوا وما جلاؤها یا رسول الله صحابه کفتند یا

رسول الله زنک از آینه دل بچه توان دور کردن قال ذکر الموت و

تلاوة القرآن فرمود به یاد کردن موت و خواندن قرآن حامد لفاف

رحمه الله می کوید هر که مرک را بسیار یاد کند حق تعالی او را بسه کرامت

مکرم دارد تعجیل توبه و قناعت بقوت و نشاط بعبادت و هر که مرک

را فراموش کند حق تعالی او را بسه چیز عقوبت فرماید تاخیر توبه و ترک

رضا بکفاف و تکاسل در عبادت استوار کار ترشما کسانیست که استعداد

مرک نیکوتر میکنند استعداد مرک کور خانه ساختن و کفن مهیا داشتن

نیست استعداد مرک ادای فرایض است و از عهده واجبات بیرون

آمدن و تدارک ایام فوت شده و انفاس ضایع کشته کردن این مواعظ

کلیه است زینهار تا در ساختن توشه آخرت تاخیر روا نداری که راه

مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت
نامعلوم

نظم

ترسم کزان جرم که شبیخون کنند // خوارت ازین دایره بیرون کنند

الاوّاه من علامات العقل التجافی عن دار الغرور
والانابة الی دار الخلود والتزوّد لسکنی القبور
والتأهّب لیوم النشور الاحرف تنبیه است بدانیت و آگاه
باشیت بشنویت و پند گیریت بدرستی که از امارات عقل دور بودنست
از سرای غرور و دل از وی برداشتن و نابوده انگاشتن و از فریب او
حذر کردن الدنیا تغرّ وتضرّ وتمرّ او را ی فریبنده دانه ریخته است
و دامی پنهان کرده که غافلان دانه می بینند و دام نمی بینند در افتند چون
صید در نیا شد و اسیر او گشت می رنجانیدش و جمع و ادّخار او روزکار
می برد آخر الامر روی از وی گرداند و با دیگری می بازد شعر

اری اللیالی لم تحسن الی احد // الا اساءت الیه بعد احسان
چه داری بهر بد مهری // کزو بی جان شد اسکندر
چه بازی عشق با یاری // کزو بی ملک شد دارا

عاقل دل در جنین بی وفا نه بندد روی بدار خلود آرد ملکی طلب کند
که آنرا زوال نیست توشه خانه گور بسازد آبادی روز نشور کند کار
خود را بدست دیگران نگذارد استعداد معاد هیچ دقیقه فرو
نگذارد

نظم

مستعدان بکام خویش رسند ، کارها چون بکار ساز رسند ،

قال الله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات
الفردوس نزلا خالدین فیها .

الحدیث الرابع

عن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
فی خطبته ایها الناس ان لکم معالم فانتهوا
الی معالمکم وان لکم نهایة فانتهوا الی نهایتکم
ان المؤمن بین مخافتین بین اجل قد مضی لا
یدری ما الله صانع فیه وبین اجل قد بقی لا یدری
ما الله قاض فیه فلیأخذ العبد من نفسه لنفسه

ومن دنياه لآخرته ومن الشبيبة قبل الكبر ومن
الحيوة قبل الموت فوالذي نفس محمد بيده ما
بعد الموت من مستعتب ولا بعد الدنيا من دار
الا الجنة او النار المعلم اثر يستدل به على الطريق الاستعتاب
از كسى در خواستن كه ترا خشنود كنند وآشتى خواستن والمستعتب
اما بمعنى الاستعتاب او موضع الاستعتاب راوى اين حديث كه مجمع
فوايد است ومنبع حكمت عبد الله بن عباس است رضى الله عنهما كان
يسمى حبر الامة وترجمان التنزيل ولسان التاويل روى البخاري باسناد
في صحيحه عن ابن عباس رضى الله عنه قال ضمني النبي عليه السلام
الى صدره وقال اللهم علمه الحكمة وتوفى بالطايف سنة ثمان و
ستين فاذا صلوا عليه جاء طير ابيض فدخل في الكفانه ولم يخرج
وسمع هاتف يهتف من قبره يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى
ربك راضية مرضية ذكره الشيخ الامام المحدث صاين الدين
رحمه الله في كتابه الموسوم بحدايق الاربعين الرجه عباس عم
رسول الله صلعم پسران ديكر بودند اما ابن عباس كويند جز عبد الله

مرد نبود بطریق غلبه این مشهور بوفور علم و مذکور بحدت فهم

گفت از سید رسل شنیدم که در خطبه فرمود و علی العموم خطاب کرد

ایها الناس ان لکم معالم فانتهوا الی معالمکم و

ان لکم نهایة فانتهوا الی نهایتکم ای معشر بشر

برای شما شعایر شرع پدید کرده اند و اعلام اسلام نصب کرده اند و

حلال و حرام را بیان کرده اند از حدود شریعت مگذرید و تعدی از

حدود شرع ظلم است بر خویشتن قوله تعالی ومن یتعد حدود الله

فقد ظلم نفسه آنچه کردن آن لازم است کتاب و سنت بآن ناطق است

بر کار باشید غفلت دولت را ببرد تن پرست پیروز نیاید آنچه ناکردن

او فریضه است معلوم است با علام خداوند تعالی دلیری مکنید

و از ارتکاب آن اجتناب کنید از نهایت و غایت تجاوز مکنید که

در مهلکه افتید قد جمع الاصل والفرع من اتبع العقل والشرع

نظم

جون تو طفلی و شرع دایه تست

جز ازین دایه سیر شیر مباش ان المؤمن بین مخافتین

بین اجل قد مضی لا یدری ما الله صانع فیه وبین

اجل قد بقی لا یدری ما الله قاض فیه بدرستی که مؤمن
در میان دو ترس است یکی ترس روزگار گذشته نمی داند که حکم اعمال خیر
که کسب کرده و افعال شر که ورزیده چیست طاعت و عبادت او
مقبول است یا مردود و شرور و معاصی را از و درگذرانند یا او را بآن
بگیرند دوم خوف روز آینده تا چه حکم رفته است و ختم بر چه خواهد
بود به بندگی خود مشغول میدارد یا از خلعت معزول میکنند
شیخ احمد بن خضرویه رحمه الله در حالت نزع بود یکی از اصحاب
مسله پرسید شیخ آب در دیده گردانید و گفت ای فرزند نود و
پنج سالست که این در را کوفته ام این زمان میگشایند نمی دانم که بر
سعادت میگشایند یا بر شقاوت چه وقت سوال و جوابست نظم

گر بپذیری بنده مقبول توام ... ور رد کنی عاشق معزول توام
بار رد و قبول تو مرا کاری نیست ... اندک که بهر دو حال مشغول توام

مناجات شیخ هری است رحمه الله الهی تو نه ظالمی تا بگویم زینهار
و نه بر تو حقی دارم تا بگویم بیار کار تو میداری میدار اما بیچاره را
برداشته فرو مگذار فلیأخذ العبد من نفسه لنفسه

بس بگیرد اینک از نفس خود برای نفس خود بهره امروز رنج طاعت
و عبادت تحمل کند تا فردا بیاساید ومن دنیاه لآخرته و
از دنیا خود برای آخرت خود وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة ولا تنس
نصیبک من الدنیا دنیا را فدای عقبی کن فانی را وسیلت باقی ساز و
نصیب خود را از دنیا فراموش مکن ومن الشبیبة قبل الکبر
واز جوانی بیش از پیری واز بهار جوانی بیش از خزان پیری و ناتوانی
ذخیره ساز ومن الحیوة قبل الموت واز این حیات سبک
عنان که چون برق بر میگذرد و بتعجیل سوی فنا می پرید بیش از مرگ
که هنگام حسرت و ندامت حظ خود بستاند و نگذارد تا عوض بگذرد
المصیب کثیرة واعظم المصایب ذهاب وقتک بلا فایدة نظم
عزیز است این دو روز زندگانی بخیری بگذران تا توانی
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة
حسنة من العبادة ثم مرض قیل للملک الموکل به اکتب له مثل ما عمله
اذا کان طلیقا حتی اطلقه او اکفته الی ای اجمعه چون بنده مؤمن
در حال صحت و قوت بر طریقت حسنه بوده باشد از عبادت و

بو ظایف نیک بنده کی مشغول بوده باشد چون رنجور شود واز اعمال
فرو ماند و تن بیش بار دل نکشد حق تعالی آن فریشته را که موکل
اعمال او نویشته بود فرماید همچنان طاعت که در وقت صحت کرده
است در جریدهٔ اعمال او نویس تا انکاه که قید مرض از پای او بردارم
یا او را بحضرت خود رسانم مانع از قبل شارع عذر است الا الذین
آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون ای غیر مقطوع در
خبر است چون مومن با ایمان در کذرد و پنج وقت نماز نکاه داشته
بود حق تعالی حفظهٔ اعمال او را فرماید تا بر سر خاک او بنشینند و برای
او را استغفار کنند و تسبیح کویند و ثواب او را بود و در بعضی روایات
آمده است که بهر وقت نماز آن فریشته بانک نماز کنند و قامت کویند و صفی
از ملایکه از مشرق تا به مغرب بیایند و نماز بجماعت بکزارند و ثواب او را
بود

نظم

عمر هست و جوانی و صحت   این چنین روز را غنیمت دار

فو الذی نفس محمد بیده ما بعد الموت من مستعتب
ولا بعد الدنیا من دار الا الجنة او النار بحق آن خدای

جواب سوکند

که نفس محمد آن اوست و در تصرف او که بعد از مرگ تکلیف نکند که
کاری بکن که حق تعالی از تو راضی باشد و بعد از مرگ تدارک و تلافی
نیست

نظم

کار اکنون کن که جان شیرین باتست ۔ بیوسته سبو نیاید از آب درست

مولانا رکن الدین المقاماتی رحمه الله میفرماید

نظم

تو در زمین عبادت کوش پیش از مرگ ۔ چو آب عمر روان است تخم طاعت کار
مثل گنج روان است عمر بدولت ۔ نصیب عمر خود از گنج خویشتن بردار

بعد از دنیا منزل نیست مگر بهشت یا دوزخ ابو هریره رضی الله
عنه وقت وفات میگریست گفتند ای صاحب رسول الله برای چیست
گفت برای فراق دنیا نمیگریم اما عقبه پیش آمد و پایان عقبه
منزل دوست بهشت و دوزخ نمیدانم که مرا کجا فرود آرند علامت
ختم بر سعادت خوف خاتمت یوسف صدیق صلوات الله علیه بعد از
حصول مرادات این مناجات کرد که رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی
من تأویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا و
الآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

الحديث الخامس

عن ابي سعيد الخدري رضي عنه قال خطبنا رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقال في خطبته ايها
الناس انه لا خير في العيش الا لعالم ناطق او مستمع
واع ايها الناس انكم في زمان هدنة وان
السير بكم سريع وقد رايتم الليل والنهار كيف
يبليان كل جديد ويقربان كل بعيد ويأتيان
بكل موعود فقال المقداد يا نبي الله وما
الهدنة قال دار بلاء وانقطاع فاذا التبست
عليكم الامور كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن
فانه شافع مشفع وشاهد مصدق فمن جعله
امامه قاده الى الجنة ومن جعله خلفه ساقه
الى النار وهو اوضح دليل الى خير سبيل من قال
به صدق ومن عمل به اجر ومن حكم به عدل

اين نور كه از مشكاة نبوت ساطع است ابو سعيد خدري است رضي تابان

بيرون آمدن

الله عنه از اعزّهٔ صحابه است و بکثرت روایت اخبار رسید ابرار
مشهور خدره خدارح دو قبیله است از انصار ملازم رسول بود
بعد از رسول در مدینه ساکن بود و مجاور روضه گزید در سنه
اربع وسبعین بدار آخرت رفت در بقیع مدینه بیاسود رضی الله
گفت خطبه ما را رسول علیه السلام داد از خطبه این مواعظ که
شفاء صدور وقوت قلوب است بیان کرد ایّها النّاس انّه
لا خیر فی العیش الّا لعالم ناطق او مستمع
واعی انه ضمیر امر شان است ایراد او در اول کلام اعلام است که این
سخن حقیقت است نه مجاز و این قضیّه صدق است نه کذب که هیچ
خیری نیست در زندگانی مگر مر عالم گویا را یا مستمع را که یاد دارد
ونگاه دارد آخر را که بشنود علما سه فریق اند عالم بالله و عالم
باحکام الله و عالم بایّام الله عالم بالله اهل معرفت واصحاب طریق
اند و عالم باحکام الله فقها اند واهل شریعت و عالم بایّام الله اصحاب
تواریخ وقصص اند فالعالم بالله فهم عن الله ونطق بالله وتکلّم
لله از حق فهم کند کتاب خانهٔ او سینهٔ او بود و کتاب او دل او و تحصیل

اوّ من اخلص لله اربعين صباحا ذیکران از سواد کویند او از بیض

دل اصا فی خواند ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه زبان

او ترجمان دل او بود

نظم

مرا دل پیر تعلیمست ومن طفل زبان دانش

دم تسلیم سر عشر وسر زانو دبستانش

علم او بر رسته بود ونه بربسته از نصاب علم خود نصیب مستحقان

رساند وآنچ داند بدیکران بکوید واخلاص قرین مقال وصدق رفیق

احوال او بود مستمع وامی بشنود ودر دل جای نهد وعمل کند وبترک

عمل ضایع نکند قال الله تعالی وتعیها اذن واعیة وعن النبی علیه

السلام انه قال لعلی رضی الله عنه عند نزول هذه الآیة سالت الله

ان یجعلها اذنک یا علی قال علی رضی الله عنه فما نسیت شیئا بعد

وما کان لی ان انسی ایها الناس انکم فی زمان هدنة

ای مردم زادکان بحقیقت شمار زمان [illegible] ایت صورت صلح است

روزکار موافقتی می نماید تا نپاید هدنة صالحة والاسم منه الهدنة

ومنه هدنة علی دخن ای سکون علی غل وان السیر بکم

سریع وبدرستی شمارا به سوی زوال وفنا می دوانند درین سفر
لحظهٔ توقف نیست در بیداری وخواب وصحت ومرض راه فنا را
سلوک می کنید وبدانید که این منزل رباط مردم خوارست

بیت

در بیشهٔ عمر هیچ کس سیر نشد — وز خوردن آدمی زمین سیر نشد
تو شاد بدان که نخورد ست ترا — دل تنگ مکن که هم بخورد ترا

وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ كَيْفَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ

وبدرستی که دیدید ودانستید شب وروز را که چگونه کهنه میکنند
هر نوی را تعاقب لیل ونهار چه دست برده می نماید در تبدیل وتغییر
احوال اِنّ اللّيل والنّهار يعملان فيك فاعمل فيهما شب وروز در تو تصرف
میکنند تو نیز در ایشان تصرف کن مگذار تا رایگان بگذرند وبی عوض
از تو فوت شوند

شعر

اِنّ اللّيالي لِلْاَنام مناهلُ — تُطْوى وتُنْشَرُ بينها الْاَعْمارُ
فَقِصارُهنّ مع الْهُمُومِ طويلةٌ — وطِوالُهنّ مع السّرورِ قِصارُ
روز را رایگان زدست مده — نیست امکان آنکه باز رسد

دست امروز ها چو کوتاه هست / کی بدان دولت دراز رسید

مستعد از بکام خویش رسند / کارها چون بکار ساز رسید

ویقربان کل بعید ونزدیکی میکنند هر دوری را ویاتیان
بکل موعود ومی آرند هر موعود ومنتظر را حاضر آرند فقال له
المقداد یا نبی الله وما الهدنة مقداد گفت یا نبی الله هدنه
چیست تفسیر صلح ظاهر با توقع فساد چگونه است قال دار بلاء
وانقطاع فرمود این سرای ابتلاست وانقطاع هر پیوستنی
را گسستنی است وهر اجتماعی را افتراقی بی صلح وسکون او اعتمادی
نیست

نظم

هست بهر زمان پر کینه / سیر دارد میان کوزینه

فاذا التبست علیکم الامور کقطع اللیل المظلم
فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع وشاهد مصدق
چون پوشیده شود شما کارها وتیره گردد احوال شما چون پارها شب
تاریک ظلمت ظلم در آفاق واقطار منتشر شود عدل وانصاف روی
در کشد بدعت مشهور شود وسنت مستور گردد بر شما باد که بقرآن

نام صحابه

بپناه کرویت والتجا بکتاب کریم کنیت وظلمت هوا و بدعت را بنور

مبین قرآن دفع کنیت واعتصموا بحبل الله چنگ در حبل متین زنیت

تا از چاه ظلمانی وغور نادانی بصحرای خوش هوای عالم علم ومعرفت

بیرون آییت مصراع یکی زین چاه ظلمانی بیرون شو تا جهان بینه

قرائت قرآن سبب نجات است از بلیات دنیا وعقبی وعمل باو و

سیلت قربت حضرت مولی تعالی است هیچ شفیعی نزد حق تعالی

گرامی تر از قرآن نیست قرآن شفیعی است که شفاعت او مقبول است

وگواهی است که گواهی او مسموع است شکر وشکایت او معتبر است

فمن جعله امامه قاده الی الجنة ومن جعله

خلفه ساقه الی النار هر که قرآن را پیش دارد ومتابعت

امر ونهی او کند وبر مقتضای اشارت او زند رود قرآن او را قاید بود

به بهشت ومنازل ابرار او را فرود آرد قال رجل لابی الدرداء رضی

الله عنه ان اخوانک من اهل الکوفة یقرؤنک السلام ویأمرونک

ان تعظهم قال اقرأ علیهم السلام ومرهم ان یعطوا القرآن بخزایمهم

الخزایم جمع خزیمة وهی شعر من الشعر فی انف البعیر فالمراد اتباعهم

القرآن متقادین لاحکامه وهرکه قرآن را پس پشت اندازد و باو عمل

نکند قرآن او را بسوی دوزخ راند حق تعالی نکوهید فریقی را از اهل

کتاب و فرمود نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء

ظهورهم یعنی انداختند گروهی از اهل کتاب کتاب خدای را پس پشتها

ایشان عن الشعبی رضی الله عنه هو بین ایدیهم یقرؤنه ادرجوه

بالدیباج والحریر ولکنهم نبذوا العمل به وعن شقیق رحمه الله

ادرجوه بالدیباج والحریر وحلوه بالذهب ولم یحلوا حلاله

ولم یحرموا حرامه در وقت رسول صلعم قرآن را بر پوست و پوست درخت

وشانه گوسفند نوشتندی تعظیم و تبجیل بیش ازین بود که اکنون

بر کاغذ غضری بزر نویسند منصوری

نظم

کعبه را جامه کردن از هوس است   پای بیتی جمال کعبه بس است

وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی عم انه قال یأتی علی الناس

زمان یتعلمون القرآن ویحفظون حروفه ویضیعون حدوده فویل

لهم مما جمعوا وویل لهم مما ضیعوا ان اولی الناس بهذا القرآن من یری

علیه اثره وان لم یکن جمعه وان اشقی الناس بهذا القرآن من جمعه

فلم یر اثره علیه وعن عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم انه قال لا تقوم الساعة حتی یرجع القرآن من
حیث نزل له دوی کدوی النحل فیقول الرب تبارک وتعالی ما لک فیقول
یا رب منک خرجت والیک اعود اتلی ولا یعمل بی وهو اوضح
دلیل الی خیر سبیل واو روشن ترین دلیلی است به نیکوترین
سبیلی مصراع شمعیست که هر دو لون پروانه اوست
آفتابیست طالع از مطلع جلال من ابتغی الهدی فی غیره اضله الله
هر که راه حق را بی دلالت قرآن رود در گمراهی افتد وقال جعفر الصادق
رضی الله عنه والله لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه ولکن لا یبصرون
وهر که را دیده دل روشن است در کلام قدیم متکلم را می بیند ترا سر وقت
داده است که هر دم در بهشت بدست آری تجلی ذات حوالة بجنت
است اما تجلی صفات نقد است وفی الخبر اذا تجلی الله لشیء خشع له
نشان پیوستگی شکستگی است

نظم

ای دل اسکلین نیه ترمو تجلی — سجده کن آنجا که چتر شاه بر آید

من قال به صدق ومن عمل به اجر ومن حکم به عدل

هرکه گویا بقرآن است صادق است بصدق وصواب ناطق است هرکه

از حق گوید حق گوید قال الجریری کونوا ربانیین ای سامعین عن الله

قایلین به حراست حواس ظاهر سبب فتح حواس باطن است قال

الشیخ نجم الدین الکبیری رحمه الله سد طرق الحواس الظاهر شرط

لفتح حواس القلب

نظم

رو دیده بدوز تا دلت دیده شود زان دیده جهان دیگر از دیده شود

از دیدن خویشتن چو فارغ گردی احوال تو سر بسر پسندیده شود

وهرکه بقرآن عمل کند مستحق ثواب بی حساب شود وهرکه حکم بر وفق

قرآن کند عادل بود قال رسول الله صلعم ان المقسطین عند الله

علی منابر من نور عن یمین الرحمن وکلتا یدیه یمین الذین یعدلون

فی حکمهم واهلیهم وما ولوا عادلان فردا بر منابر باشند از نور عن

یمین الرحمن عبارت است از غایت قربت وزلفت وفضایل کتاب کریم نه

شمار است برای آنکه کلام پروردگار است اگر این کلام بر صخره صما آمدی

همه او گوش گشتی وبصدق شنیدی واز غایت خشیت پاره پاره شدی

قال الله تعالی لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا

من خشية الله لجلالته وجزالته ولطايف معانيه وحسن
خطابه وعجايب كلماته وغرايب اشاراته وترويح المحزونين و
تبريح المتمردين جعلنا الله من الذين سمعوا وفهموا وعملوا
بحق محمد وآله اجمعين

الحديث السادس

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يكمل للعبد الايمان بالله سبحانه
وتعالى حتى يكون فيه خمس خصال التوكل على الله
والتفويض الى الله والتسليم لامر الله والرضاء
بقضاء الله والصبر على بلاء الله انه من احب لله
وابغض لله واعطى لله ومنع لله فقد استكمل الايمان

ناقل این خبر وحامل این اثر عبد الله بن عمر است رضی الله عنهما زاهد
صحابه بود بدنیا وزخارف او میل نکردی کان اذا اشتد عجبه بشیء
من ماله قربه لربه هرچیزی که بچشم او خوش آمدی از سر آن از برای

خدای تعالی بر خاستی و در راه رضا او در باختی غلام خود را در غازی دید

آزادی کرد او را گفتند بندگان تو ترا بنماز فریبند گفت من خدعنا

بالله انخدعنا له هر که ما را بخدای فریبد فریفته شویم مجاز او را

حقیقت شمردیم دروغ او را راست انگاریم حفصه خاتون خواهر

او که جفت سید المرسلین از رسول الله علیه ام روایت کرد که فرمود

ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما رجل صالح صلاح جامع خصال

حمید است حق تعالی انبیا را بصلاح وصف کرد وانه فی الآخرة لمن

الصالحین یوسف صدیق صلوات الله علیه موافقت صالحان

درخواست کرد توفنی مسلما والحقنی بالصالحین مهتر عالم صلعم

در شب معراج چون از بارگاه جلال به سلام و رحمت و برکات مشرف

شد صالحانرا با خود درین خلعت شرکت داد بر ورد کار جل جلاله

گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مهتر عالم گفت

السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **نظم**

روزی که بهمت از فلک بر گذری ¤ یاران کهنه را فراموش مکن ¤

ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا ¤ من کان یالفهم فی المنزل الخشن ¤

اسهلوا
آسان یابد

آن برگزیده هفت صد حدیث از رسول علیه السلام روایت کرده از آن احادیث یکی اینست
لا یکمل العبد الایمان بالله سبحانه وتعالی حتی یکون
فیه خمس خصال بنده را ایمان بخدا و تعالی کامل نشود تا پنج
خصلت بسندیده در وی جمع نشود الایمان لا یزید ولا ینقص ایمان زیادت
نشود و کم نکرده اما کمال و نقصان در صفات و خصال باشد اگرچه
شرع ایمان عاصی را با ایمان مطیع برابر میدارد از روی تصدیق اما از
راه تحقیق تفاوت بسیار بود ایمان مطیع بتقوی آراسته است الایمان
عریان ولباسه التقوی و بطاعت قوی بازو و بتوکل کامل و بترک
عصیان با نور ایمان عاصی بمعصیت ضعیف بود و بتقصیر در طاعت
بی پر و بال و بسبب حرمان از تقوی عریان حق تعالی و تقدس کلمه طیبه
توحید را بشجره طیبه تشبیه فرموده قوله تعالی الم تر کیف ضرب
الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء
تؤتی اکلها کل حین باذن ربها اصل شجره ایمان اعتقاد جنان
است و فرع او اقرار لسان و اکل او عمل ارکان و اغصان او اخلاق ایمان
و اوراق او آداب احسان و ازهار او لطایف احوال و اثمار او شرایف

اعمال انّا المخلصون فهم علی خطرٍ عظیم از آفات سماوی هر دم خداوند
تعالی دکریز از حرارت کبر و برودت عجب و دود حسد و باد صلف و
وباء ریا و جفاء و غبار اغترار و بخار افتخار و برد بخل و صقیع
کسل و غیر آن از آفات و علل چون ازین آفات بسلامت گذشت و ثمرات
به ینع رسید و از آفات و عاهات خلاص یافت از تخطف تترک و غوغاء
عوام و غارت تعرّب لئام حذر کن و خود را در میان مبین نظم

گرچه منظور یک جهانی تو ، جهد کن تا بخود نظر نکنی ❀
همچو طاوس پای خود می بین ، تا توانی حدیث پر نکنی ❀

پنج خصلت مکمّل ایمانست التّوکّل علی الله والتّفویض
الی الله والتّسلیم لامر الله والرّضاء بقضاء الله و
الصّبر علی بلاء الله توکل بر خدای تع کردن و کار خود را باو
گذاشتن و فرمان او را گردن دادن و بقضاء او رضا دادن و در بلاء
او صبر کردن و محقّقانرا در توکل و تفویض و تسلیم و رضا و صبر
کلمات بسیار است شیخ ابو نصر سراج رحمه الله گفته است شرط
توکل آنست که ابو تراب نخشبی گفته است رحمه الله تن در عبودیت

داشتن و دل در ربوبیت بستن و اعتماد از کفایت خود برداشتن

اگر دهد بشکر گفتن و اگر ندهد صبر کردن **نظم**

هر آنچه بباید کند او نثار ۰ بنا یافت باشد دلش برقرار

هوای له فرص تعطو ام جفا ۰ ومنهله عذب تکدر ام صفا

وکلت الی المحبوب امری کله ۰ ان شاء احیانی وان شاء اتلفا

بگذاشته ام مصلحت خویش بدو ۰ گر بکشد و یا زنده کند او داند

اطمینان دل متوکل بوعده خداوند تعالی است و صاحب تسلیم اکتفا بعلم
او کرده است حسبی سؤالی علمه بحالی و صاحب تفویض بعلم او رضا
داده است و تن و جان پیش قضاء او کشیده و اختیار خود را یکسو نهاده
قدم سعد بن ابی وقاص مکة فجعل الناس یهرعون الیه ای یسرعون
الیه فیدعو لهم فیجاب له وقد کف بصره فقیل له لو دعوت لنفسک
فقال قضاء الله تعالی عندی افضل من نور بصری **نظم**

از بلعجبی که هست آن جان جهان ۰ با او سخنان خویش گفتن نتوان

از کلمات جانفزای امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه الجزع عند
البلاء تمام المحنة و هر که ابلا پیش رسد یا آفتی روی باو نهد وا و

در آن بلا اضطراب کنند و صبر و تسلیم را سرمایه کار و پیرایه روزگار
خویش نسازند از ثواب محروم شوند و کلام محنت با فوت ثبوت
برابر بود.

نظم

در بلیت جزع مکن که جزع ❀ بتمامی دلت کند رنجور
هیچ رنجی تمام تر از آن نیست ❀ کز ثواب خدای مانی دور

شبلی رحمه الله بتهمت جنون در تیمارستان محبوس بود جماعتی
از مریدان او بنزد او در آمدند گفت من انتم گفتند احبّاؤک سنگی برگرفت
و بسوی ایشان انداخت از پیش او بگریختند شبلی گفت ای دروغ گویان
اگر دوستان من بودیتی از بلاء من نگریختیتی قال الشبلی لو کنتم احبّائی
لم تهربوا من بلائی

نظم

دوست در روی ما چو سنگ انداخت ❀ ما بشکرانه شکر اندازیم
الفقراء الصبّر هم جلساء الله یوم القیامة صابرانرا مقام معیّت است
قال الله تعالی ان الله مع الصابرین. مصراع
چون صبر ترا یافته ام هر دو جهان را یافته ام.
فقیری رقعه در گریبان داشت زمان زمان در آن رقعه نظر کرد.

مضمون رقعه این بود واصبر لحکم ربک فانک باعیننا ابو الفیض

ذو النون رحمه الله کفت علامت رضا سه چیز است ترک اختیار پیش

از قضا وفقدان مرارت بعد از قضا وهیجان محبت در عین بلا نظم

دل از دشنامش چنان رنجور شد ای عجب شکر زبان در داردش

توکل ثمرهٔ توحید است وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین چون توکل

درست شود تسلیم وتفویض وصبر ورضا جمال دهند چون این خصال

بحد کمال برسد بنده خدایی شود وربانی کردد وبهر که نظر کند

از و نظر کند هر که او دوست دارد برای او دوست دارد هر که او دشمن

دارد برای او دشمن دارد انه من احب لله وابغض لله

واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان اعطا و

منع وبذل وامساک او لله بود از خود واوصاف خود فانی باشد

وبحق باقی

نظم

هستی من همه اوست نیست من همه او لاجرم کس من و من نشنود اندر سخنم

ذو النون مصری مریدی را به بسطام فرستاد تا احوال وافعال ابو یزید

را رحمه الله مشاهده کند وباز کردد وبا ذو النون کزارد قاصد

ذو النون به بسطام رسید و بنزد ابویزید برسید و بیامد و استیذان

کرد ابویزید گفت که را طلبی گفت ابویزید را گفت من نیز مدتی است

که او را طلبم نمی یابم

نظم

لقد بجسمی نحولا اننی رجل ... لولا مخاطبتی ایاک لم ترنی

از ضعیفی که تنم هست نهان گشت چنان ... سالها گشت که در آرزوی خویشتنم

گشتم ز نزاری و نحیفی چون نال ... در روز بگریه و بشبها در ناله

مرید ذو النون این سخن را فهم نکرد و گفت این مرد دیوانه می نماید

باز گشت بخدمت ذو النون و آنچه دیده بود و شنیده حکایت کرد ذو

النون گریان شد و گفت اخی ابویزید ذهب فی الذاهبین الی الله تعالی

نظم

به بهانهٔ تماشا قدمی ز خود برون زن ... سوی باغ بی خود شو که خوشست میزبانی

رسول صلعم ابوذر را رضی الله عنه برسید ای عری الایمان اوثق العروة

گوشه که چنگ در وزنند قوله تعالی فقد استمسک بالعروة الوثقی

لا انفصام لها استعارة من المحسوس الی المعقول یا باذر از خصال

ایمان کدام خصلت محکم تر و از انفصال و انقطاع دورتر ابوذر گفت

دوست یکدیکر

الله ورسوله اعلم رسول فرمود علیه السلام المؤالاة فی الله والحب فی الله
والبغض فی الله بایکدیکر برای خدای دوستی داشتن ودوستان خدایرا
برای خدای دوست داشتن ودشمنان اورا برای او دشمن داشتن
قال الله تعالی وجبت محبتی للمتحابین فی والمتجالسین فی والمتباذلین
فی والمتزاورین فی نشست وخاست ومحبت وبذل وزیارت اهل معرفت
بایکدیکر از اغراض نفسانی وعلل این جهانی خالی بود قوله تعالی
وتعاونوا علی البر والتقوی سلوک این طریق را رفیقی باید یاری کرانست
وکاری دشواری از یاری کزیر نیست رسول علیه السلام را سوال کردند
ای الاصحاب خیر از یاران کدام یار بهتر بود فرمود صاحب اذا ذکرت
الله اعانک واذا نسیته ذکرک ویاری که جون خدایرا یاد کنی اوترا
مدد کند واکر فراموش کنی یاد دهد ترا درین عصر جنین یار دشوار
توان یافت

نظم

در داغ دل بسوز وز مرهم اثر مجوی ◦ با خویشتن بساز وز همدم نشان مجوی

الوحدة جلیس الصالحین انا جلیس من ذکرنی با نام او آرام کیر

نظم

ما را خواهی جمله حدیث ما کن ◦ خو با ما کن ز دیکران خو وا کن

مازیبابیم کار مازیبا کن باما بدو دل بباش دل یکتا کن

قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وسبحوه بكرة
واصيلا اى اثنوا عليه بضروب الثناء من التقديس والتحميد و
التمجيد والتهليل والتكبير وما هو اهله واكثروا ذلك بكرة و
اصيلا اى في كافة الاوقات ولا تكونوا من الغافلين

قوله تعالى ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه

الحديث السابع

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت رسول
الله صلعم يقول في خطبته ايها الناس ان العبد
لا يكتب من المسلمين حتى يسلم الناس من يده و
لسانه ولا ينال درجة المؤمنين حتى يامن جاره
بوايقه او جاره بوادره ولا يعد من المتقين حتى
يدع ما لا باس به حذرا لما به الباس ايها الناس
انه من خاف البيات ادلج ومن ادلج في المسير
وصل وانما تعرفون عواقب اعمالكم اذا طويت
صحايف آجالكم ايها الناس ان نية المؤمن من

خیر من عمله ونیة الفاسق شر من عمله ناقل این خبر
که صحیفهٔ اقبال ودیباجهٔ جلال هر عاقل است معتکف عتبهٔ رسالت
ابو هریره است رضی الله عنه از ملازمان مسجد رسول الله بود و احفظ
و اضبط صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین ناقل احادیث محمد بن
اسماعیل البخاری رحمه الله در صحیح خود آورده است باسناد ابو هریره
رضی الله عنه گفت روزی گفتم یا رسول الله از شما احادیث میشنوم و فراموش
میکنم رسول عم فرمود ردا خود را بسط کن ردا را بسط کردم رسول
دو دست مبارک خود را بهم کرد چنانکه کسی بدو کف چیزی در جایی
ریزد و بردا من اشارت کرد و مرا گفت ردا را گرد کن ردا گرد کردم
و بر سینه نهادم بعد از آنچ از حضرت رسول علیه ام شنیدم هیچ
فراموش نکردم و امام مسلم بن الحجاج در صحیح خود آورده است باسناد
از ابو هریره رضو گفت می گویند ابو هریره احادیث بسیار روایت میکند
کثرت روایت من از قلت شغل منست مردی مسکین بودم خدمت
رسول عم میکردم قانع بلقمه مهاجران در بازار به بیع و شرا مشغول
بودند و انصار بسوی اسباب و اموال می رفتند مرا نه در بازار کاری

بود و نه در صحرا شغلی فراغتی داشتم غنیمت شمرد نظم

عشق بازی بجهان کاری چو من بیکاریست

که جز این کار ندارم من مشکل کاریست

پنج هزار و هفتاد و چهار حدیث از سید رسل روایت کرد از ان

اخبار یکی این خبر است گفت شنیدم از مهتر عالم صلعم که در خطبه

فرمود ایها الناس ان العبد لا یکتب من المسلمین

حتی یسلم الناس من یده ولسانه این ندا شامل است بر وضیع

وشریف و قوی و ضعیف را ای خلیفه زادگان نام بنده را در جریده مسلمانان

باسمان نه نویسند و در روز نامه روز بهان ثبت نکنند تا جمع بشر از شر

دست و زبان او بسلامت نباشند دست تعدی از خلق کوتاه دارد

و بزبان دلی را خسته نکند قال الله تعالی والذین یؤذون المؤمنین

والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا بغیر ما

اکتسبوا ای بغیر جنایة واستحقاق الاذی خردمند هر چه خویشتن

را نپسندد زبان دیگران از زبان همچو خودی را روا ندارد عاقبت ظلم

وخیم است و هر کردار را پاداشی است هر اینه بار باب آن برسد

عاجل یا آجل وعن الفضیل بن عیاض رحمه الله لا یحل لك ان تؤذی
کلبا او خنزیرا بغیر حق وقیل البر الذی لا یؤذی الذر نظم
میازار موری که روزی کش است ❊ که او نیز جان دارد وجان خوش است ❊
بنزد کهان وبنزد مهان ❊ بازار موری نیرزد جهان ❊
وفی الحدیث ان الله تعالی شرف الکعبة وعظمها ولو ان عبدا هدمها
حجرا حجرا ثم احرقها ما بلغ جرم من استخف بولی من اولیاء الله
تبارك وتعالی فقال الاعرابی ومن اولیاء الله تعالی قال المؤمنون کلهم
اولیاء الله تعالی اما سمعته یقول الله ولی الذین آمنوا وفی الخبر عن
الله تعالی من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة وانا المنتقم الثایر لولیی
فی الدنیا والآخرة ولا ینال درجة المؤمنین حتی
یأمن جاره بوایقه او جاره بوادره النیل یافتن ورسیدن
البایقة الداهیة البادرة الحدة ونیابد ونرسد بدرجه مؤمنان تا
ایمن نشود همسایهٔ او از بلاهاء وی یا از تیزی غضب او تا ازو همسایه ایمن
نشود بدرجه مؤمنان نرسد وفی الحدیث من کان یؤمن بالله والیوم
الآخر فلیکرم جاره وفی خبر آخر ما آمن من بات شبعان وجاره عنده

طاو وفا ایمان نیست در کسی که سیر خسبد و همسایه او گرسنه.
وعن انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال ان الجار
یتعلق بجاره یوم القیامة فیقول یا رب وسعت علی اخی هذا وقترت
علی امسی جایعا ویمسی هذا شبعان فاسأله لم اغلق بابه دونی
وحرمنی ما قد وسعت علیه. قال الله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به
شیئا وبالوالدین احسانا ای احسنوا بالوالدین احسانا وبذی القربی
وبکل من بینکم وبینه قرابة والیتامی والمساکین وابن السبیل
والجار ذی القربی الذی قرب جواره والجار الجنب الذی جواره بعید و
قیل الجار النسبی والجار الاجنبی وقری والجار ذی القربی نصبا علی
الاختصاص تعظیما علی عظم حقه. در حدیث است همسایه ذمی
را یک حق است حق جوار همسایه مؤمن را دو حق حق ایمان و حق جوار
و همسایه مؤمن خویشاوند را سه حق حق جوار و حق ایمان و حق قرابت
ظلم در حق کسی که احسان با او واجب و لازم بود از مسلمانی دور
است ولا یعد من المتقین حتی یدع ما لا بأس به
حذرا لما به البأس و از شمار پرهیزکاران نبود تا ورع و تقوی

حدی نرسد که بگذارد آنرا که در تناول او خطر عقاب و خوف عذاب نباشد
برای حذر از آنچه در تعلق با او استحقاق ملامت و استجاب غرامت باشد
تقوی ترک محرّمات است وورع احتراز از شبهات قال ابو بکر الصدیق
رضی الله عنه کنّا ندع سبعین بابا من الحلال مخافة ان نقع فی الحرام
جاءت اخت بشر الحافی الی احمد بن حنبل وقالت انّا نغزل علی سطوحنا
فتمرّ بنا مشاعل الظاهریّة ویقع الشّعاع علینا ایجوز لنا الغزل
فی شعاعها قال احمد بن حنبل من انت عافاک الله قالت انا اخت بشر
الحافی فبکی احمد وقال من بیتکم یخرج الورع الصادق ولا تغزلی
فی شعاعها فکان بشر الحافی رحمه الله لا یشرب الماء من الانهار
التی حفرها السّلاطین سهل بن عبد الله رحمه الله میگوید حلال
صافی آنست که کاسب او در وقت کسب غافل نباشد از ذکر حق عز وجل
ذو النون مصری رحمة الله علیه محبوس بود زنینه مخلصه صالحه
از طیب مال خویش طعامی ساخت و بدست زندانبان بنزد ذو النون
فرستاد ذو النون از آن طعام تناول نکرد و گفت اگرچه طعام حلالیست
اما طبق حرام است یعنی دست سجّان ضعیفه عارفه بنزد

احمد بن اسحاق فقیه آمد و سوال کرد و گفت گوسفندی میدارم
و از پشک او آتش میکنم و آب طهارت بآن گرم میکنم امروز گوسفند من
بخانه همسایه در آمده است و بارۀ علف همسایه خورده بی خبری من
امرا شاید که از پشک او آب طهارت گرم کنم فقیه گریان شد گفت ترا
برای ظن من فرستاده است شیخ ابو بکر دقاق رحمه الله از کبار
مشایخ مصر بود و از اقران شیخ جنید بود شیخ رحمه الله گفت
در تیه بنی اسرائیل پانزده شبانروز سیر کرده ام بودم گرسنه و تشنه
بودم چون ماه براه بیرون آمدم لشکری پیش آمد و شربتی آب بمن داد
خوردم سی سال سختی آن در دلم ماند این حکایت بنزد اهل روزگار
افسانه باشد

نظم

مرد هشیار درین دهر کم است ⁂ ور کسی هست بدان متهم است
از یکی در نگری تا به هزار است ⁂ همه را عشق درم و دینار است
همه بد گشته و عذر همه این ⁂ گر منم بد نه فلان نیز هم است
همه کان طالب صیداند و حرام ⁂ گو کسی کز پی حق در حرم است

ایها الناس انه من خاف البیات ادلج و من ادلج

فارسی استفهام مرفوع

سخن خنده

فی المسیر وصل بیت العدو ای اوقع بهم لیلا والاسم البیات
ادلج القوم اذا ساروا اول اللیل ای چنین است هر که از شبیخون آوردن
دشمن نترسد غافل وار در منزل نه خسپد و در تحصن و تحفظ مبالغت
کند و از اول شب روی براه آرد و همه شب راه رود و هر که شب رنج راه
بر خود نهد بامداد بمقصد رسد و رنج براحت بدل شود و از قصد
دشمن ایمن گردد عند الصباح یحمد القوم السری رنج اندک که
مثمر راحت بسیار بود هیچ عاقل آن را رنج نشمرد و هر که در دنیاست
مسافر سفر آخرت است درین منزل قطاع طریق بی شمار است از شیاطین
انسی و جنی

نظم

میان بادیه هان هان مخسب ار نی عرابیان ز تو هم سر برند و هم کالا
از دشمن بی خبر نشاید بود که غفلت سلاح خصم است

نظم

در کار خصم خفته نباشی بهیچ حال زیرا که چراغ دزد بود خواب پاسبان
هم اکنون شب تاریک دنیا بگذرد و صبح صادق قیامت دمد رنج منزلان
براحت رسند و ترسکاران ایمن شوند متاع نفیس ایمان از غارت شیطان
بسلامت گذرانید زبان بحمد و ثنا بگشایند و گویند الحمد لله الذی اذهب

34

عنا الحزن وجوه يومئذ ناعمة لسعيها راضية رضيت بعملها

لما رأت ثواب الاعمال الصالحة وعن ابي موسى الاشعري رضي الله عنه

عن النبي عليه السلام قال انما مثلي ومثل ما بعثني الله به كمثل رجل

اتى قوما فقال يا قوم اني رأيت الجيش بعيني واني انا النذير العريان

فالنجاء النجاء فاطاعه طايفة من قومه فادلجوا فانطلقوا

على مهلهم فنجوا وكذبت طايفة منهم فاصبحوا مكانهم فصبحهم

الجيش فاهلكهم واجتاحهم فكذلك مثل من اطاعني فاتبع ما جيت

به من الحق ومثل من عصاني وكذب ما جيت به من الحق وانما

تعرفون عواقب اعمالكم اذا طويت صحايف

آجالكم بدرستي كه بشناسيد عاقبت اعمال خويش را چون در

نورديده شود صحيفهاء آجال شما چون روز عمر شما بپايان رسد

وجريده كردار شما را طي كنند و غيب عين شود منافع نيكو كاري

ومضار بدكرداري بر شما روشن كردد وفي الحديث المؤمن اذا حضره

الموت بشر برضوان الله وكرامته فليس شي احب اليه مما امامه

فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه وان الكافر اذا حضره الموت بشر

بعذاب الله وعقوبته فلیس شیء اکره الیه مما امامه فکره لقاء

الله وکره الله لقاءه

نظم

تو روی نشاط در آن گاه بینی ۰ که از مرگ رویت شود زعفرانی

درین مرگ صورت نگر تا نترسی ۰ ازین زندگی ترس کاکنون در آنی

که از مرگ صورت همی رسته گردد ۰ اسیر از عوان و امیر از عوانی

ایها الناس ان نیة المؤمن خیر من عمله ونیة

الفاسق شر من عمله ای ارباب تکلیف بدرستی که نیت مؤمن
به از عمل اوست ونیت فاسق بدتر از عمل او وقال النبی علیه السلام
الاعمال بالنیات اعتبار اعمال به نیت است ونماز وروزه وزکوة و
حج وسایر طاعتی وعبادات به نیت مفتقر است ونیت عمل قلب
است ومعنی نیت قصد وعزم است وعمل قلب را دوام است اما
اعمال جوارح را دوام نه بود ظاهر بهر چیزی مشغول گردد مصراع

اما دل بر سر عهد خویش استوار است

چون مؤمن نیت
خیر کند ونیت او بعمل نرسد بنا بر مانعی بود حق تعالی او را به نفس
نیت او را ثواب دهد اما عمل را بی نیت ثواب نبود خواجه کاینات

صلی الله علیه وسلم بغزو تبوک میرفتند راه دور بود و هوا گرم
و زاد اندک و مرکب متعذر بعضی از صحابه موافقت نتوانستند کرد
تولّوا واعینهم تفیض من الدمع حزنا الّا یجدوا ما ینفقون باز
گشتند و آب حسرت از چشمهای ایشان میرفت چون رسول علیه السلام
فرمود انّ بالمدینة اقواما ما سرنا مسیرا و ما قطعنا وادیا و لا وطئنا
موطئا یغیظ الکفار و لا انفقنا نفقة الّا شرکونا فی ذلک نیت
ایشان درست بود بحسن نیت با جان بازان در ثواب شریک شوند اگرچه
بصورت در صف قتال حاضر نبودند شیخ قدس الله روحه العزیز
می فرمود بسیار کس در اقصای بلاد عالم با ما هم زانو نشسته اند و بسیار
هم زانو از ما دور در اسرائیلیات مذکور است که قحط سالی بود مردی
توده ریگی دید در دلش آید که کاشکی این توده ریگ آرد بودی تا بر گرسنگان
قسمت کردمی حق تعالی و تقدس از صدق نیت او دانست بر پیغامبر
وی وحی فرستاد قل له انّ الله تعالی قد قبل صدقتک و قد شکر حسن
نیتک و اعطاک ثواب ما لو کان طعاما فتصدقت به بگوی آن صدیق
را که خداوند تعالی صدقه ترا قبول کرد و ترا ثواب آن مقدار طعام

بمحتاجان دادنی داد وقیل مکتوب فی التوریة یا ابن آدم ما ارید به وجهی
فقلیله کثیر وما لم یرد به وجهی فکثیره قلیل بعضی گفته اند نیت
وظیفه دلست ودل معدن معرفت ومنزل محبت بی شک وظیفه
او بهتر از وظیفه اعضا وجوارح ومعانی باطنیه وفضایل روحانیه
کاملتر از مکاسب بدنیه وشیخ الاسلام محمد بن علی الحکیم ترمذی
رحمه الله در وصف اندرون وراز گفته است وفضلت سریرتهم
علی علانیتهم فلحظة من سرایرهم توازی عمل الثقلین عمر نوح صلوات
الله علیه مصراع وبضدها تتبین الاشیاء
نیت فاسد بدتر از عمل او نیت او کفر مستدام وشرک ابد است اگر چه
عمل ظاهر او را نهایت است وامام ربانی شمس العارفین امام الزمان
سجاوندی رحمه الله در عین المعانی در تفسیر این آیت گفته است
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان
الله کان عزیزا حکیما عزیزا ای غالبا بالانتقام حکیما بعذاب الکافر
کاعتقاده علی الدوام مخلص را نعیم مقیم واجر عظیم وملک ابدی و
عز سرمدی وسعادت بی غایت وکرامت بی نهایت واقبال بی زوال

عمر نوح هزار وچهار صد وپنج دیگر تو ده هزار سال بود

ودولت در انتقال و علو معارج وسمو مدارج ثواب نیت در غایت و
ارادت در نهایت او است رؤیت زبیدة في المنام فقالت غفر لي بهذه
الکلمات لا اله الا الله افني بها عمري لا اله الا الله ادخل بها قبري
لا اله الا الله اخلو بها وحدي لا اله الا الله القى بها ربي عهد ایمان
عقد ابد است

نظم

اى مونس اين دل فكارم غم تو ٭ در خلوت جان مونس و يارم غم تو
از سابقه ازل گزيدم عشقت ٭ تا عاقبت ابد بدارم غم تو

اما کاهل را نشاید که اعتماد برین حرف کند که نیت مؤمن به از عمل
او و دست از عمل بر دارد که نشان صدق نیت مسارعت است در عمل نکرده
مانع در راه افتد حق تعالی و تقدس سعی را با ارادت قرین کرد و جزا
را بر هر دو ترتیب فرمود قال الله تعالی ومن اراد الآخرة وسعى لها
سعيها وهو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا وعن بعض المتقدمين
انه قال من لم يكن له ثلث لم ينفعه عمله ايمان ثابت ونية صادقة
وعمل مصيب وقرا هذه الآية رزقنا الله الصدق والاخلاص
في القول والعمل وتاب علينا قبل حلول الاجل وصلى الله على محمد

توبه ما را قبول کند

وآله اجمعين

الحديث الثامن

عن ابن عباس رضي الله عنه قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من انقطع الى الله في دنيا
كفاه الله كل مؤنة فيها ومن انقطع الى الدنيا
وكله الله اليها ومن حاول امرا بمعصية الله
كان ابعد مما رجا واقرب مما اتقى ومن طلب محامد
الناس بمعاصي الله عاد حامده منهم له ذاما
ومن ارضى الناس بسخط الله وكله الله اليهم
ومن ارضى الله بسخط الناس كفاه الله شرهم
ومن احسن فيما بينه وبين الله تعالى كفاه الله
ما بينه وبين الناس ومن اصلح سريرته اصلح
الله علانيته ومن عمل لآخرته كفاه الله امر
دنياه مؤسس اساس تفسير كتاب منير عبد الله بن عباس رضي
الله عنهما كه بفضايل قياس مخصوص بود از سيد انبيا و رسل
صلى الله عليه وسلم روايت كرد و گفت رسول عليه السلام فرمود من

انقطع الی الله فی دنیاه کفاه الله کل مؤنة
فیها هر که از خلایق و علایق دنیا منقطع شود و امر و تبتل
الیه تبتیلا امتثال نماید و دست از اشغال دنیا کوتاه کند و بفراغت
بال روی بحضرت ذو الجلال آرد ایزد تعالی و تقدس اسباب معیشت
او بسازد و ابواب خیرات بروی بگشاید اتته الدنیا وهی راغمة ای
تاتیه من غیر طلب لها صاغرة ذلیلة فی تعب طلب لا بد او
از دنیا بنزد او بیاید وقال بعض المخبرین عن الله تعالی انه اوحی
الی الدنیا اخدمی من خدمنی واتعبی من خدمک خدمت کن آنرا
که بخدمت من مشغول است و برنجان آنرا که خدمت ترا برطاعت
من گزیده است وقال ابراهیم ادهم رحمة الله علیه طلبنا
الفقر فاستقبلنا الغنا وطلب الناس الغناء فاستقبلهم الفقر
فقر را طلب کردیم غنا باستقبال ما آمد ارباب دنیا غنا طلب کردند
فقر و فاقه ایشانرا بپیش آمد طمع روح حاصل کن که سگ
عالم طبیعت تا استخوان نماند عالی همت باش با ماسوی الله سر
فرو میار

نظم

آنرا بنشر نثار فرق توانند — برمجین جون خسان ز راه نثار

ومن انقطع الى الدنيا وكله الله اليها هركه از
دون همتی وخسیس طبعی ورکاکت رایی وکلالت فهم دنیا را گزیند
وروی بکلی بآین خاکدان بیراز بسک مردار آرد حق جل جلاله اورا
بدنیا بگذارد دنیا دمار ازو برآرد روز بروز کارش تیره بود شیطان
بروچیره دست شود خوش هوا سخره دنیا کرداند قال النبی علیه
السلام تعس عبد الدینار وعبد الدرهم وعبد الخميصة ان اعطى رضى
وان لم يعط سخط تعس وانتكس واذا شيك فلا انتقش هلاک باد
بنده درم ودینار وبنده گلیم که همت قاصر او ازین محقرات برنگذرد
ملاک رضا وسخط او درم ودینار بود بپشمینه راضی گردد واگر
مطلوب او باو نرسد آتش غضب در نهاد او شعله زند تعس وانتكس
هلاک باد ونگونسار بود واذا شیک فلا انتقش شاکه الشوک اذا دخل
فی رجله والانتقاش استخراجه خار خسار در پایش خلد وبیرون
نیاید ومن جاور امرا بمعصية الله کان ابعد مما
رجا واقرب مما اتقی المحاولة طلب الشئ بحیلة هرکه مرادی

جوید از راه مخالفت امری یا ارتکاب منهی هر چند بیش جوید کم
یابد و هر چند نزدیکتر رود از مراد دورتر افتد و هر چند از مکاره
حذر کند ضرر آن با او نزدیکتر شود و اگر از راه فساد بمراد رسد
آن استدراج باشد مصراع مانند بجلابی که در وی زهر دهند
ومن طلب محامد الناس بمعاصی الله عاد حامده
منهم له ذاما و هر که محمدت و ثنای خلق جوید بمعاصی و
فرمان حق را خلاف کردن از آنکس که ثنا طمع دارد جفا شنود
مدحت بمذمت متبدل شود قال النبی علیه السلام ان قلوب ابن آدم
بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء مقلب القلوب
دلها را از دوستی بگرداند بفسق و فجور مشهور شود بارتکاب
منکر معروف گردد و در حدیث است که اگر بنده طاعت کند در اندرون
هفتاد خانه هر دری از آهن حق تعالی ردای عمل صالح او را در
پوشاند خلق او را بصلاح ذکر کنند گوش او از ثنا جمیل او پر شود
و اگر مردی معصیت کند در اندرون هفتاد خانه هر دری خانه
از آهن شود خدای تعالی لباس عمل بد او بر او اندازد و تا مردمان

اورا بشر و فساد یاد کنند و من ارضی الناس بسخط الله
وکله الله الیهم و من ارضی الله بسخط الناس
کفاه الله شرهم هر که خشنودی مردمان جوید در ناخشنودی
رحمان ایزد سبحانه و تعالی معونت و تایید خود را ازو باز گیرد و اورا
بغیر بگذارد مردود و مخذول شود و هر که رضاء حق تعالی طلب کند
بناخشنودی مردمان حق تعالی شر خلق را ازو کفایت کند و حفظ و کلایت
خود را قرین او گرداند اگر همه عالم بعداوت او بیرون آیند و در مکر و
کید هیچ دقیقه را فرو نگذارند سعی همه را باطل گرداند نظم
گر چرخ سخت باشد خود نیست ما نعم ، گر خصم شیر شود چو خدا یست یاورم
علیک بالصدق و لو انه ، احرقک الصدق بنار الوعید
وابتغ رضی الله فاغبی الوری ، من اسخط المولی و ارضی العبید
احفظ الله یحفظک و من احسن فیما بینه و بین الله تعالی
کفاه الله ما بینه و بین الناس الاحسان نیکویی کردن و هر که
نیکو کند در آنچه میان او ست و حضرت عزت عهد که او راست با
حضرت لزایمان و طاعت آن عهد را وفا کند و از نقض بر حذر باشد

اي احرقك النار بسبب الصدق

وروضه ایمان را باب احسان تازه دارد ودر سر وعلانیة حاضر
وذاکر باشد ودر شدت ورخا طریق رضا را سلوک کند ودر هیچ حالت
خود را معذور ندارد وبلغت ولکوی لایم غرور راز عزایم امور روی نکرداند
حق تعالی کفایت کند آنچه را که میان اوست ومیان خلق واو را بکت
غیر نکذارد وتصرف غیر از وکوتاه کند وحافظ وحامی او باشد

نظم

تو خدایی شو که خود همه عالم رعایاست بخدا که ریز سر موی بی تیغ تر نکردد

لا یخاف فی الله لومة لایم نعت سالک صابر است الملامة راحة
العشاق ملامت راحت دل اهل محبت است

نظم

اجد الملامة فی هواك لذیذة حبا لذکرك فلیلمنی اللوم
عشقت بملامت جهانی ارزد وصلت بجفا این وآن ارزد

شیخ قدس الله روحه العزیز فرموده اگر همه جهان بانکار تو
برخیزند تو بر کار خود باش حق تعالی حق را ظاهر کند وصبر حق را
نصرت فرماید وشر بدکوی را کفایت کند یکی کتابی تصنیف کرده بود
دلایل گفته بر وفات خضر صلوات الله علیه درویشی از کنجی بیرون

آمد وگفت اگر تو هزار کتاب تصنیف کنی چو هر روز خضر را علیه ام
ـه بینم هر که زمین عیان خود را به بیان تو ندهم لیس الخبر کالمعاینة
هر کجا معاینه باشد خبر چه سود کند ومن اصلح سریرته
اصلح الله علانیته السر والسریرة واحد هر که بصلاح
آرد نهان خود را خدای عز وجل بصلاح آرد آشکارا او را هر که
در صفا عقیدت ونور باطن وصلاح قلب کوشد حق تعالی اعمال
ظاهر او را ملایم وموافق احوال باطن او کرداند قال النبی علیه
السلام ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و
اذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب مقصود سید کاینات
علیه افضل الصلوات واکمل التحیات می فرماید در خانه وجود
آدمی گوشت پاره است که چون او بصلاح آید همه تن بصلاح آید
وچون او بفساد میل کند همه تن متابعت او کند آن گوشت پاره
دلست منبع خیر ومنشاء شر اوست مهبط انوار قدس ومنظر
ربانی آن مضغه است مبیت ومقیل شیطان همان گوشت پاره
صنوبریست وفی الحدیث الشیطان جاثم علی قلب بنی آدم فاذا

ذكر الله خنس واذا غفل التقم قلبه وقال علي رضي الله عنه ان
لله في ارضه آنية وهي القلب فاحبها اليه اصفاها وارقها و
اصلبها ثم فسره فقال اصلبها في الدين واصفاها في اليقين
وارقها على الاخوان وقال الكعب لعايشة رضي الله عنها الانسان
عيناه نهار واذناه قمع ولسانه ترجمان ويداه جناحان و
رجلاه بريد والقلب ملك فاذا طاب الملك طاب جنوده وقالت
عايشة رضي الله عنها هكذا سمعت عن رسول الله صلى الله عليه
وسلم اگر لشكر پريشان شود چون پادشاه در مسند ملک باشد
لشكريان جمع آيند اما اگر پادشاه بدست دشمن گرفتار شود
از لشكر كاري بر نيايد وقال سلمان فارسي رضي الله عنه ان لكل امرئ
جوانيا وبرانيا فمن يصلح جوانيه يصلح الله برانيه ومن
يفسد جوانيه يفسد الله برانيه الجواني نسبة الى الجو وهو
باطن يقال جو البيت لداخله والبراني نسبة الى البر وهو الظاهر
وزيادة الالف والنون للتاكيد والمعنى ان لكل امرئ سرا وشانا
باطنا وعلنا وشانا ظاهرا هر كسي را سري هست وامري باطني و

آشکارا است و شأنی ظاهری هر که در اصلاح سرّ و باطن سعی
کند و احوالی که از خلق پوشیده است کوشد تا بر وفق رضاء
خدای تعالی بود ایزد عزّ و جلّ ظواهر امور او را مناسب بواطن
امور او کند و اگر احوال باطن را پریشان و بی‌سامان گرداند
اعمال ظاهر او را حق تعالی پریشان کند

بیت

دل دعوی ملک که جز غم حق ۔ نبود در حریم دل دیّار
اندر وی ده بود آن نه دل که در وی ۔ کاو و خر باشد و ضیاع و عقار

إذا السرّ والإعلان في المؤمن استوى ۔ فقد فاز في الدارين واستوجب الثنا
وإن خالف الإعلان سرّاً فما له ۔ على سعيه فضلٌ سوى الكدّ والعنا
كما خالص الدينار في السوق نافقٌ ۔ ومغشوشه المردود لا يقتضي المنى

ومن عمل لآخرته كفاه الله أمر دنياه و هر که کاری
برای آن جهان کند خدای عزّ و جلّ کار این جهانی او را کفایت کند
قال الله تعالی یا ابن آدم تفرّغ لعبادتي أملأ صدرك غنًى وأسدّ
فقرك وإن لم تفعل أملأ يدك شغلاً ولم أسدّ فقرك ربّ العزّة
تعالت كلمته وتقدّست أسماؤه فرماید ای آدمی زاد فراغت

طلب از اشغال دنیا برای بندگی من دست از همه بدار و روی بعبادت
من آر تا خزینه سینه ترا از غنا پر کنم و راه فقر و فاقه را بر تو بندم
بمال توانگر باشی و بخیل و حشم محترم باشی و اگر بر موجب این
قضیت نروی و دنیا را گزینی دست را از اشغال دنیا پر کنم و در
فقر و حاجت را بر تو نبندم نه تو از خویشتن بیاسایی و نه کس از تو و
خلاصه معنی این حدیث که گنج اسرار معانی است این است که مقبل
بآخرت مقبول حضرت است و مشغول بدنیا مخذول قال حکیم الزمان
رحمه الله اَلدُّنْیا تُطْلَبُ لِثَلاثَةِ اَشْیاءَ لِلْغِنٰى وَالْعِزِّ وَالرَّاحَةِ فَمَنْ
قَنَعَ اسْتَغْنٰى وَمَنْ زَهِدَ فیها عَزَّ وَمَنْ قَلَّ سَعْیُهُ اسْتَراحَ مقصود
سید رسل ازین مواعظ آن بود تا ارباب علو همم تقدیم اهم را شعار
خود سازند و آنچه ازو چاره نیست آنرا باشند و باقی بر فانی نگزینند
و چون اطفال برنگ و بوی فریفته نشوند و به نظر عاقبت در زخارف
دنیا بنگرند و بلوث دل نشوند اِنَّما مَثَلُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیا کَماءٍ اَنْزَلْناهُ
مِنَ السَّماءِ اِنَّ اللّٰهَ تَعالٰى شَبَّهَ حالَ الدُّنْیا فی سُرْعَةِ تَقَضّیها وَانْقِراضِ
نَعیمِها بَعْدَ الْاِقْبالِ بِحالِ نَباتِ الْاَرْضِ فی جَفافِهِ وَذَهابِهِ حُطاماً

بعد ما التفت وتكاثفت وزين الارض بخضرته وزفيه ونضرته كذلك
نفصل الآيات لقوم يتفكرون وما يعقلها الا العالمون

الحديث التاسع

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم رحم الله عبدا تكلم
خيرا فغنم او سكت فسلم ان اللسان املك شى
على الانسان الا ان كلام العبد كله عليه لا له الا
ذكر الله تعالى وامرا بالمعروف ونهيا عن المنكر او
اصلاحا بين المؤمنين فقال له معاذ بن جبل
يا رسول الله انؤاخذ بما نتكلم به فقال ثكلتك
امك يا معاذ وهل يكب الناس على مناخرهم في
النار الا حصايد السنتهم فمن اراد السلامة يوم
القيامة فليحفظ ما جرى به لسانه وليحرس
ما انطوى عليه جنانه وليحسن عمله وليقصر
امله ثم لم تمض ايام حتى نزلت هذه الآية لا خير

فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف
او اصلاح بین الناس روایت کرد متتبع کتاب و خبر عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما از مرکز سپهر سعادت نقطۀ دایرۀ عصمت
دُرّ صدف طین سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و علی آله و کفت
خواجه کاینات علیه افضل التحیات فرمود رحم الله عبداً
تکلم خیراً فغنم او سکت فسلم رحمت خدای تعالی بر آن
بنده باد که سخن صواب و دانسته کوید تا غنیمت یابد یا خاموش
باشد تا سلامت یابد یا بحق کوید تا سود کند یا زبان از زنا کفتن نکاه
دارد تا در زیان نیفتد

نظم

تکلّم وسدّد ما استطعت فانما ؛ کلامک حیّ والسکوت جماد
فان لم تجد قولاً سدیداً تقوله ؛ فصمتک عن غیر السدید سداد

قال النبی صلی الله علیه وسلم من کان یؤمن بالله والیوم الآخر
فلیقل خیراً او لیصمت

نظم

هر که نه کویا بتو خاموش به ؛ هر که نیاد تو فراموش به

السکوت فی وقته صفة الرجال کما ان النطق فی موضعه من

اشرف الخصال خیر و منفعت زبان بسیار و آفات او بی شمار

نونیازان حبشه ملک چنان بزبان گویا بحق گرفتند فاثابهم

الله بما قالوا جنات تجری من تحتها الانهار خاکساران بیهوده

نشانه تیر باران لعنت از زبان بیهوده گوی شدند و لعنوا بما قالوا

سمت گنگ زبانی به از گفتار محض بنگر که رضاء حق تعالی در چیست

اگر در گفتن است بگو و اگر در سکوت است زبان در کش حسن مقال جمال

کمال رجال است سکوت زینت و بهاء ارباب صفا است المثل جمال

المرء فی طی لسانه لا فی طیلسانه

فی الخبر

نظم

فاذا سکت اتیت کل ملاحة   واذا نطقت کل ملیح

ام معبد وصف رسول چنین کرد

شعر

ان صمت فعلیه الوقار   وان تکلم سما وعلاه البهاء

وحلو المنطق فصل لا نذر ولا هذر   کانما منطقه خرزات یتحدرن

بوقت نطق یاقوتش نمک با شکر آمیزد   بگاه شرم رخسارش گلاب از یاسمین بارد

مصراع

شکر از پسته روان کرده که این گفتار است

ان اللسان املک شیء علی الانسان فالکر ترجیزی بر

آدمی زبان اوست و زبان بر جمیع بدن متصرفست آدمی را در
دو جهان گرفتار بگفتار آید و عن ابی سعید الخدری رضی الله
عنه قال اذا اصبح ابن آدم فان الاعضاء کلها تکفر اللسان
فیقول اتق الله فینا فانا نحن بک فان استقمت استقمنا وان
اعوججت اعوججنا تکفر ای تواضع وتخضع هر بامدادی جمیع
اعضا او تواضع کنند زبانرا و ازو امان خواهند و گویند از خدای
بترس در کار ما و مارا در بلا میانداز صلاح ما در صلاح تست و فساد
ما در فساد تو اگر راست باشی ما راست باشیم و اگر تو از راستی میل
کنی ما نیز میل کنیم

نظم

جانست و زبانست زبان دشمن جان
و اگر جانت همی باید نکه دار زبان
نیکو مثلی زده است خواجه جهان
سر بر گذر رخت است زبان بار خزان

الا ان کلام العبد کله علیه بدانیت و آگاه باشیت که
بی شک و بی شبهت هرچه بنده میگوید همه بر ویست و ضرر آن

باو عاید است و زیان زبان او باو راجع است لا اله الا ذکر
الله تعالی او امرا بالمعروف او نهیا عن المنکر او
اصلاحا بین المؤمنین مگر ذکر حق تعالی و تقدس یا فرمودن
بکاری که عقلا و شرعا پسندیده بود یا نهی کردن از کاری که عقلا
و شرعا قبیح و شنیع باشد یا اصلاح میان اهل ایمان اگر در میان
دو مؤمن خشونتی و آزاری باشد بشیرین زبانی آن آزار را برداشتن
و بنرم سخنی آن درشتی را زایل کردن این خصال از وبال مستثنی
است خوض درین معانی محض مسلمانی است شروع درین ابواب سیرت
اولوا الالباب الساکت عن الحق شیطان اخرس خاموش از سخن
حق دیو است لیکن سخن حق ناگفتن نشان بی شفقتی است و دلیل
رخاوت عقیدت است و امارت ضعیف دین است فقال له
معاذ یا رسول الله انؤاخذ بما نتکلم به معاذ بن
جبل رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما را مواخذه خواهد بود
باین سخنان که میگوییم فقال ثکلتک امک یا معاذ
وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصاید

الْسِنَتهم كَبّة وكَبْكَبة اى صرعة انّخر تَتَب الانوف الحصايد
جمع حصيدة وهي ما يحصد من الزرع اى يقطع شبّه اللّسان
وما يقطع به من القول بحدّ المنجل وما يقطع به من النبات
مهتر عالم عليه الصلوة والتحية فرموده است هيچ مردم را
نكوسار در نار نه اندازد مكر كفتار و آنچه داس زبان آدمی درود
از خس و خاشاك هذيان و نابكار فردا افروزينه دوزخ شود
و بهمان سوزد زبان او زبانه آتش شود و در وافتد نظم
كم من وجه صبيح ولسان فصيح غدا بين اطباق النيران تصيح
فمن اراد السلامة يوم القيامة فليحفظ ما
جرى به لسانه هر كه خواهد كه از غرامت و ملامت بقيامت
سلامت ماند بايد كه حافظ زبان خويش باشد اعنان زبان كشيده
دارد تا او را در هالك نه اندازد عاقل را دل پيش زبانی بود
جاهل را زبان پيش از دل عاقل انديشيد آنكاه كويد غافل كويد
آنكاه انديشد

نظم

ميان عالم و جاهل تفاوت اين قدر است كه اين كشيده عنان است و آن كسسته مهار

از بدایع کلمات امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه قَلْبُ الْاَحْمَقِ

فِی فِیهِ

شعر

هرکه او هست با حماقت جفت ، جای گاه دلش زبان وی است ،

هرچه دارد زنیک و بد در دل ، آن همه بر سر زبان وی است ،

ذو النون مصری را رضی الله عنه بر سیدند مَنْ اَصْوَنُ النَّاسِ

لِنَفْسِهٖ قَالَ اَمْلَکُهُمْ لِلِّسَانِهٖ کیست نگاه دارنده تر نفس خویش را از

بلیات دنیا و عقوبات آخرت گفت آنک بر زبان خود مالک تر بود و

قِیلَ مَثَلُ اللِّسَانِ مَثَلُ السَّبُعِ اِنْ لَمْ تُوثِقْهُ عَدَا عَلَیْکَ مثل زبان مثل

گزنده و شیر شکننده اگر بسته نداری ترا خسته کند و اگر محبوس

و مقید نبود زخم تو افتد وَلْیَحْرُسْ بِهَا انْطَوَی عَلَیْهِ جَنَانُهُ

و حارس خزینه دل خود باشد اما اخل شیطان در دل بپوشیده

است خانه دل را بدوام ذکر و قراءت قرآن روشن دارد و بیدار

باشد تا نقود بباد ندهد وَلْیُحْسِنْ عَمَلَهُ وَلْیُقَصِّرْ اَمَلَهُ

و نیکو کند عمل خود را و کوتاه دارد امل خود را کار امروز را

بفردا احوال نکند که فردا اعتماد را نشاید وقت را عزیز دارد

نظم که دیر نباید و فرصت را غنیمت دار که وقت نباید

مکن کار خود حوالت سوی فردا که رسم و بیش فرد انداند

ثم لا تمضی ایام حتی نزلت هذه الآیة لا خیر فی

کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف

او اصلاح بین الناس باز چند روز بر نگذشت تا این

آیة بیامد لا خیر فی کثیر من نجویهم هیچ خیر نیست در بسیاری

از راز گفتن مردمان مگر در راز گفتن انکس که امر کرد بصدقه

دادن در سرّ و صیت کنند تا دهند نزدیک بسا که از شهرت

حذر کنند و محتاج را نیاز آرد بسا که نهفت نیاز بود و در نهان

بمعروف فرماید بکاری که حسن بود و از ناشایست نهی کنند در

اصلاح میان مؤمنان سعی کنند این معانی پوشیده بمقصود

زود تر از آن رسید که آشکارا نصیحت برملا فضیحت است

وقال النبی علیه السلام لا یأمر بالمعروف ولا ینهی عن المنکر الا

رفیق فیما یأمر به و رفیق فیما ینهی عنه حلیم فیما یأمر به

حلیم فیما ینهی عنه فقیه فیما یأمر به فقیه فیما ینهی عنه

فضیل بن عیاض را رحمه الله گفتند که سفیان بن عیینه جوایز
وعطایا سلطان قبول میکند گفت آنچه گیرد دون حق او باشد
ودر خلوت نصیحت کرد سفیان را گفت اگر تو از صالحانی ما صالحان را
دوست میداریم و هرکه پرهیزکار نیست ما از و بیزاریم وعظ در
سفیان اثر کرد آنچه بلطف دست دهد بعنف میسر نشود حق
تعالی و تقدس موسی و هارون را امر فرمود برفق و مدارا با فرعون
لعین قال الله تعالی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی و فی
الحدیث ان الله تعالی رفیق یحب الرفق والله اعلم

الحدیث العاشر

عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الدنیا فنعمت
المطیة للمؤمن هی علیها یبلغ الخیر وبها
ینجو من الشر انه اذا قال العبد لعن الله الدنیا
قالت الدنیا لعن الله لمن اعصانا لربه ابو موسی
الاشعری رضی الله عنه که بالحان آل داود قرآن را چنان میخواندند

عشق

که دلها در وجد آمدی و آب از چشمها روان شدی بتحسین

نغمت و ترقیق قراءت غبار غفلت را نشاندی مهتر عالم علیه

السلام صوت او شنید که کتاب مجید میخواندی فرمود لقد اوتی

هذا من مزامیر مثل آل داود خوش تغنی در حلق او و حلاوت نغمت

داود نهاده ست مزامیر مثل است در حسن صوت آل مقحم است

بریده رضی الله عنه با ابو موسی حکایت کردی ابو موسی گفت لو

علمت ان نبی الله استمع لقراءتی لحبرتها لک گردانستمی که رسول

علیه السلام قراءت مرا استماع میفرماید در تحسین صوت

و تزیین قراءت مبالغت کردمی و فی الحدیث ان لکل شیء حلیة

و حلیة القرآن الصوت الحسن و عمر بن الخطاب رضی الله عنه

خطاب کردی ابو موسی را و گفتی یا ابا موسی ذکرنا ربنا ما را

از خدای ما یاد ده

مصراع

از قرآن چیزی بخوان که در شکل کار دیده تر کنند

با آنکه عمر دایم الذکر بودی اما از صوت مرد حالتی بدیده آیدی و

وجدی ظاهر شودی که انکار آن از قلت انصاف و جحود آن

از قرآن بخوان که در شکل کار دیده تر کنند

از باب زرد محسوس است ابو موسی در مزامیر آل داود می دمید
چشم بیند
و عمر اشک می بارید

نظم

آب دیده
اگر ناله زرد دل برآریم گاه گاه زما فرو گذار که گژدم گزیده ایم

از سید المرسلین صلی الله علیه وسلم روایت کردند و گفت رسول
علیه السلام چنین فرمود لا تسبوا الدنیا دشنام مدهید
دنیا را فنعمت المطیة للمؤمن هی علیها یبلغ
الخیر وبها ینجو من الشر که او نیکو مرکبی است مر اهل تقوی
را الکه بر او بهمه خیرها برسد و بسبب او از همه شرها نجات
یابد یعنی اگر مرکب دنیا را رام و خوش لگام کرده بود بر و سوار
شد چون راکب مسافر سفر و ان الی ربک المنتهی بود مطیه
بآن جانب رود که او راند و سوار را بمقصد رساند نعم المال الصالح
للرجل الصالح
غنی شاکر در مقابله فقیر صابر است صلاح عالم و انتظام امور
جهان از مال صالح است فقراء بادیه خون خوار را باستظهار
اغنیاء قطع میکنند حیاض و مصانع و ابار آثار اصحاب ثروت
است عبادت حج و جهاد مرکب است از مال و بدن لا رجال الّا

بالمال مرد بی مال قایم نگردد از دنیا آنچه زاد راه یقین است
عین دین است قال النبی علیه السلام من احتبس فرسًا
فی سبیل الله تعالی ایمانًا بالله وتصدیقًا بوعده فان شبعه وریّه
وروثه وبوله فی میزانه یوم القیامة مهتر عالم علیه السلام
فرماید هر که اسبی نگاه دارد و بندد برای جهاد بنا بر ایمان
بخداوند و تصدیق وعده او و برای آن تا بر و سوار شود و با کفار
کارزار کند و غرض او اعلاء دین حق و نصرت اسلام بود علف
دادن او و سیری او و سیرابی او و آنچه خورد و آنچه بیندازد
همه روز قیامت در کفه حسنات او بود و اگر مردی روی بغیر
حق دارد هر چه با او بپیوندد ارد همه چون او مذموم و مشئوم
بود اگرچه صورت خیر دارد سجّاده او دام است و زاویه و صومعه
او کازه صیّادی کتاب و عمامه او بازنامه و تذکیر و تدریس تلبیس
و تزویر او بود شیخ قدس الله روحه العزیز می فرمود یکی امام
زاهد که بر سر گوری یاسین میخواند بطمع آنکه زایری برسد
درم چند باو دهد او یاسین نمیخواند یا سیم میخواند تو

خدای شوتا همی مجاز تو حقیقت شود و دنیای تو دین کردد.
منشا خیر و شر وجود آدمی است تا مقصود او چیست
و معبود او کیست.

نظم

کویند خرابات بد است این نه رواست
نیکیست و خرابات بدیها از ماست
بقعه از زمین بفعل آدمی مسجد میشود
و قطعه از و بفعل او بتکده و بتخانه میشود

انه اذا قال العبد لعن الله الدنیا قالت الدنیا
لعن الله لمن اعصانا لربه بدرستی کار اینست که چون
که بنده کوید لعنت خدای بر دنیا باد دنیا کوید لعنت خدای
بر انکس باد از ما که خلاف کننده تراست مر فرمان خدای تعالی را.
لعنت کردن از دنیا بزبان حال بود یعنی لعنت لعنت کننده
راجع باهل لعنت شود و اهل لعنت مرتکب کفر و معصیت اند
و این هردو خصلت از خصال ارباب ضلالت است جابر بن
عبد الله انصاری رضی الله عنه از سید عالم علیه السلام روایت

میکند انه قال الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ما کان
منها لله تعالی دنیا وآنچه در ویست مطرود ومردود حضرت
است مگر آنچه ازو برای خدای تعالی ازین خبر معلوم شد که دنیا
علی العموم مذموم نیست الدنیا ما یشغلک عن المولی هرچه
ترا از حق شاغل است باطل است هرچه حجاب است سبب عتابست
وهرچه مانع است از سلوک این راه عین گناه است حق تعالی
را بنده کانند که ظاهر دنیا باطن ایشانرا مشوش نمی دارد وصفا
وقت ایشانرا هیچ مکدری متغیر نمی کند قرآن از ایشان خبر
می دهد قال الله تعالی رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر
الله ای یسبح رجال لا تلهیهم ای لا تشغلهم تجارة ولا بیع
عن ذکر الله باللسان والقلب واقام الصلوة ای اقامة الصلوة
وایتاء الزکوة قیل لا تشغلهم هذه الضرورة الملمة عن تلک
العزیمة المهمة فهم اصحاب الخلطة من اولیاء العشیرة
یباشرون الاسباب عنها منقلعین ویعاشرون الاصحاب
عنهم منقطعین فهم اجسام روحانیون وفی الارض

الضرورة

مصاحبان

سماویون ومع الخلق ربانیون طوبی لهم وحسن ماب والله اعلم

الحدیث الحادی عشر

عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا هادم اللذات
فانکم ان ذکرتموه فی ضیق وسعه علیکم فرضیتم
به فاجرتم وان ذکرتموه فی غنی بغضه الیکم
فجدتم به فاثبتم ان المنایا قاطعات الآمال
وان اللیالی مدنیات للآجال وان المرء بین یومین
یوم قد مضی احصی فیه عمله فختم علیه ویوم
قد بقی لا یدری لعله لا یصل الیه وان العبد
عند خروج نفسه وحلول رمسه یری جزاء
ما اسلف وقلة غناء ما خلف فلعله من باطل
جمعه او من حق منعه روایت میکند این خبر را که مشتمل
است بر مواعظ شافیه ونصایح وافیه حبر امت بحر حکمت
مستخرج درر معانی کتاب ربانی عبد الله بن عباس رضی الله

عنهما از امام المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و

آله المتقین فرمود اکثروا هادم اللذات بسیار یاد کنید ذکر

شکننده لذاتها را و براندازنده راحتها را یعنی مرگ را بسیار یاد

کنید که در یاد داشتن و یاد کردن او فواید عظیم است

فانکم ان ذکرتموه فی ضیق وسّعه علیکم

فرضیتم به فأجرتم فان ذکرتموه فی غنی بغّضه

الیکم فجدتم به فأثبتم اگر در تنگی و زحمت و محنت و

شدت یاد کنید دانید که کرانست و این رنج را پایانست

و این زحمت را نهایت است و این محنت را غایت است مصراع

آخر این محنت کیتی بسر آید روزی رنج براحت بدل شود

بقضا رضا دهید و تا بسعادت رضاء الله مشرف شوید ماجور

و مثاب باشید و اگر در حالت سعت و راحت و هنگام انتظام

امور و ایام سرور یاد کنید اندیشه فنا محبت غنا را از صفحه

دل شما محو کند بر شما روشن شود که صفاء دنیا بی کدورت

نیست و حقیقت کردد که ادبار او با اقبال او هم زاد ند و دولت

او با محنت قرین

نظم

بقاء نیست هیچ اقبال را جندان آزمودستی
خود آئینه لا بقا مقلوب اقبال است برخوانش

مهر دنیا از دل بکسلید و مال را باسانی بذل کنید و دست بجود
و سخاوت برکشایید و ثواب بی حساب کیرید حاصل در ذکر
موت فواید جمه است منغص دنیا منغض دار فنا و بغض
او اصل کل حسنات است جنانکه محبت او راس کل خطیئات
و عارف در ذکر او دو فایده است نفرت از دنیا و رغبت و شوق
بآخرت بنابرین که سید کاینات که طبیب حاذق و ناصح مشفق
بود تحریض فرمود مر بیماردلانرا بذکر موت تا علت بصحت
بدل شود عایشه صدیقه رضی الله عنها از مهتر عالم صلعم
از مهتر عالم صلعم سوال کرد هل یحشر مع الشهداء احد فردا
باشد ای کسی برانگیخته شود کسی را بمقام ایشان باستانند و
بمنزل ایشان فرود آرند فقال نعم من یذکر الموت فی الیوم و
اللیلة عشرین مرة فرمود کسی که شبا روزی مرک را بیست بار

50

یاد کنند او رفیق شهیدان باشد رسول صلعم بمجلس برکذشت
آن جمع میخندید کفت شوبوا مجلسکم بذکر مکدر اللذات
بیامیزید مجلس خود را با مکدر لذات و تیره کنند عیشها
یعنی از مرک یاد کنید تا بر خیره نخندید قال النبی ع
لو تعلم البهایم من الموت کما یعلم ابن آدم لما اکلتم منها
لحما سمینا قط اکر بهایم را از مرک خبر بودی یعنی اکر دانستندی
که ایشانرا مرک است چنانکه آدمیان میدانند کوشت فربه
نخوردیتی از غم را بکداختندی و ضعیف و نزار کشتندی قال
النبی علیه ام کفی بالموت واعظا و طریق فکرت در موت آنست
که مردم دل را از فکرت باطل خالی کنند و خلوت کزینند و در کوشه
بنشینند و بیندیشد که در اقران و اشکال خود که کذشته اند
و از حرص و امل و میل ایشان بجاه و مال یاد کنند و بنظر
اعتبار در خاک ایشان بنکرد و با خود بکوید

نظم

بهر یک خاک تو دی این همه باد بهر یک خاموش این همه فریاد
و بدیدهٔ دل ببیند که حاصل کار ایشان جز حسرت بر تفویت عمر

میخندیدند
زندان

عزیز و تضییع انفاس نفیس در کار دنیای حاصل نیست و
بخود باز آید و اندیشه کند که مردان همان راه را سلوک
میکنم که ایشان کرده اند هم اکنون پشیمان شوم چنانکه ایشان
شدند اما ندامت نه در هنگام نی فایده است اگر بخت یار بود
هشیار گردد بیش از مرگ زنده شود بچشم عاقبت در زخارف
این عالم نظر کند

نظم

ترک این گنبد نه پوشش گردون گوید
کم این خانه بی روزنه در گیرد

نعمان بن منذر در زیر درختی بعشرت نشسته بود و بطرب
مشغول گشته یکی از شاعران گفت ایها الملک میدانی که این
درخت چه می گوید

شعر

رب رکب قد اناخوا حولنا ۔ یمزجون الخمر بالماء الزلال
ثم اضحوا عصف الدهر بهم ۔ وکذاک الدهر حالا بعد حال

در حال وقت بر نعمان منغص شد دست از عصیان بداشت

ان المنایا قاطعات للآمال وان اللیالی مدنیات

للآجال المنايا جامع الامنية بدرستی که مرگ خراب کننده بنیت
انسانیست قاطع آمال و امانیست واقعه که هر یک را در پیش
است پیش نهاده هار ابری اندازد و حادثه که قرار ازو ممکن
نیست قرار را دیگر میکند

نظم

با عمر توان داد قرار همه چیزی، گر عمر قرار گیردی نیکستی،
قاطع طریق دیوه کاروان پیر بار امل را میزند

نظم

گرد اندی اهل که چه رفت از اجل برو،
تا روز حشر تخم امیدی نکاشتی،

و مرور ایام و لیالی دنیا را از خلق خالی میکنند و آجال دور را
نزدیک میگرداند اختلاف لیل و نهار بر فانی گردانیدن اعمار
مقتصر است هر شام اعلام میکنند که آفتاب حیات فرو خواهد
شد هر صبح خبر میدهد که شب عمر بپایان خواهد رسید

نظم

اذا ما سلخت الشهور اهللت مثله. کفی قایلا اسلخی الشهور و اهلالی.
زین عمر بتعجیل دوان سوی زوال دانی که مرا جهان چه آید بخیال

اگر جای قرار نه قرار است

چون من بیرون ماه

صحرا دشتی آید ز درد دل میلا میل ۰ طشتی آید ز خون جان مالامال ۰

وانّ المرء بین یومین یوم قد مضی احصی فیه شمرده یاد کرده
عمله فختم علیه ویوم قد بقی لا یدری لعلّه
لا یصل الیه ۰ و بدرستی که مردی در میان دو روز است روزی
که گذشت و عملی که در آن روز کرد نوشته شد و جریده عمل مهر
کرده شد و روزی که نیامده است و ندانند که باو میرسد یا نه رسد
از گذشته معلوم نیست که حکم اعمال ورزیده و افعال پسندیده
یا ناپسندیده چیست حسنات مردود است یا مقبول و سیآت
مغفور است یا او بآن ماخوذ و از آن مسئول نمیدانند که تا فردا
می ماند یا نمی ماند واجب بود که حال را غنیمت دارد و کار امروز را
بفردا احواله نکند وانّ العبد عند خروج نفسه و
حلول رمسه یری جزاء ما اسلف وقلّة غناء ما
خلّف ولعلّه من باطل جمعه او من حقّ منعه ۰
و هر آینه بنده وقت مفارقت روح از بدن و نزول در تنگترین
وطن و با وحشت ترین مسکن بیند جزای آنچه پیش فرستاده

بود و در سبیل خیر بذل کرده و داند که منفعتی آنچه در دنیا گذاشت
بود مال بدیگران ماند و وبال با خود برد و عمر عزیز را در جمع
و ادخار درم و دینار صرف کرده و تهی دست بگور رفته و شاید
که از باطل مال جمع کرده بود و از حرام فراهم آورده بعذاب درماند
یا از حق منع کرده بود و آنچه در مال او بر وی حق تعالی فریضه کرده
است ادا نکرده اتباع شحّ مطاع او را با متناع از انفاق واجب
حامل شده چون بعقاب گرفتار شود آن زمان پشیمان شود گوید
لَوْلَا اَخَّرْتَنِی اِلَی اَجَلٍ قَرِیبٍ فَاَصَّدَّقَ وَاَکُنْ مِنَ الصَّالِحِینَ هَلَّا
اَخَّرْتَ مَوْتِی اِلَی زَمَانٍ قَرِیبٍ فَاَصَّدَّقَ از ابو الریحانین علی بن
ابی طالب رضی الله عنه منقول است اَلنَّاسُ نِیَامٌ فَاِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا
ای اَلنَّاسُ مَا دَامُوا فِی حَیٰوةِ الدُّنْیَا یَتَغَافَلُونَ کَاَنَّهُمْ رَاقِدُونَ
عَنِ الْجَنَّةِ وَنَعِیمِهَا وَالنَّارِ وَجَحِیمِهَا فَاِذَا مَاتُوا یَنْتَبِهُونَ
مِنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ فَنَدِمُوا عَلَی مَا فَرَّطُوا فِی جَنْبِ خَالِقِهِمْ وَ
لَامُوا اَنْفُسَهُمْ عَلَی مَا قَصَّرُوا فِی شُکْرِ رَازِقِهِمْ وَلٰکِنْ حِینَ لَا یُغْنِی
لِاَنْفُسِهِمُ النَّدَامَةُ وَلَا یَنْفَعُهُمُ الْمَلَامَةُ یعنی مردمان در دنیا

ازکار عقبی غافلند چون بمیرند از خواب غفلت بیدار گردند
وبدانند که روزگار برباد داده اند وقدم بر جادهٔ صواب ننهاده
اند و پشیمان شوند از کردار نکوهیده وگفتار نابسندیدهٔ خویش
لیکن آنگاه پشیمانی سود ندارد و فایده ندهد نظم
مردمان غافلند از عقبی همه گویی بخفتگان مانند
ضرر غفلت کی ورزند چون بمیرند آنگاهی دانند
سعی کنید تا حقیقت بدانید پیش از آنکه نمانید که حیوة این
جهان بازی بچگان است یا لهو جوانان بد و نیک او در زوال
است و بدو پیر از و انتقال کما قال الکبیر المتعال اعلموا انما الحیوة
الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد
وصلی الله علی محمد الداعی الی سبیل الرشاد وعلی آله واصحابه
ذوی الخیر والسداد وعلی محبیهم الی یوم التناد والله اعلم

الحدیث الثانی عشر

عن ابن عباس رضی الله عنه قال رسول الله
علیه السلام ایها الناس ان الرزق مقسوم

لن يعجل امرؤ ما كتب له فاجملوا في الطلب و
ان العمر محدود لن يجاوز احد ما قدر له فبادروا
قبل نفاد الاجل وان الاعمال محصاة لن تهمل
منها صغيرة ولا كبيرة فاكثروا من صالح العمل
ايها الناس ان في القناعة لسعة وان في الاقتصاد
لبلغة وان في الزهد لراحة ولكل عمل جزاء و
كل ما هو آت قريب روايت كرد اين حديث صحيح را كه
از مشاهير احاديث خواجه جهان رسالت است وجماهير علما بقبول
تلقى كرده اند كاشف اسرار وحي الهي ابن عم النبي عبد الله رضي الله
عنهما ان وا في خلوت لي مع الله وقت لا يسع فيه ملك مقرب ولا نبي
مرسل صافي مشرب ابيت عند ربي يطعمني ويسقيني عالي لواء آدم
ومن دونه تحت لوائي سيد الانبيا محمد مصطفى عليه ام وعلى
اخوانه من الانبيا والمرسلين چنين فرمود ايها الناس
اي ارباب تكليف وخطاب ان الرزق مقسوم مقدر ومعلوم
است كه رزق مقسوم است نصيب هر كسى از غيرا و مفرز ممتاز است

كنجد

يعني بيغامبر در معراج

در روزی شرکت و مزاحمت نیست و مناقشت و منازعت بی فایده است
لن یعدو امرؤ ما کتب له فاجملوا فی الطلب العدو
والعدی در گذشتن از چیزی الاجمال خوبی کردن هرگز نگذرد کسی
از آنچه بنام او نوشته شده است از روزی بجهد روزی زیاده نشود
وبتقصیر در طلب کم نگردد واین صورت نه بندد که او روزی دیگر
خورد یا کسی دیگر روزی او خورد قسام علام حکیم است بحکمت
قسمت فرموده است غلط ونسیان برو جایز نیست در طلب روزی
کنید بر وفق شرع طلب کنید نه بر وفق طبع کالبیع والاجارة
برای نان آبروی خود مریزید وبرای خورش نفس عزیز خود
را خوار مکنید

نظم

علم است غذای جان را نان نیست غذای جان
تا چند مجاز آری جان را از برای نان

اذا کانت الارزاق فی القرب والنوی
علیک سواء فاغتنم لذة الدعة

وقیل التوکل نفی الشکوک والتفویض الی مالک الملوک وقیل

رجل ذو النون المصري ما التوكل قال خلع الارباب وقطع الاسباب
فقال السائل زدني فقال القاء النفس في العبودية واخراجها
من الربوبية تن را در بندگی داشتن و کار خدایی را بخدای گذاشتن

نظم

یارم ره و رسم عشق نیکو داند ، هر نکته که شرط هست در وی داند
بگذاشته ام مصلحت خویش بدو ، گر بکشد ور زنده کند او داند

و حاتم اصم رحمه الله دوستی را سه سخن گفت و گفت اگر این سه
سخن ترا سود ندارد علم اولین و آخرین ترا سود ندارد اگر
مقری که بنده ای کار برای رضا خدا کن و اگر مقری که هر چه میکنی
فردا بر تو عرض خواهند کرد کاری بی حجت مکن و اگر مقری که روزی
دهنده یکی است روزی ویرا بمعصیت طلب مکن وانّ العمر
محدود لن یتجاوز احد ما قدّر له فبادروا قبل
نفاد الاجل الاجل یقع علی المدّة کلّها وعلی آخرها یقال
لعمر الانسان اجل وللموت الذی ینتهی به اجل والمراد فی الحدیث
جمیع العمر تحقیق عمر محدود و موقّت است و مدت حیات را

نهایت و غایت تعدی از حد محدود عمر و تجاوز از وقت موقت

حیوة ممکن نیست هیچ کسی از آنچه تقدیر کرده شده است مر او را

از مقدار زندگانی در نگذارد ما تسبق من امة اجلها وما یستأخرون

پس بشتابید در خیرات پیش از انکه سرمایه حیوة بنفاد رسد

نظم

امروز ببر هرچه ترا سیوندا است کین‌ها همه بر پای تو فردا بند است

سودی طلب از عمر که سرمایه عمر روزی چند است کس نداند که چند است

وکار عمر ابدی درین دو روز عاریتی بباید ساخت العمر قصیر

والعمل کثیر والناقد بصیر والی الله المرجع والمصیر فما هذا

التقصیر

شعر

اذا انت لم تزرع وابصرت حاصدا ندمت علی التقصیر فی زمن البذر

وان الاعمال محصاة لن تهمل منها صغیرة و

لا کبیرة فاکثروا من صالح العمل الاحصاء دانستن

وشمردن باستقصا و بدرستی اعمال شمرده است وملائکه کرام

باقلام میگیرند و وظایف را در صحایف ثبت میکنند وصغیره وکبیره

از اعمال مهمل نیست و قلیل و کثیر فرو گذاشته نمی‌شود در کتبه اعمال
صالح مبالغت کنیت فی الحدیث لو ان احدکم جاء یوم القیامة
بعمل سبعین نبیا لتمنی الزیادة لهول ما یقدم علیه الویل از
شما بقیامت عمل هفتاد پیغامبر بیارد تمنی زیادت از آن بود
از اهوال قیامت و شداید که بیند و وضع الکتاب نامه اعمال
هر کس در دست او نهند اقرأ کتابک بخوان نامه خود را
کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نفس تو امیر و زیر تو حساب
کننده بس است حکم خود خود کن و انصاف بده که جزاء این
چنین معاملت چه بود فتری المجرمین مشفقین مما فیه پس
بینی بدکاران را ترسندگان از آنچه در نامه بود و یقولون یا ویلتنا
ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها گویند ای وای
بر ما ای هلاک ما چه بوده است این نامه را نمی‌گذارد از گناه صغیره
و کبیره ما را مگر برمی‌شمرد از آن از ابن عباس رضی الله عنهما منقول
است صغیره تبسم است بنا جایگاه و کبیره قهقهه است از اینجا
گفت جاحظ را در خواب دیدند بعد از فوت او از وی پرسیدند

بما نعل الله بک فقال
نظم
وما من کاتب الا سیبقی لکتابته وان بلیت یداه
فلا تکتب بخطک غیر شیء یسرک فی القیامة ان تراه

ایها الناس ان فی القناعة لسعة ای ارباب عقل وتمیز در قناعت فراخیست با تنگ دستی ساختن وخرسند بودن فراخ دستی است یا بی نوایی خوش بردن اصل غنی است قال الله تعالی من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة بسیار از علما تفسیر کرده اند که حیوة طیبة قناعت است کما قال النبی علیه ام القناعة کنز لا یفنی قناعت گنجیست که فنا نمی پذیرد ابو عبد الله محمد حقیق رحمه الله گفتست که قناعت با موجود ساختن است وآرزوی مفقود از دل بیرون انداختن گفته اند خدای تعالی پنج چیز را در پنج موضع نهاده است عزت در طاعت وذلت در معصیت هیبت در قیام شب حکمت در شکم خالی غنا در قناعت گفته اند حکیمی بر لب آبی نشسته بود وتره که بر روی آب می آمد میگرفت ومی خورد مردی آن حالت را بدید

گفت اگر خدمت سلطان نكنى بتر از آب گرفتن و خوردن محتاج
نشوى حليم گفت اگر تو باين قدر قناعت كنى بمذلت خدمت
سلطان محتاج نشوى

بيت

غنى النفس ما يكفيك من سد خلة
فان زاد شيأ عاد ذلك الغنى فقرا

قال المتنبى ومن ينفق الساعات فى جمع ماله مخافة فقر فالذى
فعل الفقر

نظم

گرت نزهت همى بايد بصحراى قناعت شو
كه آنجا باغ در باغ است و خوان در خوان و بار در بار

وان فى الاقتصاد لبلغة التبلغ الاكتفاء والبلغة
ما يتبلغ به من العيش و در اندازه بكار بردن و ميانه رفتن بسنده كى
است آن مقدار كه دارد چون بتقدير خرج كند حق تعالى بركتى بتدبير و
بديد آرد كه وير الكفايت بود روزگار بسى بود وان فى الزهد
لراحة و در زهد راحت تن و دلست و خوف حساب قيامت
زهد ناخواستن دنيا است زاهد غم دنيا نخورد تن را در طلب

نظم وی رنج ندارد و دل را از محبت او پاک دارد

جهان را از نام انکس ننگ دارد که از بهر جهان دل تنگ دارد

وعن ابی ذر رضی الله عنه قال رسول الله صلعم من زهد فی الدنیا

ادخل الله الحکمة قلبه وانطق بها لسانه وبصره داء

الدنیا ودواءها واخرجه منها سالما الی دار السلام رسول شافی

عم حارثه را از حقیقة ایمان وی بپرسید گفت عزفت نفسی عن

الدنیا فاظمأت نهاری واسهرت لیلی نفس خویش را از دنیا

ولذات دنیا وتمتعات او منع کردم که گرسنگی وبیداری گزیدم

فاستوی عندی حجرها وذهبها برابر شده است نزد من زر

وسنک او روشنایی در باطن خود می‌بینم که از از روشنایی مطالعه

عالم غیب می کنم کانی انظر الی عرش ربی بارزا گویی که عرش را عینی

آشکارا می بینم وکانی انظر الی اهل الجنة کیف یتزاورون والی

اهل النار کیف یتعاوون بهشت وتنعمات ابرار می بینم وناله زار

اهل جحیم را می شنوم رسول علیه السلام روی بحاضران کرد وگفت عبد

نور الله قلبه واورا وصیت کرد اصبت فالزم یا فتی نگاه دار

رسیدی هشدار از حقیقت جمال داد است از دست ملک قال
الله تعالی ومن اصدق من الله حدیثا لیلا تاسوا علی ما فاتکم
شما را ببلیات و مصایب مبتلا میکنند تا غم نخورید بر آنچه از شما
فوت شود از دنیا ولا تفرحوا بما آتیکم و بحصول ارشاد نشوید
واین دو صفت اتم احوال زهد است ولکل عمل جزاء ومر هر
عملی را جزاییست اگر نیک بود ثواب واگر بد بود عقاب **نظم**

وان یک خیرا فنواها واها ۞ وان یک شرا فاها آها یکه یکن

وکل ما هو آت قریب هرچه آمدنیست نزدیک است و
هرچه رسید نیست دور نیست ان الساعة آتیة لا ریب فیها قیامت
هر اینه آمدنی است دور مدار که نزدیک آید اقترب للناس حسابهم

نظم

دیر است تا سپید محشر همی دمد ۞ ای زنده زادگان سر از این خواب بر کنید

اشراط و علامات قیامت ظاهر شده است **شعر**

اینک ز علامتی که پیدا است ۞ از آدمیان جناغ برخاست

وقتیست که این چهار حمال ۞ بنهد محفه مه وسال مبتدا محذوف

وقتی است که وقت در سر آید ، سیلاب عدم (غایت) بسر در آید ،

وصلى الله على محمد وآله اجمعين الطيبين الطاهرين

الحديث الثالث عشر

عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول في بعض خطبته
او مواعظه اما رايتم الماخوذين عند الغرة
والمزعجين بعد الطمانينة الذين اقاموا على
الشبهات وجنحوا الى الشهوات حتى اتتهم
رسل ربهم فلا ما كانوا املوا ادركوا ولا الى ما فاتهم
رجعوا قدموا الى ما عملوا وندموا على ما خلفوا
ولم يغن الندم وقد جف القلم فرحم الله امرء
قدم خيرا وانفق قصدا وقال صدقا وملك دواعي
شهواته فلم تملكه وعصى امرة نفسه
فلم تهلكه آن یگانه روزگار که از بطانه سید ابرار بود
مر تابئ مصطفی ناسک سالک انس بن مالک رضی الله عنه گفت از صاحب

شریعت ناصب اعلام رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
شنیدم که در خطبه از خطب که مشتمل بود بر تنبیهات و اشارات
و لطایف فرمود اما رایتم المأخوذین عند الغرة
والمزعجین بعد الطمانینة اندیدیت آنانرا که در
عین غفلت سطوت حق تعالی ایشانرا بگرفت خبر آن خبران
بشما نرسیده است در وقت آرام بناکام حکم محکم و قضاء مبرم
که بتدبیر بشر دیگر نشود و بحمله و حیله دفع آن ممکن نیست
از قصور ایشانرا در قبور بکشید فاخرجناهم من جنات وعیون
و کنوز و مقام کریم گرد خواری بر مستقر عزت نشسته بر صفه ناز
خار بر آمد جناب عالی خالی ماند عتبه رفیع سرابستان پست
شد

بیت

شد کرکس و روبه را مکان ، شد بوم و کرکس را وطن ،
آن قصر که بهرام در و جام گرفت ، آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت ،
زین پیش که گور گرفتی بهرام بنگر تو اکنون که گور بهرام گرفت

شعر

این الملوک التی کانت منعمة ، لم تغن یوم الردی عنهم اماکنهم ،

ای اهل الدنیا

امسوا ولم تسکن الدنیا لهیبتهم فاصبحوا لایری الا مساکنهم

الذین اقاموا علی الشبهات وجنحوا الی الشهوات

آنانکه مقیم بودند در شبهتها ومایل بشهوتها در ظلمات شکوک

وشبهات ایام واوقات را گذرانیدند واقتباس انوار از آیات و

اخبار نکردند تیره وخیره زیستند ومن لم یجعل الله له نورا فما له

من نور در ورزهمت وستور طبیعت بودند مقصود ایشان از حیات

خوردن وخفتن وقضاء شهوات بودن سعادت آنرا میدانستند

که اسباب دنیا مرتب ومنتظم بود از کرامات آخرت بی خبر واز

دولت عقبی غافل الذین یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن

الآخرة هم غافلون حتی اتتهم رسل ربهم بر این خطا اصرار

کردند وبدین باطل مقیم بودند تا فرستاده کان بر ودکار ایشان

بسر ایشان رسیدند یعنی ملک الموت واعوان او بقبض جان

او بیامدند یضربون وجوههم وادبارهم سیلی زنان شان

از دنیا بیرون کردند خوار مردند فلاما کانوا املوا

ادرکوا ولا الی ما فاتهم رجعوا نه بآنچه امید میداشتند

رسیدند و نیز نه بآنچه از ایشان فوت شد باز گشتند کار دنیا نا
ساخته ماند

بیت

ما کل ما یتمنی المرء یدرکه ، تجری الریاح بما لا تشتهی السفن ،

شعر

نرود بر مراد ما کاری ، بنده بردن چنین بود آری ،

تدارک و تلافی امور آخرت که بغفلت فوت کردند و کار دنیا میسر
نشد فرصت توبه نیافتند قدر اوقات امهال ندانستند تا از دست
دادند ،

نظم

کار اکنون کن که جان شیرین با تو است ،
پیوسته سبو نیاید از آب درست ،

قدموا الی عملوا و ندموا علی ما خلفوا رسیدند بآنچه
کردند بدار آخرت آنچه کردند بجزا پیوستند آنچه کردند جزا یافتند
و بالاعمال بد دیدند نکال الاقوال شنیع چشیدند پشیمان شدند
آنچه در دنیا گذاشتند و بپیش نفرستادند و لم یغن الندم و
قد جف القلم و پشیمانی بعد از فوت زندگانی سود نداشت ، و

عذاب از ایشان دفع نکرد ندامت در دار تکلیف منفعت کند جفاف
قلم عبارت از فارغ است از کاری و استقرار حکم در بابی و نفی تغییر و
تبدل حکم هلاک ایشان مقرر شد تغییر نپذیرد و عن انس بن مالک
رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال یؤتی ابن آدم یوم القیامة
کانه بذج فیوقف بین یدی الله تعالی فیقول له اعطیتک وخولتک ترا مال دادم
وانعمت علیک فما صنعت فیقول یا رب جمعته وثمرته فترکته اکثر
ما کان فارجعنی آتک به کله فیقول له ارنی ما قدمت فیقول رب
جمعته وثمرته فترکته اکثر ما کان فارجعنی آتک به کله فاذا عبد
لم یقدم خیرا فیمضی به الی النار سید المرسلین صلی الله علیه و
سلم میفرماید که بیارند فرزند آدم روز قیامت ضعیف و ذلیل
بر شبه بره در حقارت و این بنده گناه کار بود حقوق مال ادا
نکرده بود و در تقدیم خیر تقصیر کرده عرصات در مواقف سؤال
ایستانیده شود حق تعالی و تقدس فرماید ترا مال دادم و مالک
اسباب گردانیدم و ابواب نعم بر تو گشادم چه معاملت کردی
بیچاره غافل گوید ای پروردگار من مال جمع کردم و کرشیدم تا

زيادة شد همه را در دنيا ماندم بيش از انكه عمر رسيده بود باز مرا
بدنيا بر تا همه را بحضرت تو بيارم باز خطاب رسد كه بنمايي
مرا آنچه تقديم كردي باز جواب كويد اى خداوندا الها جمع كردم
و در تثمير آن كوشيدم و بكذاشتم مرا باز كردان بدنيا تا همه را
بدركاه تو بيارم چون بنده خيري تقديم نكرده بود و با خود و
بخيلي كرده فرمان شود تا او را بدوزخ برند، نظم

رُزِقتَ مالاً و لم تُرزَق منافعه، انّ الشقيّ هو المحروم ما رُزِقا،
زر دوست از بهر جهان در پاي پيل افتاده دان،
ما زير پاي دوستان زر بيل بالا ريخته ايم،

فرحم الله امرءً قدّم خيراً ابن رحمت خداى بر ان آزاد
مرد باد كه نصيب خود از آنچه با اوست فراموش نكند و لا تنس
نصيبك من الدنيا را ياد دارد: نظم

زانكه بيش كه پير مرد كاز دست كند، ميله پروان مرده و زنده خويش،

و انفق قصداً و در انفاق ميانه روده همه ندهد كه ملوم و محسور
شود و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا انصر و خيرى

بدیذ واو تهی دست شد خود را ملامت کنند واهل واولاد
او ضایع وجایع مانند دست از داد ن بکلی در نکشد که بقیامت
مفلس خیزد وقال صدقا و راست کوید وزبان را بدروغ
ملوث نکند وملک دواعی شهواته فلم تملکه
وبر دواعی شهوات خود بادشاه شود تا شهوات بروی
بادشاه نشود عقل بر هوا وشهوات کام رانی ندارد وفرمان
فرمایی میکنند تا هوا وشهوات بر ولایت وجود او استیلا
نیارند که باغی وساعی بود در افساد سئل رویم من الغازی فقال
الذی غزا عقله هواه وعصی امرة نفسه فلم تهلکه
الامرة الامارة وبامارت نفس اماره تن در ندهد تا او را بهلاک
نسپارد دشمن را طاعت ندارد که در معصیت افتد نفس دشمن
عظیم است کاملان از وی بجان آمده اند موافقت امر خدای تعالی
جز بمخالفت او میسر نشود شیخی را بر سیدند که اسلام چیست گفت
ذبح النفوس بسیوف المخالفت بشمشیر مخالفت کلو نفس بریدن

نظم

ای دل تو درد او که درمان اینست

خون میخور و دم مزن که فرمان اینست

پا بر سر نفس کبر نهادی یکدم

کشتی سگ نفس را و قربان اینست

قال الله تعالی لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی

منکم اگر تلفیق باین آیت کنیت عظیم مناسب است آن صاحب

دولتان که این نصایح را قبول کنند نفس را از مرادات باز دارند

بهمه کرامات رسند در سر ابستان جنان بیاسایند که ان المتقین

فی جنات وعیون روزه شرف توقیع الصوم لی از آن دارد که

قهر نفس شهوانی است و پای بر سر پای نفس نهادنست نظم

گر تو در الصوم لی فرو نگری

در همه عمر خویش نان نخوری

رکن اعظم در خلوت روزه است تشبه است بروحانیان و موسی بن

عمران صلوات الله علیه بسعادت کلام بی واسطه و کلم الله

موسی تکلیما از راه صیام رسید هیچ امت را ازین کرامت محروم

نکردند و فرضیت این عبادت باین امت مخصوص نیست کما قال

الله تعالى يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين

من قبلكم يعني ان الصوم عبادة قديمة ما اخلى الله امة من

افتراضها ثم لم يفترضها عليكم وحدكم لعلكم تتقون اي

تنتظمون في زمرة المتقين لان الصوم شعارهم وصلى على خير الله

خلقه محمد وآله اجمعين

الحديث الرابع عشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال رسول الله صلعم

ايها الناس لا تعطوا الحكمة غير اهلها فتظلموها

ولا تمنعوها اهلها فتظلموهم ولا تعاقبوا

ظالما فيبطل فضلكم ولا تراؤوا الناس فيحبط

عملكم ولا تمنعوا الموجود فيقل خيركم ايها

الناس ان الاشياء ثلاثة امر استبان رشده فاتبعوه

وامر استبان غيه فاجتنبوه وامر اختلف عليكم

فردوه الى كتاب الله تعالى ورسوله ايها الناس

الا انبئكم بامرين خفيف مؤنتهما عظيم اجرهما

لم يلق الله تعالى امر و بمثلهما الصمت وحسن

الخلق ملازم ملتزم كرام معتكف عتبهٔ سید انام ابو هریره

رضی الله عنه روایت کرد این حدیث را که نوریست از مشکات

رسالت ساطع و خورشید است از فلک سعادت طالع از حضرت

سید انبیا محمد مصطفی علیه فرمود ایها الناس لا تعطوا

الحکمة غیر اهلها فتظلموها ای اهل نطق و تمییز

حکمت بکسی که اهل حکمت نبود مدهید که بر حکمت ستم کرده

باشید الظلم وضع الشی فی غیر موضعه ظلم چیزی را بنا جایگاه

نهادنست اسرار ربانی با بیگانه ملکوتیت که فهم نکنند و بر خطا حمل کنند

قال النبی علیه ام واضع العلم فی غیر اهله کمعلق الجواهر

واللؤلؤ علی اعناق الخنازیر قال عیسی صلوات الله علیه لا

تعلقوا الدرة علی اعناق الخنازیر این زبان از بن ببر تا فاش

نکنند بیهوده سری سری عاشقان در پیش مشتی سرسری

ولا تمنعوها اهلها فتظلموهم و اهل حکمت منع

مکنید که بر اهل حکمت ظلم کرده باشید لان الحکمة ضالة المؤمن

واذا ظفرت بها فعليك تسليمها الى اهلها سخن حكمت كم
شده هر مؤمنى است چون يا فتى بصاحب او تسليم بايد كردن منع
حق از صاحب حق ظلم است ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى
اهلها قال الهيثم بن ضيفى شكر العالم على علمه ان يبذله لمن
يستحقه قال عكرمة ان لهذا العلم ثمنا قيل وما ثمنه يا ابا عبد
الله قال ان تضعه فيمن يحسن حمله ولا يضيعه **نظم**
ومن منح الجهال علما فقد اضاعه ومن منع المستوجبين فقد ظلم
ولا تعاقبوا ظالما فيبطل فضلكم ظالم را مكافات
مكنيت كه فضل شما باطل شود عفو واغماض از خصال رجال است
والعافين عن الناس خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين
رسول عليه السلام از جبرئيل صلوات الله از تفسير اين آيت پرسيد عز
جبرئيل گفت يا محمد ان ربك امرك ان تصل من قطعك وتعطى
من حرمك وتعفو عمن ظلمك پروردگار تو ترا بمكارم اخلاق
امر كرده است بپيوند كن با آنك از تو ببرد وعطا ده آنرا كه با تو
بخيلى كند وعفو كن از آنكس كه بر تو ظلم ميكند وقيل فى معنى الآية

مكارم الاخلاق في ثلاثة من كملت فيه فذلك الفتى اعطاء من
حرمه ووصل من يقطعه والعفو عمن اعتدى نظم
آنكه سيمت نداد زر بخشش وانكه پايت بريد سر بخشش
ولا تراؤوا الناس فيحبط عملكم كار براى ديدن مردمان
مكنيد كه عمل شما ناچيز كردد ريا شرك خفى است روى عن النبى عم
قال اتقوا الشرك الاصغر قالوا وما الشرك الاصغر قال الرياء
ناقد بصير است نقد مغشوش را قبول نكند يكى از عبّاد ميكويد
كه شبى برخاستم وسورة طه ميخواندم وخانه من بر ممر خلق بود
آواز پاى كذرندكان را بكوش من آمد يكى كلمه را بلندتر خواندم بعد
ازان بخواب رفتم فريشته را ديدم در دست او ورقى كرفته بر آن
ورق سورة طه نويشته ودر زير هر كلمه ده حسنه ثبت كرده وآن
يك كلمه را ثواب نويشته وباز خط دركشيده سوال كردم كه ثواب اين
كلمه را چرا خط دركشيد كفت من نويشته بودم خطاب رسيد كه
خط در ثواب اين كلمه دركش كه براى من نخوانده است اخلص العمل
يجزك القليل منه اندكى از اخلاص به از بسيارى عملى بى اخلاص و

لَا تَمْنَعُوا الْمَوْجُودَ فَيَثْقُلَ خَيْرُكُمْ زينهار آنچه را ملکيت

در دست داريت که بخير شويت اگر صدقه را تو قوت داديت تا مال

بنصاب رسد از سعادت ترا نصيب مانيست اَفْضَلُ الصَّدَقَةِ جُهْدُ

الْمُقِلِّ

شعر

يک درم صدقه از کوف درويش ، از هزار توانگر آيد بيش ،

خواجۀ کاينات صلی الله عليه وسلم روزی ياران را تحريض کرد بر

صدقه دادن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه چهل اوقيه

زر آورد و عاصم بن عدی صد وسق خرما آورد ابو عقيل انصاری

يک صاع خرما آورد گفت دوش آب کشی کرده ام بگرودند و صاع خرما

دادند يک صاع براي عيال ماندم و يکرا آوردم فَأَمَرَ رَسُولُ اللهِ صلعم

اَنْ يَنْثُرَهُ عَلَى الصَّدَقَاتِ فرمود تا آن صاع خرما را بر بالاء همه

ريختند

نظم

نَحْنُ الْخِلَالُ مِنَ الْخَلِيلِ وَقِلِّهِ ، فَاِنَّ الْخِلَالَ مِنَ الْخَلِيلِ كَثِيرٌ ،

قَالَ اَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَتَزَوَّجُ اَحَدُكُمْ فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانٍ

بِالْمَالِ الْكَثِيرِ وَيَدَعُ الْحُرَّةَ الْعَيْنَ بِاللُّقْمَةِ وَالتَّمْرَةِ وَالْكِسْرَةِ وَقَالَ

الاوقيه چهل درم ستار يعنی يک اوقيه چهل سير / الوسق شصت صاع و يک صاع چهار من

مالک بن دینار اختلس سبع صبیا فتصدقت امه برغیف فالقی
السبع الصبی ونودیت لقمة بلقمة ایها الناس ان الاشیاء
ثلاثة امر استبان رشده فاتبعوه وامر استبان
غیه فاجتنبوه وامر اختلف علیکم فردوه
الی کتاب الله تعالی ورسوله ای مردمان بدرستی کارها بر سه
نوع است امریست که خیر وصواب او ظاهر ومستبین است متابعت کنید
او را چون روزه ونماز وزکوة وغیر آن از شرایع وآنچه شرع بآن اذن
میفرماید وعقل اجازت کند وامریست که بطلان او روشن است
از ان اجتناب کنید چون شرب خمر وقمار وزنا واکل مال یتیم وربا
وجمیع فواحش وامریست که بر شما مشتبه وملتبس شود که حق
است یا باطل وراه بیرون نتوانید برد آن کار را بخدا وند حواله
کنید وبکتاب خدای تعالی باز گردید یا صریح آن در قرآن بود یا
نظیر آن قال الله تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول
ای ارجعوا فیه الی الکتاب والسنة ایها الناس الا انبئکم
بامرین خفیف مؤنتهما عظیم اجرهما لم یلق الله

تعالی امر و بمثلهما الصمت و حسن الخلق اخبر

نکنم شما را اید و کاری که مؤنت آن د و کار سهلست و اجر و ثواب

او عظیم طاعت مشقت و مثوبت نهایت و هیچ بنده بقیامت

نیاید و عملی نیارد که بفضیلت و کثرت ثواب مانند این دو خصلت

بود یکی کم گویی و دوم خوش خوی زبان از حرف بیمایی در کشید ز وبار

خلق کشیدن

نظم

چند این فضل و عبارت راه باید رفت راه

چند این رمز و اشارت کار باید کرد کار

قال ابو الکتانی رحمه الله رایت الجنید رحمه الله فی المنام فقلت له

ما فعل الله بک فقال طاحت الاشارات و ذهبت العبارات و ما

حصلنا الا رکعتین کنا نصلیها باللیل شیخ الحرم ابو بکر کتانی

رحمه الله سوال کردم که خدای عز و جل با تو چه کرد گفت آن اشارات

و عبارات و حروف بیمایه ها همه رفت و ناچیز شد از انها هیچ حاصل

نیست حاصل ما دو رکعت نماز است که در نیم شب گزاردیم آن صدیقانرا

که حقیقت کار کشف شد بر ایشان زبان در کشیدند و در عمل کوشیدند کم

کفتند و اندک خفتند کما اخبر الله تع عنهم فقال کانوا قلیلا من
اللیل ما یهجعون و وصفهم الله تعالی بانهم یحیون اللیل متهجدین
فاذا اسحروا اخذوا فی الاستغفار کانهم اسلفوا فی لیلهم الجرایم
از کلمات سلطان الطریقة ابو یزید رحمه الله سنت زندروند کان
این راه و سیرت معتکفان این درکاه و شغل مقبولان این بادشاه
استغفار است آه هم از طاعت است و آه وهم از کناه کر توم دست نکری
شده کیر و این همه رنج رهی بیهوده کیر و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

الحدیث الخامس عشر

عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال خطبنا
رسول الله صلعم خطبة ذرفت منها العیون
ووجلت منها القلوب فکان مما ضبطت منها
ایها الناس ان افضل الناس من تواضع عن رفعة
وزهد عن غنیة وانصف عن قوة وحلم عن
قدرة الا ان افضل الناس عبد اخذ من الدنیا
الکفاف وصاحب فیها العفاف وتزود الرحیل

وتاهب للمسير الا وان اعقل الناس عبد عرف

ربه فاطاعه وعرف عدوه فعصاه وعرف

دار اقامته فاصلحها وعرف سرعة رحلته

فتزود لها الا وان خير الزاد ما صحبه التقوى

واعلى الناس منزلة عند الله تعالى اخوفهم منه

عبد الله بن عمر رضى الله عنهما كه به مدد عنايت ربانى بر شيطان

ونفس اماره ظفر يافته بود بفضل سبحانى بر دنيا ومكايد او غالب

آمده باحمر واصفر او نظر نكرد وبحلو ومر او ميل ننمود ازين دريا

ژرف پر خطر چنان ازگذر كرد كه قدمش تر نشد در ما ياتى وما يذر

سنت وسيرت پدر را رعايت كرد ومن اشبه اباه فما ظلم مصراع

اينت نام پسرى وآنت گرامى پدرى گفت سيد بشر مبعوث باسود

واحمر شفيع روز محشر صلعم خطبه فرمود ما را خطبه كه ذرفت

منها العيون ووجلت منها القلوب الذريف و

الذروف والذراف والتذراف رفتن اشك من حد ضرب واسناد

الذروف الى العيون من باب المجاز كقولك جرى النهر از مواعظ بليغه

او آب از چشمها روان شد و از نصایح مرقّه او دلها را اضطراب
آمد پند دلپذیر بود و دلها بپند بدین سخن گرم بود و دلها نرم

بیت

سخن از این جوانمردان بجویست آنچه از سخن میطلبی در سخن گویست

قال ذر بن عمر بن ذر لابیه ما بال المتکلمین یتکلمون فلا یبکون
احدا فاذا تکلمت سمعت البکاء من هاهنا وهاهنا قال یا بنی
لیست النایحة المستاجرة کالنایحة الثکلی قال علی بن ابی طالب
رضی الله عنه سیماء الصالحین ثلاثة صفرة الالوان من السهر
وعمش العیون من البکاء وذبول الشفاه من الصوم علامت صالحان
سه است

مصراع

ایشان بجز از خرقه نشانیها دارند روی زرد از بیداری شب و چشم
ضعیف از گریه و خشکی لب از روزه

نظم

شیب راسی وذلتی ونحولی ودموعی علی هواک شهودی قال الفضیل
انک تری الرجل یبکی وان قلبه لقاس والبکاء بکاء العین لا بکاء
القلب اعتبار گریه راست که از ینبوع قلب زاید و از راه دیده بر چهره

زرد روان شود فكان مما ضبطت منها عبد الله بن عمر
رضي الله عنهما الفت آنچه ازان خطبه ضبط كردم و ياد گرفتم اين
كلمات جامعه است ايها الناس ان افضل الناس من
تواضع عن رفعة وزهد عن غنية اى ارباب عقول على
التحقيق فاضلترين مردمان انكس بود كه با علو منصب و رفعت
مرتبه تواضع كرد و شكستگى كرد و با بندگى باشى را نگاه داشت و تواضع
او صادر از رفعت بود و زهد او منبعث از غنيت و با حصول اسباب
تنعم و ناز نيازمند زيست و از لذات فانيه و تمتعات و تنعمات زايله
اعراض كرد تواضع عن رفعة وزهد عن غنية ◦ نظم

با تو تيك مور ميبايد بود ◦ با ملك و لكن عور ميبايد بود ◦
اين طرفه تر است كه چشم آدمى ميبايد ديد و كور ميبايد بود ◦

سليمان صلوات الله عليه با ملك بى نظير مفتقر زيست لا ينبغى لاحد
من بعدى زنبيله بافت و از بهاى آن دو سه قرص ميساخت و
با مسكينان هم كاسگى ميكرد و ميگفت مسكين جالس مسكينا وروى
ان النبي عليه السلام قال ان ربى جل جلاله عرض على ان يجعل

بطحاء مكة ذهبا فقلت لا يا رب ولكن اجوع يوما واشبع يوما فاما
اليوم الذى اجوع فيه فاتضرع اليك واما اليوم الذى اشبع فيه
فاحمدك واثنى عليك عالى همت ما زاغ البصر وما طغى مى‌فرمايد
كه بر ورد كار من جل جلاله عرض كرد بر من كه بطحاء مكة را براى
تو زر خالص كردانم كفتم اى خداوند من فقر اختيار ميكنم روزى كرسنه
باشم و روزى سير آن روز كه كرسنه باشم بزارم و بنالم و آن روز كه سير
خوردم آن روز را بحمد و ثناء تو كذارم وانصف عن قوة وحلم
عن قدرة و باد ست رسى بر دست درازى دست از ظلم كوتاه
داشت با توانايى انصاف ناتوانان داد و با قدرت بر انتقام حلم
كرد با كام كارى بردبار شد عاجز را حلم اضطرارى است حلم از
قدرت بسنديده است و سنت الهى است از سر قدرت پاى بر سر
هواى نفس نهادن و از جانى عفو كردن كار كاملان است از كلمات
امير المؤمنين على بن ابى طالب رضى الله عنه اذا قدرت على عدوك
فاجعل العفو عنه شكر القدرة عليه چون بر دشمن خود ظفر
يافتى از براى شكر ظفر و قدرت بر وى عفو كن و كفته اند من

وعد فوفی وقدر فعفی فقد قضی حق النعمة وادی شکر القدرة .

نظم

چون شوی بر عدو خود قادر ، عفو را شکر قدرت خود ساز ،
رحم کن رحم کن که هرچه کنی ، در جهان جز همان نیابی باز ،

در روز فتح مکه صنادید قریش در خانهٔ کعبه در آمده بودند
والتجا به بیت الله کرده منتظر حکم علیه ام بر در خانهٔ کعبه
بایستاد و هر دو بازوی در را بگرفت و گفت چه گمان می برید که امروز
با شما چه معاملت کنم گفتند از کریم توقع جز کرم نبود فرمود .
من امروز شما را آن میگویم که یوسف پیغامبر برادران را گفت
لا تثریب علیکم الیوم و همه را آزاد کرد . نظم

ای بدیها عدو را کرمت ، کرده باداش به نیکی کردن ،

هارون الرشید کنیزکی داشت ماه پیکری شمس الضحی نام او .
وقتی هارون الرشید از وی در غضب شد و قصد عقوبت او کرد .
شمس الضحی این دو بیت انشا کرد و از عقوبت برست نظم

ما احسن العفو من القادر ، لا سیما من غیر ذی ناصر ،

بحرمت الودّ الذي بيننا ، لا تبطل الاوّل بالآخر ،

هركه لباس حلم بوشد هركز دست ناكامى بدامن اقبال او
نرسد و هركه در منزل برد بارى قرار كيرد باى حوادث ساحت
سعادت او نسپرد الا انّ افضل الناس عبد اخذ
من الدنيا الكفاف وصاحب فيها العفاف
الكفافة القوت وهو ما لكفّ عن مسئلة الناس العفّ والعفّة
والعفافة باز استادن از ناشايست بدانيت و آكاه باشيت
فاضلترين مردمان بنديست كه از دنيا قوتى كرفت و بآن
مقدار كه عرض او را از مذلت سوال از غير صيانت كند بسنده كرد
وعفت را از دنيا يار خود كرد و دست نياز بيش مخلوقى دراز نكرد
حكيمى بر لب جوى نشسته بود از آب تره ميكرفت و ميخورد يكى
از خدام سلطان را چشم برو افتاد كفت با وفور فضل و علم
باين دنائت قناعت كردن از حكمت دور است اكر بخدمت ملك
قربت طلبى از ضيق معيشت برهى حكيم كفت تو اكر از دنيا باين
محقرات كفايت كنى از مذلت خدمت مخلوق خلاص يابى از آب تره

خوری به ازانکه بر خوان ملک بره خوری پسندیده تر سیرتها آنست
که بتقوی و غنا نزدیک شد و توانگرتر خلایق آنست که در بند شره و
اسیر حرص نباشد چون غذاء روح مهیاست علف ستور نفس گو
هرچه خواهی باش و گفته اند دست در دهان مار و گرگ کردن و
برای قوت خود زهر برآوردن و از شیر گرسنه لقمه ربودن بر کریم
آسان تر از سوال از بخیل و لئیم وَتَزَوَّدْ لِلرَّحِيلِ وَتَأَهَّبْ
لِلْمَسِيرِ وتوشه سفر آخرت را آماده کرد آنچه او را درین سفر پر خطر
ازان گزیر نخواهد بود در تحصیل آن تقصیر را مجال ندارد و عاجز
ترین خلق آنکس است که از عاقبت غافل باشد و مهمات آخرت
خود را خوار دارد و موضع جزم و احتیاط را مهمل ماند أَلَا وَ
إِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ وَعَرَفَ
عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ وَعَرَفَ دَارَ إِقَامَتِهِ فَأَصْلَحَهَا
بدانیت و آگاه باشیت که عاقل ترین خلق بنده است که پروردگار
خود را شناخت پس فرمان او را پیش رفت و از معصیت اجتناب
کرد دشمن خود را دانست پس با او عاصی شد و بر پی وساوس

او نفریفت قال الله تعالی ان الشیطان لکم عدوٌّ فاتخذوه عدوًّا بدرستی که
مر شما را دشمن است او را دشمن گیرید انما یدعو حزبه لیکونوا شیطان
من اصحاب السعیر غرض او از دعوت شما بعصیان نیک خواهی
نیست برای آن متابعان خود را بمعصیت می خواند تا اصحاب سعیر
باشند بسخن دشمن فریفته شدن از خرد دور است عاقل
بزرق و شعوذهٔ دشمن التفات نکند و در دقایق تمویه و لطایف
تعمیه او در دام او نه افتد و در تحصّن و تحرّز از مکر و کید او
بهر حال تقصیر نکند

نظم

در کار خصم خفته نباشی بهیچ حال — زیرا که چراغ دزد بود خواب پاسبان

و دار الاقامت را دانست و بعمارت او نپرداخت دنیا قنطره آخرتست
فاعبروها ولا تعمروها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت
ابراهیم لیلة اسری بی قال یا محمد اقرا امتک منی السلام واخبرهم
ان الجنة طیبة التربة عذبة الماء وانها قیعان وان غراسها
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سید المرسلین
علیه السلام میفرماید در شب معراج که سفر عالم بالا است بمقام

ابراهیم صلوات الله علیه رسیدم در آسمان هفتم ابراهیم را دیدم

و بر و سلام کفتم کفت علیک السلام ایها الولد الصالح و النبی الصالح

یا محمد امت خود را از من سلام بخوان و خبر ده ایشانرا که بهشت را

خاک پاک است و آب خوش و در بهشت زمینهاء خالی است و درخت

نشانند در ان الا صحی کفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله

اکبر است

مصراع

سبزی بهشت را بهار از تو برند دنیا بر راه کذر سیل فناست

بر ممر لشکر حوادث عمارت او پایدار نیست خود را زحمت مده نظم

عمر عزیز را ز پی عمارت جهان ضایع مکن که عمر عمارت پذیر نیست

متی یبلغ البنیان یوما تمامه اذا کنت تبنیه و غیرک یهدم

وعمر في سرعة رحلته فتزودلها دانست سرعت

رحلت خود را برای رحلت زاد آماده کرد مصراع

ز آخر سنکین طلب توشه یوم الحساب ابو الریحانین علی بن

ابی طالب رضی الله عنه کویند هر که شش خصلت جمع شد بهشت

را از همه طرق او طلب کرد و از دوزخ از همه جوانب او کریخت خداوند

تعالی را شناخت فرمان او را پیش رفت شیطانرا دانست و وسوسهٔ

او را در دل راه نداد حق را شناخت متابعت کرد باطل را شناخت

اجتناب نمود دنیا را دانست بگذاشت آخرت را دانست روی بار

آرد الا ان خیر الزاد ما صحبه التقوی بدانیت و آگاه

باشیت بهترین زاد آنست که با تقوی ترین بود پرهیزکاری اصل

نیکوکاریست قیمت عمل بحسب تقوی است و خیر العمل ما تقدمته

النیة و بهترین عمل آنست که نیت خالص کند و صدق عزیمت برو

متقدم بود روی دل به پروردگار آرد و آنگاه روی بکار آرد و از دیدار

اغیار دیده بر دوزد آنگاه بعمل بردازد قدم صدق خلوص نیت

اینست

نظم

تا ننگنی جای قدم استوار ، پا منهی در طلب هیچ کار ،

واعلی الناس منزلة عند الله تعالی اخوفهم منه

عالی منزلت ترین مردمان نزد خدای تعالی ترسکارتر است ازو

ان اکرمکم عند الله اتقیکم گرامی تر شما باین درگاه پرهیزکارتر

شما است سوال کردند خواجه امام ابوحفص کبیر را رحمة الله علیه

که دانشمند فاضلتر یا سید جواب از قرآن گفت ان اکرمکم عند

الله اتقیکم نسبت بر رسول الله علیه ام دین راست نه طین را

آنی کل تقی ونقی گفت

نظم

بنده بیگانه باشی بر سر کوی فراق

گر بجوی آشنایی بر سر کوی وصال

با نبی بد آشنا بیگانه جو شد بولهب

ور حبش بیگانه آمد آشنا جو شد بلال

این نور از هر مصباحی نه تابد واین نسیم در هر صباحی نه وزد واین

آب در هر جوی نه رود واین عزیز در هر کوی نزول نه کند اما تو باید

خانه را بیارای باشد که نزول کند

مصراع

جون بصید آید ملک نوبت بسگ داران رسد در خبر است که جون

حق تع وتقدس خلق اولین وآخرین را در صعید قیامت جمع کند

ومنادی ندا کند بصوتی که ادنی واقصی بشنوند گوید یا ایها الناس

انی قد انصت لکم منذ خلقتکم الی یومکم هذا فانصتوا الی الیوم

ای جنس انس از ان زمانک شما را بیافریدم آنچه شما گفتید من شنیدم

امروز من میگویم شما بشنوید انی جعلت نسبا وجعلتم نسبا

فوضعتم نسبی ورفعتم نسبکم فالیوم اضع نسبکم وارفع نسبی

یعنی من نسبی را اعتبار کردم وشما نسبی را آن نسبت را اختیار من

بود شما آنرا اعتبار نکردید وخوار داشتید ونسبت خود را

بلند کردید امروز آن روز است که نسبت شما را پست وخوار کردانم

وآن خود را بلند وعزیز کردانم قلت ان اکرمکم عند الله اتقیکم

وابیتم قلتم الا ان فلان بن فلان وفلان اغنی من فلان ومن گفتم

گرامی تر وعزیز تر شما نزد خدای تعالی پرهیزکارتر شماست تقوی

را نسبت عزت نداشتید عزت وکرامت نسبت با آبا واجداد کرام

را شمردید وشرف در غنا وثروت پنداشتید فالیوم اضع نسبکم

وارفع نسبی امروز نسبت شما را پست میکنم ونسبی که من اعتبار کرده ام

بلند میگردانم این المتقون کجاینند پرهیزکاران حاضر شوید

فینصب للقوم لواء فیتبع القوم لواءهم فیدخلوا الجنة بغیر

حساب لوای اهل تقوی بر پای کنند همه در زیر علم تقوی جمع آیند و

بی حساب به بهشت در آیند ان المتقین فی جنات وعیون وصلی

الله على محمد وآله اجمعين

الحديث السادس عشر

عن ابي هريره رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله
عليه وسلم انه قال انما يؤتى الناس يوم القيامة
من احدى ثلاث اما من شبهة في الدين ارتكبوها
او شهوة للذة آثروها او غضبة لحمية عملوها
فاذا لاحت لكم شبهة فاجلوها باليقين
واذا عرضت لكم شهوة فاقمعوها بالزهد
اذا عنت لكم غضبة فادرؤها بالعفو فانه
ينادي مناد يوم القيامة الا من كان له اجر
على الله فليقم فيقوم العافون عن الناس فمن
عفا واصلح فاجره على الله ابو هريره رضي الله عنه كه
پاى در دامن عافيت كشيده بود وسر از گريبان عزلت بر آورده و
خدمت رسول الله را صلى الله عليه وسلم بجان تقبل كرده واز فروع
واصول بحظ وافر وقسط كامل مخصوص گشته از سيد سادات

ومنبع سعادات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات این خبر
مشهور راکه نور او ظلمت جهل را دور میکند روایت میکنند که مهتر
عالم علیه السلام میفرماید انما یؤتی الناس یوم القیامة
من احدی ثلاث اما من شبهة فی الدین ارتکبوها
او شهوة للذة آثروها او غضبة لحمیة عملوها
هرچه آید مردمان را بقیامة از عقوبت بسبب یکی از سه کار
باشد یا از شبهتی در دین که آنرا قبول کرده باشند و در باطن راه
داده و در دل نشانده یا از شهوتی برای لذت نفس که آنرا برگزیده
باشند بر طاعت و عبادت باری تعالی و تقدس یا از خشمی که منبعث
از حمیت جاهلیت باشند و بر موجب آن رفته بود و در غیر موضع
غضب رانده امروز این خصال ذمیمه را باضداد این خصال
قهر کنیت تا صبح یقین ظلمت شام شرک و شک را بر داشت
و بآب چشم ندامت چهره غرامت خود را بشوییت فاذا
لاحت لکم شبهة فاجلوها بالیقین اللوح
بدید آمد و تافتن من حد کتب الجلاء زد و دن آینه جز شبهت

ابر وار در پیش دل ظاهر شود بنور یقین آن شبهت را دور کنیت
و بحجج ساطعه و براهین قاطعه دفع کنیت قال ابو بکر الوراق
رحمه الله الیقین علی ثلاثة اوجه یقین خبر و یقین دلالة و یقین
مشاهدة یقین بر سه نوع ست یقین خبر و این عامه مؤمنان را
بود بیان قرآن و خبر رسول عم نزد ایشان باعیان برابر است
باین دو نور شک و شبهات را از ساحت دل خود دور میکنیت
رسول علیه السلام میفرماید علیکم بدین العجایز اشارت باین یقین
است دوم یقین دلالت است و این منصب علماست بدلایل قاطعه
شک و ریبت را از حرایم ایمان میرانند و ببراهین نیره حق را از باطل
میدانند سیوم یقین مشاهدت است و این مرتبه ارباب مجاهده
است آینه دل را بترک معصیت و ملازمت طاعت و دوام ذکر و
فکر صیقلی کرده اند و نقوش غیب بی ریب در وی ببینند **نظم**

نم زدم تیره کند آینه این آینه بین ❊ کز نم گرم سرد صفا بیند ❊
کر آینه زآه گردد سیاه ❊ شود روشن آینه دل به آه ❊

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از ین شهود اعلام داد لو کشف

الغطاء ما ازددت یقیناً اگر حجب و استار مرتفع گردد و بدیده
سر آنچه امروز از ابصار نهانست آشکارا ببینم یقین من زیادت
نشود بدیده سر چنان دیده ام که دیگران بدیده سر به بینند
حارثه رضی الله عنه میگفت کانی انظر الی عرش ربی بارزاً چنانم
گوئی که عرش را آشکارا میبینم و قال الجنید رحمه الله الیقین
ارتفاع الریب فی مشهد الغیب و اذا عرضت لکم شهوة
فاقمعوها بالزهد و چون پیش آید مر شما را شهوتی بدست
زهد او را از بیخ بر کنید

نظم

بیخ شهوتی بر کن و شاخ شره تا در بهشت آن نخواهد مرغ و میوه
این دیگر حور و حریر نفس شهوانی اگر سر بر آرد سر او را ببر داریت
جهاد اکبر اینست حق تعالی بداود عم وحی فرستاد یا داود
حذّر و انذر اصحابک من اکل الشهوات فان القلوب المتعلقة
بشهوات الدنیا عقولها عنی محجوبة یا داود اصحاب خود را
منع کن از خوردن آرزوانه و رفتن بر مراد نفس برای آنکه دلها
بسته شهوات دنیا بود عقول ایشان از من محجوب باشد و از شهود

مشاهد

محروم و بغفلت موسوم ابراهیم خواص رحمه الله میگوید که در
جبل لکام که مجمع کرام است میگشتم درخت انار دیدم نفس مرا
رغبت شد یکی انار بر کندم و بشکستم ترش بود بگذاشتم و در گذشتم
مردی را دیدم براه افتاده و زنبوران بر و گرد آمده و اورا رنجه
میداشتند گفتم السلام علیک گفت علیک السلام یا ابراهیم گفتم
مرا بچه شناختی چون پیش ازین مارا ملاقات نبوده است گفت
من عرف الله لا یخفی علیه شیء هر که اورا شناخت آشنایان اورا
داند گفتم کسی که چنین منقبت بود تعب و نصب زنبور چرا
کشد ترا برین درگاه میدانم که نفاذ قول بود اگر لب بجنبانی
و درخواست کنی زحمت زنبوران را از تو دفع کند من نیز ترا از
مقبولان این حضرت می بینم سخن ترا رد نبود و درخواست
تو هر آینه باجابت مقرون باشد اگر درخواست کنی شهوت انار
را از تو دور کند که نیش زنبور تن را خسته کند و نیش شهوات
نفس دل و جان را زیان دارد و درد آن بقیامت پدید آید
اذا عنت لکم غضبة نادروها بالعفو فانه

ينادى منادٍ يوم القيامة العفوُّ والعفوُّ پيش
آمدن والغافر يغفر ويعفو وچون آتش غضب جهان سوز بيشتر آيد
وظاهر شود بعفو دفع كنيد وبآب تجاوز آن آتش را پست كنيد
فردا در مجمع اكبر منادى ندا كند بفرمان حق تعالى از حق گويد الا
مَنْ كان له اجرٌ على الله فليقم فيقوم العافون
عن الناس هر كه را بر حق تعالى اجرست برخيزد تا حق
خويش را بگيرد آنكسان برخيزند كه از جانى عفو كرده باشند اگرچه
جنايت جانى بود وكينه از سينه بيرون كرده واز خصومت درگذشته
واز خصم درگذاشته دليل بر صحت اين مقال رسول عم نص تنزيل
برخواند فمن عفا واصلح فاجره على الله هر كه عفو
كند وبصلاح آرد آنچه ميان او وخصمان بعفو واغضا مزد او
بر خداى تعالى است برين بشارت مزيد نيست عفو احسن محاسن
اخلاق است گناه كار را انتقام شرم گناه تمام است خجالت معصيت
عقوبت او كفايت است تخلقوا باخلاق الله تعالى اكرم الاكرمين
با تمادى بندگان در عصيان وعلل غفران ميدهد با اصناف

اسرار الطاف میفرماید وبکرم بر سینه مجروح عاصی مرهم مینهد
ودلها غمگین را بشارت مغفرت تسکین میدهد از نومیدی نهی
میفرماید قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو
الغفور الرحیم وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

الحدیث السابع عشر

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تبارک وتعالی
یا ابن آدم تؤتی کل یوم برزقک وانت تحزن
وینقص کل یوم من عمرک وانت تفرح انت
تحزن فیما یکفیک وانت تطلب ما یطغیک
لا بقلیل تقنع ولا من کثیر تشبع انک اذا
اصبحت آمنا فی سربک معافا فی بدنک و
عندک قوت یومک فکانما حیزت لک الدنیا بحذا
یقال فلان آمن فی سربه ای رخی البال واسع الحال

حیزت ای جمعت نحذا فیرها ای باسرها واحدها

حذ فارنا قد این خبر آیهی عبدالله بن مسعود است رضی الله

عنهما خواجه کاینات صلعم میفرماید که استقرو القرآن من اربعة

من عبدالله بن مسعود وسالم مولی ابی حذیفة وابی بن کعب و

معاذ بن جبل رضی الله عنهم اجمعین قرات قرآن را از جهار

کس طلب کنید ابن مسعود وسالم وابی بن کعب ومعاذ بن جبل

در خبر دیکر مشهور است هر که خواهد قرآنرا بر غض طری خواند

همچنانکه نازل شده است بجو وابن ام عبد خواندهم اقرا ابرد وهم

افتتة قال النبی علیه ام رضیت لامتی ما رضی لها ابن ام عبد بسندید

مرامت خود را آنچه بسندیدا وابن ام عبد مرضی او مرضی منست

وعن حذیفه رضی الله عنه ان اشبه الناس دلا وسمتا وهدیا

برسول الله علیه السلام لابن ام عبد الدل حسن الشمایل والسمت

الطریق وهیات اهل الخیر والهدی السیرة حذیفه رضی الله

عنه میکوید که مانند تر خلق برسول صلی الله علیه وسلم در

حسن خلق وهیات وسیرت عبدالله ابن مسعود است رضی الله

عنه از سید المرسلین روایت میکند و سید المرسلین از رب العالمین

جل جلاله میفرماید یقول الله تعالی یا ابن آدم تؤتی

کل یوم برزقک وانت تحزن پروردگار عالم جل جلاله

میفرماید ای فرزند آدم از خزانه ارزاق هر روز وظیفه رزق تو بتو

می رسد و تو غم روزی می خوری سالها تجربه کردی هنوز دلت قرار

نمی گیرد رزاق ضمان روزی کرده است قوله تع وما من دابة فی

الارض الا علی الله رزقها نه بر ضمان اعتماد میکنی و نه بر امتحان

قال الله تعالی وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها وایاکم وجه

بسیار است از هر جنبنده ورونده بر روی زمین که از ضعیف نمی تواند

روزی خود را بر داشتن خداوند تع ایشانرا روزی میدهد شمارا

یعنی روزی میدهد آن ضعیفانرا و شمارا که حامل رزقیت و طرق

کسب را سلوک میکنید و بکد یمین و عرق جبین اسباب معیشت

می سازید با مر خداوند عز وجل اگر او قوت از دست شما بستاند

یا اسباب طلب را منسد کرداند یا اصل رزق را باز گیرد شما بهیچ

تدبیر دانهٔ شعیر را حاصل نتوانید کرد یعنی در عجز قوی با ضعیف

برابر است وهو السمیع العلیم واو شنواء داناست اگر میگویید

اگر سنگی در ترسیم می شنود وآنچه اندیشیده اند وعلی الله

فلتوکلوا ان کنتم مؤمنین بر خداوند جل جلاله توکل کنید واز

غیر او تمتّع اگر بر رزاقی خداوند تعا ایمان داری توکل فرع توحید

وثمره یقین است وقیل علامة المتوکل ثلاث لا یسال ولا یرد و

لا یحبس از غیر حق تعالی سوال نکنند نا خواسته رسد رد نکنند و

چون رسد در بند ندارد میگیرد ومیدهند سهل بن عبد الله

تستری رحمه الله میگوید حرام علی القلب ان یشم رائحة الیقین

وفیه سکون الی غیر الله تعالی هر دلیکه درو ذرة اعتماد است بر غیر

حق حرام است بروی بوی از یقین در هر دلیکه خار سکونست

با غیار بوی از گلزار یقین بمشام او نرسد وگفته اند هر که از مرگ

ترسان تر بروزی ایمن تر هر که از مرگ ایمن تر بروزی ترسان تر درین

معنی گفته اند قاطع امل یاد اجل است غافل از اجل اسیر امل است

ودرین معنی بیت گفته اند

شعر

امنت موتی ومو تی سوف یاتینی وخفت رزقی ورزقی لیس یعدونی

امران مران ضل العقل بينهما امني المخوف وخوفي فوت مامون

معني اين دو بيت اينست ايمنم از مرگ و مرگ آمدني و ترسم از روزي

و روزي از من نا گذشتني اين دو كار عجب است عقل در اين دو كار گمراه

شد ايمن بودن از ترسيدني يعني مرگ و ترسيدن از نا ترسيدني

يعني روزي و چون غفلت غالب شود بنده غم بندگي فراموش كند

و غم روزي خورد و خواجه امام شقيق بلخي رحمه الله چنين گفته است

كه هزار هفتصد عالم را شاگردي كردم و از هر يكي پرسيدم چه دانم

كه من عالم يا زاهد يا عابد جوابي دل پذير نيافتم تا بخدمت عباد بن

كثير پيوستم و از وي پرسيدم او جوابي شافي فرمود گفت اگر تو امر حق

تعالي را پيش روي و از آنچه نهي كرده است دور باشي عالمي و اگر غم

روزي فردا از دلت بيرون شده است و بر ذات خداوند اعتماد داري

زاهدي و اگر مرگ را آماده كني تو عابدي و بزرگي گفته است آنچه

با تست نميداني كه كراست و آنچه آن تست نميداني كه كجاست جان

كندن بيهوده چراست مالها جمع كردي روزي ديگران شد و

تو جمع كرده ديگران را خوردي حاتم اصم رحمه الله عزم سفر كرد

اهل خانه را گفت نفقه چه مقدار بمانم آن ضعیفه گفت همان مقدار
که عمر من ماند گفت مقدار عمر را خداوند عز و جل داند من ندانم گفت
پس یکبارگی کار را با آن کس که میداند آن که جان داد نان نیز دهد حاتم
رفت همسایگان درآمدند و گفتند چگونه میگذرانی در خانه چیزی
نمی بینم و کدخدا غایب ضعیفه گفت حاتم روزی خور بود نه روزی ده

وَيَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عُمْرِكَ وَأَنْتَ تَفْرَحُ هر روز
از عمرت کم میشود و تو شادی میکنی هر نفس بفنا نزدیکتر میشود
و از غفلت روزگار بعشرت میگذرانی نمیدانی که هم اکنون عنان مرکب
حیات را بجانب گورستان میدوانی چه جای شادمانی است و اگر
بدیده حقیقت نظر کنی میان جمّار و جنازه هیچ تفاوت نه بینی
اگرچه بر پشت شبدیز بادپای سوار باشی اندیشه در شکم خاک قرار
گرفتن کنی آتش در خرمن اغترار تو زنند آب حسرت از دیده بباری

نظم

سنت عشاق چیست ترک عدم ساختن
گوهر دل را ز تن مجمر غم ساختن

بیش سر بر سران آب ده و دست شری

تا تو مسلم بود بشت خم ساختن

عمر تو ولاف عیش سرد بود همچو صبح

از تی یکدو روز ملک جتر و علم ساختن

تا کی در چشم عقل خار مغیلان زدن

تا کی در راه نفس باغ ارم ساختن

دل ز امل دور کن زانکه نه نیکو بود

مصحف و افسانه را جلد بهم ساختن

بر در شیهت مدار عقل که ناخوش بود

بر سر زندیقان بسم رقم ساختن

در تقدیم انت بر فعل درین قضایا و انت را ابتدا ساختن

و فعل را خبر او تعییر و توبیخ مخاطب است و تعجیب از صنع او

یعنی تو با کمال عقل و شرف فهم و تمییز چنین میکنی و اندیشه نمیکنی

که چه میکنی انت تکرز فیما یکفیک و انت تطلب

ما یطغیک تو در راحتی مقدار کفایتی و غنا فتی و آنرا

راحت

ی طلبی که مادهٔ طغیان و مایهٔ عصیان تو شود قلیلٌ یکفیک
خیرٌ من کثیرٍ یطغیک قدر کفایت اگر چه اندک بود به از بسیاری
که طغیان بار آرد هر چه بر حاجت اصل زاید است او از باب فضول
است اِنّ الانسان لیطغی اَن رآه استغنی بدرستی که مردم از حدّ
راستی بگردد چون خود را هستی بیند و لو بسط اللّه الرزق لعباده
لبغوا فی الارض اگر حق تعالی روزی را بر بندگان خود فراخ کردی
تا در رنج کسب و تعب طلب بدست آمدی پای از حدّ بندگی بیرون
نهادندی و سر از فرمان کشیدندی اِنّ الشباب و الفراغ و الجدة
مفسدة للدین ای مفسدة گفته اند

نظم

جوانی و بیکاری و خواسته ... از این سه بود دین مرد برکاسته

رسول ع مناجات میکرد و میگفت اللّهم اجعل رزق آل محمد کفافا
الهی روزی آل محمد را بر کفاف مقتصر دار لا بقلیلٍ تقنع و لا
من کثیرٍ تشبع نه باندک قناعت میکنی و نه از بسیاری سیر
میشوی حرص ترا سرگردان میدارد انّک اذا اصبحت
آمنا فی سربک معافا فی بدنک و عندک قوت

صبیح سیدی

یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها.

اصل نعمت دنیا سه است امن و صحت و قوت **نظم**

از مایهٔ دنیا که خوری یا پوشی ، معذوری اگر در طلبش میکوشی ،
باقی همه رایگان نیرزد هشدار ، تا عمر گران مایه بدان نفروشی ،

همه راحتها و آسایش در قناعت است و همه رنجها و مشقتها و خطرها و خوفها در طلب دنیا اگر دولت امن حاصل است و صحت و عافیت مسلم و قوت یک روز در خانه است چنانست که گویی همه دنیا را تمامی بتو داده اند بشکر بیش رو و در طلب فضول عمر عزیز را ضایع مکن.

قطعه

هر که را بهره داد ایزد فرد ، تن درستی و امن و پوشش و خورد ،
زین جهان بهره تمام گرفت ، گر بگرد فضول هیچ نگرد ،
کانچه زین بیشتر بود آز است ، آز را خاک سیر داند کرد ،

و اگر در میان اهل خویش مرفه الحال و فارغ البال و نعمت عافیت بحاصل است قوت یک روزه داری منافع دنیا را بتمامی احراز کرده که بشکر بیش رو و بیشی مطلب همت بانتظام امور آخرت مصروف

دا از امروز چیزی ذخیره کن که توشهٔ راه باشد که این دنیا فریبند
سراسر عیب است هنر همین دارد که مزرعهٔ آخرت است فارغ
مباش و تخمی میباش و از شبنم چشم ای میلی و از آفت سماوی می ترس
باشد که کشت امیدت روزی بر آید فردا ربقا از اغنیا باشی بشتاب
که هنگام زراعت با آخر رسید تعجیل کن که فرصت عزیز است نظم
منزل دور است روز بیگاه ای دل ره رو مکن انتظار همراه ای دل
بشتاب که منقطع فراوان دارد این منزل دور روز کوتاه ای دل
وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة ای الی اسباب الغفران و ابواب
الجنان و صلی الله علی محمد و آله اهل الرحمة و المغفران

الحدیث الثامن عشر

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال بینا رسول الله
صلعم ذات یوم جالسا اذ رایته یضحک
حتی بدت ثنایاه فقیل له مم تضحک یا رسول
الله قال رجلان من امتی جثیا بین یدی ربی عز
وجل فقال احدهما یا رب خذ لی بظلمتی من

اخي فقال الله تعالى اعطا اخاك مظلمته فقال
صاحبه يارب مابقي من حسناتي شي فقال يا
رب فليحمل من اوزاري ففاضت عينا رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال ان ذلك اليوم ليوم
يحتاج الناس فيه الى ان يحمل عنهم من اوزارهم
شي ثم قال الله تبارك وتعالى لطالب حقه ارفع
بصرك الى السماء فانظر الى الجنان فرفع
راسه فراى ما اعجبه من الخير والنعمة فقال
لمن هذا يارب فقال لمن اعطاني ثمنه قال ومن
يملك ذلك يارب قال انت قال بماذا قال الله
بعفوك عن اخيك قال يارب فاني قد عفوت عنه
فقال خذ بيد اخيك وادخله الجنة ثم قال
رسول الله فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم
ابو هريره رضي الله عنه كه از مشاهير صحابه كرام و جماهير معتكفان
عتبه سيد انام بود شرف قربت حضرت رسالت يافته و آفتاب

سعادات قبول رسول علیه السلام بروتافته میکوید بینا رسول
الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم جالسا احد
بینا بین بود فاشبعت الفتحة فصارت الفا وتقدیره بین اوقات
وبینما بمعناه والاصمعی یجر الاسم بعدهما وغیره یرفعه علی الابتداء
ذات یوم ای یوما وذات مقحمة روزی سید انبیاء علیه ام وافضل
الصلوات اکمل التحیات نشسته بود ومن در خدمت بزانوی اخلا
ص راملی ونند ظرتا از لفظ دربار سید ابرار چه شنوم واز کلمات
جان پرور او فضل بشر چه نور ظاهر کردد اذ رأیته یضحک
حتی بدت ثنایاه فقیل له مم تضحک یا رسول
الله فقال رجلان من امتی جثیا بین یدی ربی
عز وجل نکاه کردم دیدم رسول علیه ام را که می خندید واز
درج دهان مبارک چهار در جهان افروز یعنی ثنایای خاتم
انبیا بیدا شد حاضران کفتند یا رسول الله موجب ضحک وسبب
استبشار چیست مرا بود این زمان احوال قیامت بر من کشف
شد وآنچه خواهد بود این دم دیدم فردا که روز انتصار و

انتقام خواهد بود ازان کسانی که امروز بر ظلم اقدام میکنند فردا
در محکمهٔ قیامت بحضرت احکم الحاکمین دو کس از امت من بزانو
در آیند یعنی ظالمی و مظلومی تقول جلست بین یدی فلان
ای قدامه و بین یدی ربی این عبارت مجاز است بطریق تمثیل
از برای تفظیع و تهویل و تصویر حالتی که عاقل اندیشه کند
و دست تعدی کوتاه دارد و بر کسی ظلم نکند و از وقوف در موقف
داد یاد کند و بیدادی را بگذارد.

نظم

آخر روزی قیامت خواهد بود ، از بهر منت ملامتی خواهد بود
مظلوم گوید یا رب خذ لی مظلمتی من اخی المظلمة
یا اخذتک الظالم خداوندا حق من از ظالم بستان برای من ظالم
را همه با عونه حواله مکن خاین ظالم است بکن و ترازو ظلم میکند
و از مردمان چیزی باز میگرد و آنرا کفایت میپندارد و از وعید
ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا
کالوهم او وزنوهم یخسرون اندیشه نمی کند و گمان نمی بود که با امروز
فرداست الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم

الناس لرب العالمین حق تعالی ظالم را فرماید اعط اخاك مظلمته
بله به برادر مؤمن خود آنچه بنا حق از و گرفته قال صاحبه
یا رب ما بقی من حسناتی شیء فقال یا رب فلیحمل
من اوزاری ففاضت عینا رسول الله ثم قال
ان ذلك الیوم لیوم یحتاج الناس فیه الی
ان یحمل عنهم من اوزارهم شیء خداوندا از حسناتی و
طاعت من چیزی باقی نماند است همه را خصوم گرفتند و من مفلس
مانده ام مظلوم گوید اگر او را حسنات نیست که در مقابله حق من
بدهد مرا سیات هست از گناهان من بعضی را او تحمل کند تا من
سبك بار تر شوم آب از دو چشم مبارك رسول عم بر رخساره روان شد
و فرمود آن روز روزی است که مردمان محتاج باشند که کسی از اوزار
ایشان چیزی را بگیرند تا ایشانرا تخفیف شود و ان تدع مثقلة الی
حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی و اگر خواند در زیر بار گران
اوزار مانده بگرفتن بار او کسی اجابت نکند و اگرچه پدر یا فرزند
یا برادر باشد همه از یکدیگر گریزند یوم یفر المرء من اخیه وامه

وابيه وصاحبته وبنيه هر كسى را كار خود بيش آيد بود بكار

ديگرى نه پردازد لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه قال الفضيل

في قوله تعالى وان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شئ ولو كان

ذا قربى قال هي الوالدة تلقى ولدها يوم القيامة فتقول يا بني

الم تكن بطني لك وعاء الم تكن حجري لك حواء الم تكن ثديي لك

سقاء فيقول بلى يا اماه فتقول يا بني قد اثقلتني ذنوبي فاحمل عني

ذنبا واحدا فيقول اليك عني يا اماه فاني اليوم مشغول رسول عليه

السلام فرمود حق تعالى خطاب فرمايد مر طالب حق را ارفع

راسك الى السماء فانظر الى الجنان فرفع

راسه فراى ما اعجبه من الخير والنعمة فقال

لمن هذا يا رب فقال لمن اعطاني ثمنه قال ومن يملك

ذلك يا رب قال انت قال بماذا قال الله بعفوك

عن اخيك قال يا رب فاني قد عفوت عنه قال

خذ بيد اخيك وادخله الجنة سر برار بجانب آسمان

وبنگر بجنان نگاه كند قصرى بيند مزين منظرى آراسته منزلى

دلکش و انواع نعمت و اصناف راحت گوید خداوندا این منزل کدام
صاحب دولت است فرمان آید از آنکس که بهاء این دهد گوید خداوندا
که تواند بهاء این دادن

مصراع

گر بجهان توانگری تا بودش بهاء این حق تعالی فرماید تو می توانی
که بهاء این بدهی بنده گوید چه بهاء او دهم و از کدام وجوه خریدارکی
او را کنم فرماید بعفو از برادر خود از و گذار و از سر خصومت در گذر
گوید خداوندا از و عفو کردم چون مظلوم قصد عالم بالا کند و بجانب
قصور روان شود فرمان در رسید که او در عرصات موقوف حق تو
بود تو از و عفو کردی او را بگذار و با خود او را در جنت در آر
آنگاه رسول علیه السلام فرمود **فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ**
بَيْنِكُمْ از خدای بترسید و امروز خصمان را خشنود کنید و با جرا
بقیامت مبرید که امر قیامت صعب است و عدل برای اغترار نیست
برای اعتبار است و این حکم جمیع ظلمه را نبود کسی را بود که
در حق غیر ظلم کرده باشد و اما حق تعالی را در حق او ارادت خیر
باشد بنا بر تقدیم خیری که کرده باشد و آن خزانه قبول پیوسته

یا توبه بصدق کرده بود خداوند تعالی خصم او را ازو راضی
گرداند بداد ز قصری در جنت عوض مظلمه او دلیل بر صحت
این تاویل خبر است که مشهور و معروف است بروایت ابو هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم هل تدرون من المفلس
فینا قالوا یا رسول الله المفلس فینا من لا درهم له ولا متاع قال
ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیامة بصیام وصلوة وزکوة
وصدقة ویاتی بمن قد ظلم هذا واکل مال هذا وضرب هذا وشتم
هذا فیقعد فیقتص هذا من حسناته وهذا من حسناته فان
فنیت حسناته قبل ان یقتضی الذی علیه من الخطایا اخذ من
خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار مهتر عالم علیه السلام
از صحابه رضی الله عنهم سوال کرد هیچ میدانید که مفلس کیست
گفتند مفلس در میان ما آنکس را گویند که درم و دینار و کار بار
ندارد.

نظم

گر ز زر یاد کند چهره برافشاند زر،

ور غم سیم خورد دیده فرو ریزد سیم،

رسول صلعم فرمود این افلاس سهل است **نظم**

کر نیست جو بکذرد انکار که هست ، ور هست جو نماند انکار که نیست

فرمود مفلس از امت من آنکس بود که ببازار قیامت روزه و نماز و

زکوة و صدقه و احسان و اصناف خیرات بیارد اما خصمان با خود

آورده بود و مال این مردم بناحق کرفته و دیکری را آزرده و زبان

تعرض بیکی دراز کرده او را بنشانند و از حسنات او بکیرند و بخصمان

او دهند اکر حسنات نماند و مظالم او ماند کناهان خصمان او را بکیرند

و بر کردن او نهند و او را بدوزخ در اندازند و این مواخذه بکناه غیری

نبود و لا تزر وازرة وزر اخری این جزاء ظلم او باشد و از جواهر

کلم و جوامع حکم و بدایع غرر و روایع درر علی بن ابی طالب رضی

الله عنه البغی سایق الی الحین وقیل فی معناه البغی ذمیم و مرتعه

وخیم یسوق صاحبه الی النصب والعنا الابد یقوده الی العطب

والفنا هر که دست بظلم بکشاید و قدم از دایره انصاف و انتصاف

بیرون نهد شومی آن حال در و اثر کند و او را در انیاب نوایب و اظفار

مصایب هلاک کرداند **نظم**

بغی شوم است گرد بغی مگرد ، بغی بیخ حیات را بکند ،

مرد را از صف بقا ببرد ، ناگه او در کف فنا فکند ،

ابو سلیمان خواص رحمه الله که از خواص اولیاء الله بود و از افاضل صدیقان گفت روزی بر درازگوش نشسته بودم و چوبی بر سر او زدم فرفع الحمار رأسه وقال اضرب فانك على رأسك تضرب و بزدن که بر سر خود میزنی مطلق ظلم و اسائت قبیح است عقلا و شرعا رب العالمین بعدل و احسان امر میفرماید و از بغی و عدوان نهی میکند قال الله تعالی ان الله یأمر بالعدل والاحسان وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

الحدیث التاسع عشر

عن انس بن مالك رضی الله عنه قال قیل رسول الله عم من اولیاء الله الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون قال الذین نظروا الى باطن الدنیا حین نظر الناس الى ظاهرها واهتموا باجل الدنیا حین اهتم الناس بعاجلها فاماتوا

منها ما خشوا ان يميتهم وتركوا منها ما علموا
ان سيتركهم فما عرض لهم من نائلها عارض الا
رفضوه ولا خادعهم من رفعتها خادع الا
وضعوه خلقت الدنيا عندهم فما يجددونها
وخربت بيوتهم فما يعمرونها وماتت في صدورهم
حاجاتهم فما يحيونها بل يهدمونها فيبنون
بها آخرتهم ويبيعونها فيشترون بها ما يبقى
لهم ونظروا الى اهلها صرعى قد خلت لهم
المثلات فلا يرون امانا دون ما يرجون ولا خوفا
دون ما يحذرون سالک مسالک يقين وراعى مسالک دين انس
بن مالک خادم سيد المرسلين رضي الله عنه وعن جميع الصحابة و
التابعين ميگويد سيد رسل را صلى الله عليه وسلم وعلى جميع
الانبياء والمرسلين سؤال كردند كه بارى تع جل جلاله وعم نواله
در كتاب مجيد ميفرمايد الا ان اولياء الله لا خوف عليهم
ولا هم يحزنون بدانيد وآگاه باشيد كه بدرستى دوستان

خداوند عز وجل را در عقبی خوفی نبود بر ایشان و در غم و اندوه نباشند

خوف از متوقع برد و حزن از واقع در حال شادمان باشند بنیل

مرادات و نجح مقاصد و ظفر بر مطالب و احراز مواهب و از مستقبل

نیز نترسند یقین دانند که کرامات ایشان هر دم بر مزید خواهد

بود و ابواب نعم مفتوح و از انغلاق و انسداد مصون اولیاء الله

که موصوف باین صفت و معروف باین خصوصیت اند کیانند و

مهتر عالم علیه ام گفت الذین نظروا الی باطن الدنیا

حین نظر الناس الی ظاهرها آنانکه در صورت هر چه

هست معنی دیدند بباطن دنیا نظر بکردند نه چون اهل ظاهر

و صورت پرستان ظاهر دنیا را دیدند و باطنش ندیدند نظم

بچشم عاقبت بنگر بدین دنیا که تا اینجا

نه کس را خان و نان یابی نه خود را خان و نان بینی

نه کس را خان و مان بینی   نه خود را آب و مان بینی

ارباب دنیا صورت گل بینند ایشان خار دیگران می بینند ایشان خمار

بر گل و بی صورت چهره بر کشند و نقش چشم و ابرو و رخسار و زلف

وعذار کنند وگاه اشکال صورتی آن چهرهٔ دروغین را بر روی نازیبای

خود نهند ولباس جمال در پوشند وخود را در صورت شاهدی

خوش حرکات بر نظاره عرضه کنند کوتاه نظران بآن فریفته

شوند اما عاقل داند که از ورای حجاب خراب اندر خرابست مصراع

بیرون چو نگار واندرون ناله زار لابی العلاء المعری

بیت

کَنیفٍ ولکن سُتِّرت جُدرانُه

نظم

بزّ قمیص واشتمال ردای

ابو سعید له ثوبٌ ملیحٌ ۞ ولکن حشو ذاک الثوب خزیة

بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته عشق در شب دیجور

واهتمّوا باجل الدنیا حین اهتمّ الناس

بعاجلها وهمت ایشان متعلق بآخر کار دنیا بود وقتی که خلق

را همت مصروف بعاجل دنیا بوده اندیشه دم آخر کنند ودر

مال وجاه دنیا است بر دل ایشان غالب باشد از غم مردن از حیوة

لذت دنیا بند نبندند وروز حیوة استعداد ممات کنند فاماتوا

منها ما خشوا ان یمیتهم وبمیرانیدند از دنیا آن چیز را

که ترسیدند که ایشانرا بمیراند و آن شهوات و لذات فانیه است بیخ
شهوات را بر کندند و پای میل بتمتعات این عالم را که چون روشنایی
برقی ناپایدار است و چون جمال امرد کوتاه بقا و عاقبت آن ندامت و مانع
از اکتساب سعادت و مفضی بهلاک قطع کردند و پای نفسانی را زیر
پای آوردند بیماری اگر بموجب شهوات برود بی شک در هلاک خود
سعی کرده باشد قال یحیی بن معاذ رحمه الله اَلْجُوعُ نُورٌ وَالشِّبْعُ نَارٌ
وَالشَّهْوَةُ مِثْلُ الْحَطَبِ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الْاِحْرَاقُ وَلَا تَنْطَفِی نَارُهُ
حَتّی تَحْرُقَ صَاحِبَهُ گرسنگی نوری است و سیری آتش و خوردن مرغوبات
نفس مثل هیزم که آتش را اشتعال میدهد و این آتش پست نشود
تا افروزنده را نسوزد این صدیقان این سر را دانستند آتش را میرانیدند
پیش از آنکه آتش ایشانرا بمیراند ابراهیم بن شیبانی رحمه الله میگوید
مدتی مرا آرزوی تناول عدسبا بود و اتفاق نمی افتاد و نفس را
بآرزوی نمی رسانیدم وقتی بشام رسیدم کاسه عدسبا رسیدم خوردم
و از خانه بیرون آمدم که در منزل دکان خمار افتاد قرابها خمر دیدم
آویخته غضب ربانی در کار آمد در آمدم در دکان خمار و قرابها

را درهم شکستم مرا نزد یک امیر بردند امیر فرمود تا دویست تازیانه
بر من زدند و بزندان کردند دیری در زندان بودم تا شیخ من
ابو عبد الله مغربی رحمه الله بآن شهر رسید و قصه من بشنید
کسی را بنزد امیر فرستاد به شفاعت من آنگاه مرا بگذاشتند
چون بنزدیک شیخ در آمدم گفت حالتی چیست و بتو چه رسید
گفتم یک کاسه آرزو را نه و دویست تازیانه گفت نجوت مجاناً از رایگان
جسته و آسان خلاص یافته

نظم

نون الهوان من الهوی مسروقة فاسیر کل هوی اسیر هوان

شعر

تو کی خود مرد آن داری که دل را نه هوا خواهی
تو کی خود مرد آن باشی که جان را نه هوان بینی
که از دونی خیال آن از چنان رستست در چشمت
که اگر آبی خواری دروی نخستین شکل آن بینی
و ترکوا منها ما علموا ان سیترکهم ای انه
ان مخففه از اصل مثقله بعد آن فعلی آید که در مبتدا و خبر در اید

قال الله تعالی علم ان سیکون منکم مرضی و بکذاشتند از وی آنچه را دانستند

که هر آینه ایشانرا بکذارد آن مال و منال دنیاست **نظم**

دلا در جهان مبند که یاریست بی وفا ٭ جامیست پر شراب و شرابی است بی صفا

نوشش بچشت کژدم زهر افعی است بر اثر ٭ خمرش مخور که رنج خمارست در قفا

شعر

وما المال والاهلون الا ودیعة ٭ ولا بد یوما ان ترد الودایع

وما المرء الا کالشهاب وضوءه ٭ یحور رمادا بعد اذ هو ساطع

فما عرضهم من نایلها عارض الا رفضوه

النایل العطاء بیش نیامد شانرا از عطا دنیا بیش آینده الا بینداختند

آنرا و قبول نکردند به زخارف دنیا سر فرو نیاوردند آزاد زیستند

بتک درم و دینار نشدند عمرو بن العاص از عدم التفات عمر بن

الخطاب رضی الله عنهما بزهرات دنیا ذکر کرد و گفت ان ابن

حنتمة نقمت له الدنیا معاءها والقت الیه افلاذ کبدها ونقت

الیه مختها واطعمته شحمتها وامطرت له جودا سال منه مر

شعابها ودفقت فی محافلها فمص منها مصا وقمص منها قمصا

وجانب غمرتها ومشى ضحضاحها وما ابتلت قدماه الا كذلك
ایها الناس قال الراقم رحمه الله حنتمه نام مادر عمر است ابن
حنتمه یعنی عمر بشکافت برای او دنیا آنچه در اندرون او بود یعنی
آنچه بر دیگران پوشیده بود از اسرار بر وی آشکارا کرد در عهد
خلافت او خزاین ودفاین ملوک اطراف را پیش او آوردند و
القت الیه افلاذ کبدها وبینداخت دنیا سوی او پارهای جگر
خود را یعنی او را مالک کنوز خود کرداند ونفثت الیه مخبتها و
اطعمته شحمتها ومغز استخوان خود را بتمامی پیش او آورد
یعنی خلاصه اسرار خود را بر وی عرضه کرد وچرب ترین غذا
خود را لقمه ساخت ودر دهان او نهاد وامطرت له جودا اسال
منه شعابها وبارانید برای او بارانی که وادیها از وی روان شد
ودفقت فی محافلها وبینداخت آن وادیها پر آب را در مجامع او یعنی
جایها آب گرد آمد این عبارت همه مجاز است از اظهار دنیا خزاین
ودفاین خود را بر عمر فمص منها مصا وقمص منها قمصا اندکی از و
چشید وبی مزه دید از و رمید وجانب غمرتها ومشی ضحضاحها

وما ابتلت قدماه از لجه دریای دنیا اجتناب کرد وبر کرانه او بر نم

آب او کدر کرد و قدم خود را چنانکه داشت که تر نشد عمرو

و از حاضران سوال کرد الا کذلک ایها الناس همچنین هست که من

گفتم همه گفتند نعم رحمه الله همچنین است رحمت حق تعالی نثار جان

او باد ولا خادعهم من رفعتها خادع الا وضع

ونفریفت ایشانرا از رفعت دنیا فریبنده الا او را از زیر پای آورد تندویست

کردند وجاه دنیا راه آخر ایشان نزد وبر تری وسروری نجستند

وبستگی وشکستگی خواستند

نظم

صف صف فقرای نیستی جوی ، از یغنهم الله آبرو جوی ،

خلقت الدنیا عندهم فما یجددونها کهنه شد

دنیا نزد ایشان ز بس نو نکردند او را

مصراع

کلمغونه جلونه کنند زارا جوان ،

نظم

عجوز ترجی ان تکون فتیة ، وقد نحب الجنبان واحدودب الظهر ،

تدس الی العطار میرة اهلها ، وهل یصلح العطار ما افسد الدهر ،

دانستند که سعی در تجدید دنیا کهنه تضییع عمر عزیز است وحاصل

این سعی جز خیبت وخسارت از ضمیر خود بدان رخصت نیافتند
وخربت بیوتهم فما یعمرونها وخراب شد خانها ایشان
عمارت نکردند عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت روزی من ومادر
من دست در کلد داشتیم رسول علیه السلام والتحیة برما بگذشت گفت
چیست این ونچه کار مشغول قلت شیء نصلحه گفتم ایلک خرابه شده
است آنرا بصلاح می آریم قال الامر اسرع من ذلک فرمود کار از آن
بشتاب تر است ورحلت از آن نزدیکتر است که تو بعمارت این منزل
مشغول شوی ومات فی صدورهم حاجاتهم فما یحیونها
بل یهدمونها فیبنون بها آخرتهم ویبیعونها
فیشترون بها ما یبقی لهم مرده در سینها ایشان آرزوها
ایشان ودر زندگی کردن آن سعی نکردند نفس خود را بهیچ آرزو
نرسانیدند قال مالک بن دینار رحمه الله من غلب علی شهوات
الدنیا فذلک الذی یفرّ الشیطان من ظلّه هرکه بر شهوات دنیا
غالب آید شیطان از سایه او گریزد بلکه ایشان دنیا را خراب
کردند وباسباب وآلات دنیا آخرت را عمارت کردند وفروختند

دنیارا و بهاء او آخرت را خریدند آنکه ایشانرا بقا بود و هرگز

فنا نه بدیرد و آن بهشت جاویدانست و نظروا الی اهلها

صرعی قد خلت لهم المثلات و بچشم عبرت در دنیا

داران نظر کردند همه را افتاده دیدند و پایمال عقوبت شده

نظم

سر بخاک آورد امروز آنکه افسر بردی

تن بدوزخ داد امسال آنکه سرور بود پار

فلا یرون امنا دون ما یرجون ولا خوفا دون

ما یحذرون دنیا را جای امان و امانی نیافتند عنا از وبر

تا فتنه شدت و محنت او را برکدار دیدند نترسیدند مأمن

ندیدند جز آنرا که امید میدارند که باو برسند و آن بهشت است

و مخاوف نشناختند جز آنرا که از و حذر میکنند و آن دوزخ است

این خصال و شمایل اولیاء الله است و اوصاف و نعوت صدیقان

که همت بر احراز مثوبات و امضاء خیرات مصروف دارند و بر

مساعدت عالم غدار تکیه نکنند و دل در بقا ابد بندند و بر دوست

88

کلبه عنا وقنوع کردن وتن درراه سرای فنا دادن از علو همت وکمال
حصافت دراست وعاقل از نعیم این جهان جز نام نیکو وذکر باقی
نطلبد زیرا که خوشی وراحت وکامرانی ونعمت او روی بزوال وانتقال
دارد

نظم

این دو روز حیات نزد خرد ، چه خوش وناخوش چه گرم چه سرد ،

اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم و
تکاثر فی الاموال والاولاد وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

الحدیث العشرون

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول
صلی الله علیه وسلم یقول انما انتم خلف ماضین
وبقیة متقدمین کانوا اکثر منکم بسطة و
اعظم منکم سطوة ازعجوا منها اسکن ما کانوا
الیها وغدرت بهم اوثق ما کانوا بها فلم تغن
عنهم قوة عشیرة ولا قبل منهم بذل فدیة
فارحلوا انفسکم بزاد مبلغ قبل ان تؤخذوا

علی فجاءة وقل غفلتم عن الاستعداد ولا تغنی
الندم وقد جف القلم راوی این خبر مشهور را که مشاهیر
محدثان وجماهیر مسندان بر صحت او اتفاق کرده اند معتکف فناء
حضرت رسالت ابو هریرة است رضی الله عنه از دنیا بکلی اعراض
کرده و دست از اشغال دنیا بداشته و خدمت رسول را علیه السلام
بجان قبول کرده بیت و مقیل و مضجع و مسکن او عتبه رسول
علیه السلام بود هر چند مهتر عالم میفرماید یا ابا هریرة زر غبا تزدد
حبا زیارت گاه گاه کن تا محبت و مودت زیادت شود و گفت صبر
با عشق بر نیاید در سخن با شبوست ملامت قبول نکند آتش
عشق با آب ملامت بسته نشود

نظم

الصبر یحمد فی المواطن کلها ۔ الا علیک فانه لا یحمد

غرامت است غرامت شبی که بی تو گذارم
ملامت است ملامت دمی که بی تو برارم
بناگزیری وصلت که نیست بی تو گزیرم
به بی قراری هجرت که نیست بی تو قرارم

رسول علیه السلام بعین عنایت با و نظر فرمود و اوراد دعا حفظ
کرد تا هرچه از رسول علیه السلام شنید یاد گرفت و روایت کرد از مسموعات
و محفوظات او یکی این حدیث است که مشتملست بر مواعظ و
نصایح و فواید و منافع گفت شنیدم از خواجه کاینات خلاصه
مکونات صدرنشین صفه رسالت و خورشید فلک هدایت محمد
رسول الله صلعم که حاضران مجلس وعظ را خطاب فرمود این
وعظ عام است حاضران را و غایبانرا متناولست اگرچه صیغه
خطاب است فعلی که مسند بجمع بود بعض از ایشان حاضر و
بعضی غایب حاضران را خطاب کنند غایبانرا بتبعیت داخل
باشند **انما انتم خلق ماضین وبقیة متقدمین**
بدرستی شما خلق گذشتگانید و بقیت پیش رفتگانید برین بساط
بیش از شما جمع جمع نشستند و برخاستند و درین رباط قافله
قافله نزول کردند برگذشتند و برین مایده قوم قوم حاضر
آمدند تا لقمه در دهان نهادند در نواله استخوان یافتند یا
دست بکاسه بردند کاسه نگونسار شد درین طریق فریق فریق

درآمدند وهمه فرو رفتند از ایشان در جهان نشان نماند کانوا

اکثر منکم بسطة واعظم منکم سطوة البسطة

السعة والسطوة الاخذ بالقهر بودند ایشان در نعمت وثروت

وسعت ورفاهیت واسباب واموال وانتظام احوال بیشتر از

شما ودر قوت وشوکت وآلت وعدت وشکوه ومهابت وقهر

اعدا وقدرت واستیلا بزرکتر از شما عاد ارم در طول قامت وقوت

بازو وشهامت در عالم مثل نداشت قوله تعالی الم تر کیف فعل

ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد چون

خس بازیچه باد شدند ثمود بطول اعمار وکثرت ضیاع و

عقار مغرور بودند از صخر صما خانها تراشیدند وثمود الذین

جابوا الصخر بالواد بناء محکم قضاء مبرم را مانع نیامد نظم

از شبیخون اجل شاهی شبی ایمن نه خفت

قلعه را اگر باره او از خاره ور از آهن است

آن ز سر قرار از بصیحه از پای در آمدند

آن ز باد بیمایان ز رجفه با خاک یکی شدند

فاصبحوا في دارهم جاثمين وفرعون متجبر متکبر که آفاق واقطار
از کثرت لشکر جرار او زمین تنک آمده بود وفرعون ذی الاوتاد.
چنانکه کثیر الرماد کنایتست از جود وسخاوت وطویل النجاد
کنایتست از طول قامت وذو الاوتاد کنایت از کثرت لشکر واین
نوعی از انواع فصاحت وبابی از ابواب بلاغتست یعنی چون لشکر
بسیار بود خیمه بسیار بود وچون خیمه بسیار بود طناب بسیار
بود وچون طناب بسیار بود میخ بسیار بود. نظم

هوا نماند اگر جملگی ستاره زنند، زمین کم آید اگر دامن خیام کشند،

یا عبارتست از ثبات مملکت وطول مدت ورسوخ وثبات کما قال الاسود بن
جعفر یعقوب

بیت

ولقد غنوا فيها باطيب عيشة، في ظل ملك ثابت الاوتاد،

اگر چه میخ ملک در زمین طغیان وعدوان محکم کرده بود.
وطناب کشیده. نظم

بقراض اجل طناب عمرش ببرید، دلارفنا برایکانش بفروخته،
اگر چه میخ شجره طغیان بآب فرو برده بود بآتش فرو بردندش

فاخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم ازین جباران در جهان

فراوان بودند وازین گردن کشان بی شمار ازعجوا منها

اسکن ما کانوا الیها وغدرت بهم اوثق ما کانوا

بها برانگیخته شدند از دنیا بوقتی که از همه اوقات ساکن تر

بودند وبیرون کرده شدندی در زمانی که از جمیع ازمنه با دنیا

آرامیده تر بودند وغدر کرد با ایشان دنیا غدار در حالتی که از جمیع

احوال بر او اعتماد زیادت داشتند عمر عزیز را در جمع وادخار

حطام دنیا باد دادند واز و بهیچ مراد نرسیدند مصراع

کسی کاندر دل تو بندد هم بر خویشتن خندد فلم تغن عنهم

قوة عشيرة ولا قبل منهم بذل فدية در وقت حلول

اجل ونزول قضاء وقدر عشایر واقربا واخوان واصدقا سود

نداشتند وبذل دینار ودرم کار بر نیامد موکل قضا فدا قبول

نکرد بلا بعطا نه در هنگام مدفع نشد کشتی حیات در گرداب

خطر افتاد ساحل ظفر در نظر نیابد هیچ خردمند دل بر

دنیا ننهد ودل در طلب جاه فانی نه شود غبار غفلت از صفحه

دار دو رکنیت و حجاب عطلت از پیش بصیرت برداریت و روی
بکسب خیر باقی آریت و فرصت را غنیمت شمریت و وقت عزیز را
داریت و توشهٔ راه عقبی به توبه و انابت سازیت و بضاعت
آخرت را بطاعت و عبادت مهیا داریت **نظم**

پاژنامه گزین که بر گذرد ، این همه پاژنامه روزی چند

فارحلوا انتم سلم بزاد مبلغ قبل ان تؤخذوا
علی فجاءة وقد غفلتم عن الاستعداد ولا یغنی
الندم وقد جف القلم پس رحلت خود را کار بسازیت و توشهٔ
برداریت پیش از آنکه ناگاه تان بگیرند و استعداد روان کنید
و زمانی زمان ندهند **نظم**

پیش از آن کت بیرون کنند زده ، رخت بر گاو و بار بر خر نه

و ندامت سود ندارد و غیبت عین شود و عذر مسموع نبود و
تقدیر تغییر نپذیرد و نوشته مبدل نشود و ساختهای هوای
زیر زبر گردد و امیدها هبا و هدر شود یا معشر المسلمین
قد وضح لکم الحق فاتبعوه و وعظکم الدهر فاستمعوا الوعظة

وعوه واراکم من العبر ما فیه مزدجر افلا تنتبهون من رقدة الغفلة

الا تتاهبون لوشک الرحلة ابو محمد حریری رحمه الله از کبار

مشایخ صوفیه است و از کرام اصحاب جنید رحمه الله و عالم بعلوم

این طایفه که اعز علوم است بعد از جنید بر سجاده او را نشاندند

در ایام فتنه وفات یافت بعد فوز او نه رسیدند شیخ احمد رودباری

رحمه الله میگوید بعد از یکسال از وفات او بسر مرقد او رسیدم

دیدم او را بر زانوی خود تکیه زده و انگشت مسبحه را جنبانید

وبتوحید اشارت کرد از فواید انفاس اوست من استولت علیه

النفس صار اسیرا فی حکم الشهوات محصورا فی سجن الهوی

حرم الله علی قلبه الفواید فلا یستلذ بکلام الحق ولا یستحلیه

وان کثر تردادہ علی لسانه لقوله تعالی ساصرف عن آیاتنا

الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق بر هر که نفس اماره استیلا آورد

وامیر ولایت وجود او شد اسیر شهوات گشت و در زندان هوا که

اضیق سجونست محبوس ماند حق تعالی او را از فواید محروم کرد

ابواب ملهمات ربانی برو بسته باشد و از تلاوت قرآن مجید لذت

وحلاوت نیابد هر چند بسیار خوانده از لذیذ لذت نایافتن
دلیل فساد مزاجست

نظم

اگر نداد ترا شکر بطعم اثر   عیب ذوق شمر نه عیب شکر

ابو محمد حریری رحمه الله میگوید نزد جنید بودم رحمه الله بوقت
تسلیم او روز آدینه بود بتمجید قرآن میخواند و رنج میدید تا ختم
کرد دیدم نفس بشتاب در امده بود و روح از اقاصی بدن بتراقی رسیده
گفتم زحمت میبینی با خود رفق کن گفت هیچ وقت بمسارعت و
مبادرت در کار ازین وقت سزاوارتر نیست وقت انقطاع عملست
وطی صحیفه و معزولی از دولت مشغولی بطاعت این یکدم دیگر
را غنیمت میدارم و میکوشم تا صحیفه را بخیر در نوردند و نفس
باز پسین اگرچه کوتاه است با آگاهی بر اید این صدیقان سر و
سر او را فهم کردند و در امتثال امر مسارعت نمودند و دقیقه
اذکروا ذکرا کثیرا را علی الحقیقه دانستند کدورت غفلت
را بنور حضور ایمان دور کردند و از سر شهود معبود را یاد
کردند حق تعالی در کتاب کریم ایشانرا بستود و بر صفاء وقت و

الله

دوام ذكر وطول تفكر ثنا فرمود الذين يذكرون الله قياما و

قعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض

اللهم اجعلنا من الذاكرين ونبهنا عن نومة الغافلين

وصلى الله على محمد وآله اجمعين

الحديث الحادي والعشرون

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال رسول

الله صلعم كن في الدنيا كانك غريب او عابر

سبيل واعدد نفسك في الموتى واعدد نفسك

من اصحاب القبور واذا اصبحت بنفسك فلا

تحدثها بالمساء واذا امسيت فلا تحدثها

بالصباح وخذ من صحتك لسقمك ومن

شبابك لهرمك ومن فراغك لشغلك و

من حيوتك لوفاتك فانك لا تدري ما اسمك

غدا صدر صفه رسالت تكين خاتم نبوت عليه افضل الصلوات

واكمل التحيات زاهد صحابه عبد الله بن عمر را رضي الله

94

عنهما بانقلاع قلب از دنیا بالکلیه و قصوامل وصیت کرد بنسیم
شمیم وعظ و نصیحت که از مهب شفقت و مرحمت می وزید غبار
غفلت از صفحهٔ دل بند بدیع عبد الله دور کرد بنور نبوت مخایل
نجابت و آثار سعادت در وجود او میدید آن مادهٔ را مدد فرمود
و آن مایه را تربیت کرد در اوان نشو و ابتدا اصبا و حداثت سن
و عنفوان عمر در زهد و ورع بنهایت مقامات و بغایت درجات
رسید

نظم

ان الکواکب فی علو محلها لتری صغارا وهی غیر صغار

کان لا یصلی فی مسجد فیه قذاف هی جمع قذفة وهی الشرفة
ونظیرها فی الجمع علی فعال برمة و برام از زهد و ترک تکلف در
مسجد که دروی کنگرها بودی نماز نمی گزارد و کان قد عاد ضعیف
البصر من کثرة البکاء از بسیاری گریستن چشمش ضعیف شده بود
والرجه صیغه خطاب خاص است مقصود از نصیحت عام است
بشنو که سخن با تست کن فی الدنیا کانک غریب او
عابر سبیل در دنیا چنان باش که گوئی غریبی که غریب در دار غربت

بزمان وطن اصلی بود منتظر نداء الرحیل نظم

بشهر کسان گرچه باشد بهی — دل از بهر خانه نباشد تهی ۲

جانا بغربت بستان چندین نماید کس — برخیز و بیا کانجا قدر تو نداند کس

یا ازین به قرار تر چنان پندار که راه گذری بمنزل رسیدی یا برباطی

فرود آمدی رباط جای اقامت نبود قطعه

درگذر زین سرای غرچه فریب — برگذر زین رباط مردم خوار

کلبه کاندرو نخواهی ماند — سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

عن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلعم نام علی الحصیر

فقام وقد اثر فی جسده فقال ابن مسعود رضی الله عنه یا رسول

الله لو امرتنا ان نبسط لک ونعمل فقال ما لی وللدنیا وما انا والدنیا

الا کراکب استظل تحت شجرة ثم راح وترکها فقیه صحابه عبد

الله بن مسعود رضی الله عنهما گوید مهتر عالم علیه ام بر بوریا

استراحت فرموده بود ونقش بوریا بر اعضاء مبارک او می نمود گفتم

یا رسول الله اگر اشارت شود جامه بسط کنیم تا زحمتی بذات شریف

تو نرسد فرمود مرا با دنیا و تنعم او چه کار دنیا و لذات او را با

من چه مناسبت کار من با دنیا بسواری ماند که گرم گاهی بدرختی
رسد و فرود آید و زمانی در سایه او بنشیند و برخیزد و در راه آید
و آن درخت را بگذارد **واعدد نفسک فی الموتی و**
اعدد نفسک من اصحاب القبور و خود را در محلت
اموات شمر و از جمله خفتگان لحد دان و اعضاء و اجزاء خود
را متفرق و متبدد بین و بچشم عاقبت در خود بنگر و باین
چند روزه حیات مغرور مشو که موت در کمین است و فوت بیقین
در قصر امل کوش که قصر عمرت روی بخرابی دارد **واذا اصبحت**
نفسک فلا تحدثها بالمساء واذا امسیت
فلا تحدثها بالصباح چون بامداد برخاستی با خود
مگوی که بشبانگاه برسم و چون شبانگاه دریافتی حدیث رسید
بامداد بگذار که طول امل موجب کسلست در عمل صل صلوة مودع
اشارت باین معنی است هر نفس را نفس آخرین پندار تا از عمر
عزیز برخوردار باشی اسامة بن زید که پرورش در حجره رسول
یافته بود کنیزکی خرید بدویست دینار که دو ماه بها تسلیم

کند رسول نه بسندید و فرمود الا تعجبون من اسامة المشتری
الی شهرین ان اسامة لطویل الامل گفت عجب نمی داریت که اسامه
که دو ماه زیستن را با خود قرار داده است بدرستی اسامه املی
دراز دارد بآن خدا وندکه نفس من در تصرف اوست که هیچ لقمه
در دهان ننهم الا که گمان برم که این لقمه از دهان بحلق رسد یا نه
و از حلق بجوف و هرگز چشم باز نمی کنم الا بگمان آنکه مرگ زمانی یکروقته
زمان ندهد تا باز فراز کنم **وخذ من صحتك لسقمك**
و از صحت و قوت نصیب خود بگیر برای روز بیماری و ضعف
و ناتوانی وقت کار نه کار مباشرت تا در وقت نه کاری و فرو ماندگی
ضایع نمانی **ومن شبابك لهرمك** و از ایام جوانی
که بهار زندگانی است برای خریف پیری ذخیره بردار نظم
عمر هست و جوانی و فرصت   این چنین روز را غنیمت دار
ومن فراغك لشغلك و از زمان فراغت از اشغال
این جهانی برای وقتی که مشغول شوی با مور دنیا که علی التحقیق
تضایع زندگانیست بنا دانی چیزی بکوشه بنه نعمتان مغبون

چیز کلکو تیفن

فيها كثير من الناس الصحة والفراغة سيد رسل عم فرمايد

دو نعمت است كه بيشتر بنى آدم دران دو نعمت زيان زده اند وقدر

آنرا نمى دانند صحت فراغت صحت را در فساد صرف مى كنند و فراغت

را در بطالت كذرانند ومن حيوتك لموتك واز

زندكانى كه سرمايه خيرات وسعادات است وقت كسب مثوبات

براى آن زمان كه ناكريز هر نفس است وكريز از و ممكن نى حظى

وافر مهيا دار ونصيب خود را فرموش مكن وباين سرمايه سود

ابد بدست آر فانك لا تدرى ما اسمك غدا نمى دانى

كه فردا ترا چه نام خوانند زنده كويند يا مرده خوانند خواجه

در مسند نشسته است يا كويند در لحد خفته است بامداد وقت

تهنيت بود يا هنكام تعزيت ملاح ادام الله نعمته كويد يا امام

محلت آنس وحشته وآمن روعته وارحم غربته خواند مؤذن

الصلوة خير من النوم در كوش تو خواند يا در پيش تو نماز جنازه

اميد وار كويد

شعر

ومن هاب اسباب المنايا ينلنه　　وان يرق اسباب السماء بسلم

قال النبی ع ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم
مرض قیل للملک الموکل به اکتب له مثل ما عمله اذا کان طلیقا
حتی اطلقه او اکفته الی خواجه کاینات صلعم می فرماید چون
بنده در حالت صحت وتوانایی سلوک طریق حسن کرده بود وبر
وظایف عبادت ملازمت نموده واوقات را بخیر صرف کرده چون
بیمار شود وعلت مرض قوت را ساقط شود واز عبادت فرو
ماند حق تعالی آن ملک را که حافظ ورقیب اوست وکاتب اعمال او فرماید
همچنان عملی که در وقت صحت از وی نوشتی اکنون بنویس تا انگاه که
قید مرض از پای او برداریم یا او را بخود کیریم وببارکاه قدس
برسانیم واز دنیا ومحن او برهانیم وبشارت یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در کوش او خوانیم واز تنکنای عالم
کون وفساد بفضای دلکشای وجنة عرضها السموات و
الارض برآریم فرزندان وقتی که در منزل شکم بود هنوز از خوش
این عالم خبر نداشت انتقال از رحم بصحرای ظهور برو دشوار
می آید بالکریه ونالهٔ از ان منزل جدا شد

نظم

یاد دار که وقت آمدنت   همه خندان بدند و تو گریان
بس چنان زی که وقت رفتن تو   همه گریان بوند و تو خندان

چون ازین عالم خبر یافت دانست که منزل پیشین زندانی تنگ بوده است با این منزل اگر رفت جایی با نزهت دید دار دوست

نظم

اگر صد سال یابی ور یکی روز   بباید رفت ازین کاخ دلافروز

انتقال ازین مقام را مصیبت می شمرد تحول ازین دار برو دشوار می آید چندانکه چشم بآن عالم بگشاید منازل فردوس را بیند محال قدس مشاهده کند و از مبشران غیب لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون شنود داند که زندان شکسته است و بند گسسته و از دشمان رسته و بدوست پیوسته زبان بحمد بر گشاید و گوید الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور احمد بن اسود عبد الله بن مبارک را گفت که در واقعه دیدم که تو یکسال را سفر آخرت خواهی کرد استعداد سفر کن عبد الله گفت اجلتنا الی امد بعید اعیش الی سنة مدت فراق یکسال دراز باشد

ورد من پیوسته این بوده است   بیت

یا من شکی شوقه من طول فرقته

اصبر لعلک تلقی من تحب غدا

شیخ نیشابوری را ابو عثمان حیری رحمهما الله میگفت ان اجل الله

لآت اجل هر اینه آمدنی است بشارت مشتاقان است شعر

روزی بزمین برزنم این هفت بهار

اشتر برود بر ساربان و من بر یار

جنید را گفتند ابو سعید خراز رحمه الله وقت رفتن در تواجد
بود از سر نشاط جنبشی میکرد گفت عجب نبود که مرغ روحش
در قفص قالب بوی وصال یافته بود در طرب آمد و قفص را
حرکات آورد

نظم

وابرح ما یکون الشوق یوما   اذا دنت الخیام من الخیام

حیات را در بندگی حق تع کردانیدند آزاد شدند حق تعالی از
گفتار و رفتار لیل و نهار این صدیقان خبر میدهد و عباد
الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون

قالوا سلاما

نظم

سرو را پای کرده خرامید که این رفتار است

شکر از پسته روان کرده که این گفتار است

سنگ در سینه نهان کرده که این چیست دلست

ماه در مشک نهان کرده که این رخسار است

کبک را بسته چو قلبست که رفتارش کو ور غنچه چو لعلست که گفتارش کو

کیم بسر زلف تو ماند سنبله دلها پریشان کو رفتارش کو

وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

الحدیث الثانی والعشرون

عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال
سمعت رسول الله صلعم یقول فی خطبته او
موعظة ایها الناس لا تشغلنکم دنیاکم
عن آخرتکم ولا تؤثروا اهواءکم علی طاعة
ربکم ولا تجعلوا ایمانکم ذریعة الی معاصیکم
وحاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ومهدوا
لها قبل ان تعذبوا وتزودوا للرحیل قبل
ان تزعجوا فانما هو موقف عدل واقتضاء

حق وسؤال عن واجب و قد ابلغ في الاعذار

من تقدم بالانذار راوی این خبر که مفتاح کرامت و مقلاد

سعادتست و نشانندهٔ غبار غفلت و بردارندهٔ حجاب ریبت و دافع

وسواسست عبدالله بن عباس است رضی الله عنهما ذکره الحسن

البصری رحمه الله فقال صعد المنبر بالبصرة فقرا سورة البقرة

وآل عمران ففسرهما حرفا حرفا وکان مثجا یسیل غربا المثج

مفعل من الثج وهو التسییل والصب الغزیر شبه فصاحته

وغزارة منطقه بما یثج الغرب یا سال کلة واتصال بغیر

انقطاع ازهد التابعین حسن البصری رحمه الله میگوید که عبد

الله بن عباس رضی الله عنهما ببصره بیامد و بر منبر بر آمد و

سورة البقرة وآل عمران را بر خواند و هر دو سوره را حرف

حرف تفسیر گفت و آب بیان از زبان او جویباران فرو میریخت چنانکه

سیل از بالا بنشیب آید و در فصاحت بی نظیر و در بلاغت بی مثل

بود اخلاص من اخلص لله تعالی اربعین صباحا ظهرت ینابیع

الحکمة در دل او ظاهر کرده بود و از مجری زبان او با اهل جهان

میرسید

نظم

هرکجا قطرهٔ ازان بچکید	لاله بشکفت وارغوان بدمید

میکرید شنیدم از خیر البشر شفیع عصاة در روز محشر سید رسل صلعم که فرمود در خطبه که بر منبر رفیع میگفت یا در مواعظ که در مجلس بشریف ووضیع میرساند ایها الناس ای ارباب عقول واصحاب فهم وای اهل تمیز لا تشغلنکم دنیاکم عن آخرتکم مشغول مکند شما را دنیا شما از آخرت شما دنیا عبارة از حظوظ ولذات نفسانی فانیه است که مردم آنرا زاد آخرت نکنند حال را بر گزینند واز مآل غافل باشند الدنیا مزرعة الآخرة بخوبی مزرعه فریفته شود وانچه از زراعت بحاصل آید بر سر مزرعه خرج کند واندیشه زمستان بر خاطرش نگذرد وچیزی بخانه نفرستد در زمستان ضایع جایع ماند وعاقل عاقبت اندیشه بود وعواقب را بیش چشم دارد تا بعقوبت در نماند اما غافل ظاهر بین وصورت پرست بود خواجه کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات هر صبح چون فرض

فجر را ادا کردی بجماعت روی مبارک بسوی قوم کردی و گفتی هل رای

احد منکم شیئاً کسی از شما خواب دیده است بگوییت روزی این

رجل چنین گفت من دیده ام یا رسول الله رسول علیه الصلوات

والتحیات فرمود خیر تلقاه وشر توقاه خیر لنا وشر علی

اعدائنا والحمد لله رب العالمین اقصص یعنی بگو چه دیدی گفت

رایت جمیع الناس علی طریق رحب لاحب سهل دیدم جمیع

مردمان را بر راه فراخ گشاده آسان فالناس علی الجادة منطلقون

مردمان برین راه راست می رفتند فبیناهم کذلک اشفی ذلک

الطریق بهم علی مرج لم تر عینی مثله قط یرف رفیفا یقطر

نداوة فیه من انواع الکلاء درین میان که ایشان برین راه میرفتند

و این راه ایشان را بمرغزاری رسانید آراسته به انواع نبات و

اصناف ریاحین هرگز چشم من بمثل آن مرغزار بخوبی ندیده است

از غایت طراوت و رونق آب ازوی چکید فکانی انظر بالرعلة

الاولی حین اشفوا علی المرج کبروا ثم اکبوا رواحلهم فی الطریق

فلم یمیلوا یمینا و شمالا الا ای اکبوا رواحلهم فخذوا الجادة واوصل

ولم

النحل کوی در نظر مر ایشان اندر فریق اول چون مطلع شدند بران

مرغزار تکبیر گفتند و مراکب را براندند در راه و از راه راست انحراف 花園

نکردند بیمین شمال التفات ننمودند و بخضرت و نضارت

مرغزار فریفته نشدند ثم جاءت الرعلة الثانیة من بعدهم و

هم اکثر منهم اضعافا فابعد از ایشان فریق دوم بیامدند و این

فریق از فریق اول بسیاری زیادت بودند فلما اشفوا علی المرج

کبروا ثم اکبوا رواحلهم فی الطریق فمنهم المرتع ومنهم الآخذ

الضغث ومضوا علی ذلک و چون حسن و طراوت مرغزار را

دیدند تکبیر گفتند و رواحل را در راه راندند و بعضی از ایشان

مراکب را درین مرغزار چرانیدند و بعضی از ایشان چیزی از گیاه

گرفتند و گذشتند ثم جاءت الرعلة الثالثة من بعدهم وهم اکثر

منهم اضعافا فلما اشفوا علی المرج کبروا ثم اکبوا رواحلهم فی

الطریق وقالوا هذا خیر المنزل فمالوا فی المرج یمینا وشمالا و

بعد ازین فریق دوم فریق سیوم آمدند و این فریق از فریق

اول و دوم افزون تر بودند چون چشم ایشان برین مرغزار افتاد

تکبیر گفتند و مطایا را براندند و گفتند هیچ منزل ازین منزل
خوشتر و دلکش تر نبود بیمین و شمال میل کردند و اذا اعشبت
فانزل بر خواندند و بعشرت و طرب مشغول شدند ابن رمل جهنی
قصه خواب را تمام کرد رنگ از روی رسول علیه السلام متغیر شد
زمانی را بقرار باز رفت فرمود اما آن راه گشاده فراخ این راهست
که من شما را بسلوک آن میخوانم بعثت بالحنیفیة السهلة السمحة
و شما که یاران منید بر راه راست و جاده حق ثابت باشید و آن
مرغزار نزهة دنیاست و زینت ظاهر او و لم نتعلق بها و لم تردنا
و لم نردها یعنی من و یاران من بدنیا تعلق نکردیم و دنیا ما را
نخواست و ما دنیا را نخواستیم نه او بما میل کرد و نه ما با و التفات
کردیم و اما الرعلة الثانیة و الثالثة فانا لله و انا الیه راجعون
و اما فریق دوم و سیوم انا لله و انا الیه راجعون حال این دو فریق
را مصیبت شمرد و استرجاع کرد ولا تؤثروا اهواءکم
علی طاعة ربکم و مگزینید هوای خود را بر طاعت خدای
خود هوای پای نفس است و خوش آمد او و خرد مند به آمد جوید

101

ونه خوش آمد

نظم

مرد نبود که گرد خود پرید ۔ مرد راه نجات خود جوید

یکزمان شرع را متابع شو ۔ بتقضاء خدای قانع شو

دخولک فی باب الهوی ان اردته یسیر ولکن الخروج عسیر زمام

در دست هوا نهادن و منقاد او بودن هوا را بخدایی گرفتن

است افرایت من اتخذ الهه هواه

نظم

ای هوا های تو هوا انگیز ۔ ای خدایان تو خدا را آزار

اسیر اعداء بودن نیکوحالتر است از اسیر هوای سعادت آدمی

در تشبه است بملائکه و در تورع از شهوات و کسر نفس اماره بالسوء

و دوری از مشابهت بهیمه مهمله مسترسله در اتباع هوا

بحسب آنچه طبع او اقتضا کند صدیقان از متابعت شهوات

احتراز کرده اند اگرچه مباح بود برای آنکه چون نفس با شهوات

الف گیرد از مباح بحرام تخطی کند دخول جنة المأوی متقید است

بخروج از متابعت هوا قال الله تعالی اما من خاف مقام ربه ونهی

النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی ولا تجعلوا

یکزمان از نهاد خود برخیز ۔ در رکاب خدای آویز

ایمانکم ذریعةً الی معاصیکم و مکنیت بزرکی ایمانرا
وسیلت سبک داشت معصیت یعنی مپندارید که با سعادت ایمان
و کرامت توحید معصیت زیان ندارد که این اعتقاد فاسد است
و این مذهب باطل ظلمت کناه و غبار مخالفت فرمان خانه دلرا
که منزل سلطان معرفتست تیره کند بهر کناهی نقطه سیاهی بر صفحه
دل نشیند نور بصیرت نقصان پذیرد بارتکاب منهی و بی پرهیزی
قوت ایمان کم شود طایر میمون ایمان پر شکسته و بال کسسته کردد
دشمن برو ظفر یابد وَحَاسِبُوا اَنْفُسَکُمْ قَبْلَ اَنْ
تُحَاسَبُوا و با نفس خویش حساب کنید بیش ازانکه بدیوان قیامت
حاضر آورده شوید و نقیر و قطمیر و صغیر و کبیر را حساب کنند و
نَضَعُ الْمَوَازِیْنَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئًا وَاِنْ
کَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَیْنَا بِهَا وَکَفٰی بِنَا حَاسِبِیْنَ موازین
عدل نصب کنیم و اندک و بسیار بر کسی ظلم نرود اکر خیر یا شر مثقال
دانه بود از سپندان آنرا حاضر آریم ما حساب کنندهٔ خلق بسیم
امروز حساب خود روشن کنیت و بسر معاملت خود باز رویت و

102

یشود

عمر شما سرمایه است واین سرمایه خرج کرده شود شب وروز

در خواب وبیداری ودر سفر وحضر هر نفسی جوهریست بی عوض

اگر ضایع شود خسران عظیم بود هر ساعتی خزینه است

اگر خزینه را خالی گذاری فردا انگشت ندامت بدندان گیری یا

حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله گویی واگر خزینه را از معاصی

وسیآت پر کنی در روز کشف حقایق واظهار سرایر ونمود معانی

در صورتی اعیان آن سیآت را عقارب وحیات بینی هر روز وهر

ساعت در گوشه بنشین ودر جریده معاملت خود تامل کن اگر

بر سودی هنیاء لک واگر زیانست فآها لک وقت تدارک وتلافی

استزیان خود را در امدار

نظم

ستذکر ما الذی ضیعت منی اذا برز الخفی من الحجاب

وتعلم کم خسرنا اوربحنا اذا نوکرت فی اصل الحساب

توبة ابن الصمة الرحمه الله محاسب نفس خود بود روزی بحساب

نشست در مدت عمر خود تامل کرد شصت سال بود ایام را بر شمرد

بیست ویک هزار وششصد روز بر آمده بود گفت اگر روزی یکی گناه

روزی

کمرح باشم با بیست و یکی هزار ششصد گناه به حضرت آله جلونه
باز کردم فخر مغشیا علیه درین فکرت بیهوش شد فاذا هو میت
بسران او رسید ند او را مرده یافتند فسمعوا قایلا یقول یا رک
رکضة الی الفردوس صوتی شنید ند و گوینده ندید ند مضمون
صوت این بود بیک جنبش بفردوس رسیدی قال ابو الحسن رحمه
الله المؤمن قوام علی نفسه یحاسبها لله تعالی وانما خف الحساب
علی قوم حاسبوا انفسهم فی الدنیا مؤمن قوام است بر نفس خود
ایستاده است بر سر نفس خویش مراقبت و محافظت خود میکند
چنانکه ولاة بر رعایا طریق عدل و سیاست را نگاه میدارند
در تادیب و تهذیب و تقویم و تعدیل نفس تقصیر را مجال نمی
دهد غزوان ملکی یک از صدیقان بود است بجاریه نظر کرد
طبانچه استواری بر چشم خود زد و گفت انک للحاظة الی ما
یضرک تو نگرنده بچیزی که ترا زیان میدارد شیخ گر بتی راشی
جنابت رسید هوا در غایت سردی بود نفس بغسل آوردن
گرانی کرد سرکند خود که با خرقه با آب سرد غسل آرد و خرقه

نفشارد و بکدارد تا برو خشک شود همچنان کرد حسان ابن ابی سنان
غرفه دید گفت این را که بنا کرده اند و ازین گفتار پشیمان شد
و با نفس خود خصومت آغاز کرد تقال لا تسألین عما لا یعنیک
لاعاقبنک بصوم سنة فصامها از چیزی که ترا ازان گزیر است
جرا سوال کردی والله که عقوبت کنمت بروزه یکی سال و یکسال روزه
داشتن تمیم داری شبی به تهجد بر نخاست یکسال بیوسته شب نخفت
عمر رضی الله عنه نماز دیگر را از جماعت فوت شد مزرعه داشت
دویست هزار درم قیمت او بود صدقه کرد و کفارت تقصیر را
عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نماز شام را تاخیر کرد تا دو کوکب
بر آید دو بنده را آزاد کرد حساب قیامت بر کسی سهل و آسان
بود که در دنیا با نفس خویش در حساب مناقشت کرده بود و
مهدوا لها قبل ان تعذبوا التمهید التسویة والاصلاح
وبسط العذر وقبوله کار خود را باصلاح آرید و عذر خواهید
بیش از انکه بعذاب گرفتار شوید بعذری گناه عمری را در میگذارد
مصراع عذر خواهید ای سپیدی تا ز دیده برعذار

کار خود را بسامان کنیت این زمان که امان یافته ایت باعتذار
واستغفار مشغول باشیت اکنون که روزکار بر وفق مراد است
هنکام مهلت و ایام فرصت را غنیمت شمریت **نظم**

این دم بشنو که راحت ازین دم شود پدید
اینجا طلب که حاجت ازینجا شود روا

فردا روز اعتذار نیست ولا یؤذن لهم فیعتذرون ولا تزودوا
للرحیل قبل ان تزعجوا وتوشه بر کریت برای رحلت
از دنیا باخرت بیش ازانک برانکیخته شویت زاد مهیا داریت
تا چون قابض ارواح بیامد و سفر آخرت پیش آید تا ساخته رحلت
باید کرد

نظم

بیش ازانکت کنند بروز زده — رخت بر کاو و بار بر خر نه
زان غم دمی که رفت از دست — خون کری خون کری که جانت هست
بر کناهان همی کنی اصرار — خویشتن را ز مرده کار انکار

قال لقمان لابنه امر لا تدری متی یلقاک استعد له قبل ان
یفجاک لقمان حکیم پسر را وصیت کرد وکفت کاری که هر اینه

آمدنی است و بودنی و نجدانی که کی آید مستعد باش مر و را پیش

از انکه ناکاه بسر تو رسد زینهار تا در ساختن توشه آخرت

غفلت و اهمال روا نداری که راه مخوفست و رفیقان ناموافق و

رحلت نزدیک و هنکام حرکت نامعلوم و اکر ما را مردن بودی

و بس هم سهل بودی اما وقایع که بعد از موتست صعب تر از

موتست در خبر است انا النذیر والموت المغیر والساعة الموعد

من بیم کنندهام و مرک غارت کننده است و قیامت میقات حساب

و میعاد ثواب و عقاب است فانما هو موقوف علی

اقتضاء حق و سؤال عن واجب بدرستی که محشر

موقوف عدلست و انتصاف مظلوم از ظالم و تعلق خصما و انتقام

ضعفا از اقویا و تقاضا حقوق و مکافات عقوق و سؤال از واجبات

و فرایض و مواخذه بر ترک لوازم و عتاب او بر تقصیر در اداء اوامر

و قد ابلغ فی الاعذار من تقدم بالانذار بدرستی

حجت تمام کرد انکس که بیش از عذاب اعلام کرد که فردا روز کشف

اسرار و هتک استار است خالق جن و انس و تقدس این نداء بکوش

بیهوشان رساند و رب الارباب از ارباب ارتیاب را خطاب فرماید

یا معشر الجن و الانس ای گروه پریان و آدمیان الم یأتکم رسل

منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا نیامد

بر دند بشما پیغامبران از جنس شما که خواندندی بر شما آیات

مرا و بیم کردندی شما را از رسیدن این روز قالوا شهدنا علی

انفسهم گویند گواهی میدهیم بر خویشتن پیغامبران آمدند و

ما را از باطل بحق خواندند ما اجابت نکردیم آنچه حق بود و

صدق گفتند در گوش نیاوردیم آنچه صلاح ما دران بود بر موجب

آن نرفتیم بگناه خود اعتراف کنند و انصاف دهند اما منفعت

نکند ندامت نه در هنگام سود ندارد امروز نمیدارشویت گناه

اینجا کرد ایت و عذر هم اینجا خواهیت تقصیر مکنیت که این

مهم تاخیر بر نمی دارد گر انجانی بگذاریت که عمر سبک عنانست

جرانی بر سر کوچ است دریابر این جرانی را دریابیت پیش ازانکه

نفس بشتاب در اید و کشتی حیات در گرداب ممات افتد و سارعوا

الی مغفرة من ربکم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

الحديث الثالث والعشرون

عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول منصرفه
من احد والناس محدقون به وقد استند الى
طلحة ايها الناس اقبلوا على ما كلفتموه
من اصلاح آخرتكم واعرضوا عما ضمن
لكم من امر دنياكم ولا تستعملوا جوارح
غذيت بنعمة الله في التعرض لسخطه بمعصيته
واجعلوا شغلكم التماس مغفرته واصرفوا
هممكم الى التقرب اليه بطاعته انه من بدا
بنصيبه من الدنيا فاته نصيبه من الآخرة
ولا يدرك منها ما يريد ومن بدا بنصيبه
من الآخرة وصل اليه نصيبه من الدنيا فادرك
من الآخرة ما يريد ابو سعيد خدري رضي الله عنه كه از
مشاهير اصحاب وجماهير احباب صدر مسند رسالت صلى الله

علیه وسلم بود واز کبار نقله اخبار سید ابرار کفت شنیدم
از خواجه کاینات علیه السلام والتحیة فرمود وقت رجوع
از حرب احد والناس محدقون به ای محیطون به ویاران
کرد بر کرد وا ایستاده بودند وهمه تن کوش شده که از نطق
مبرا از سر وای سید انبیا چه شنوند وقد استند الی طلحة
ومهتر عالم علیه ام درختی را بسند عزت خود ساخته بود
وبرو استناد فرمود اکرچه درخت خار بود اما آن زمان باشجره
موسی ودرخت طوبی برابری میکرد افتتاح وعظ این کلمه
جامعه کرد ایها الناس اقبلوا علی ما کلفتموه
من اصلاح آخرتکم ای جنس انس روی آرید بانچه
تکلیف کرده شده اید باو از اصلاح امر عقبی من بیانست کار
آخرت سازید استعداد معاد کنید واعرضوا عما
ضمن لکم من امر دنیاکم وروی برکردانید از
از آنچه ضمان کرده شده است برای شما از امر دنیا شما آنچه
لابد شماست از دنیا هر اینه بشما رسد ضامن روزی قادر علیم

حکیم است و رزق مقسوم است و معلوم که قسام نه ظلوم است

و نه عدوم و آنچه بر تو نوشته است از طاعت غیر تو آنرا دانند

بر کار باش آنچه بنام تست از دنیا بدیگری ندهد دل فارغ دار و

لا تستعملوا جوارح غذیت بنعمة الله فی

التعرض لسخطه بمعصیته و بر کار ملا ریت

اعضا و جوارح که پرورده شد بنعمت خداوند تعرا در تعرض

غضب و عقوبت او بارتکاب معصیت تصویر صور و اعضا نمود

خلقک فسویک فعدلک هر عضوی را بقوتی و لطیفه

مخصوص گردانید و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة

دست آفرید قوت بطش داد و پای آفرید قوت مشی ترکیب

کرد و چشم آفرید لطیفه باصره در وی تعبیه کرد و گوش

آفرید لطیفه سامعه در وی بنهاد و زبان آفرید او را بقوت

نطق ارزانی داشت استعمال این جوارح و قوی بر موجب هوا

کفران نعمت و خسران و شقاوت بود سید الطایفه جنید رحمه

الله میگوید روزی در مجمع خال خود سری سقطی رحمه الله بودم

وسال من هفت بود با جماعتی از کبار در شکر سخن میگفتند
سری سقطی مرا گفت یا غلام ما الشکر ای کودک شکر چیست
گفتم اَنْ لا یُعْصَی اللّٰهُ بِنِعْمَتِهِ گفتم نعمت خداوند تعالی را آلت
معصیت ناکردن همه بپسندیدند **شعر**

بَلَغْتَ لِتِسْعٍ مَضَتْ مِنْ سِنِیکَ ما لا یَبْلُغُ السَّیِّدُ الْاَشْیَبُ
فَهَمُّکَ فِیهَا جِسَامُ الْاُمُورِ وَهَمُّ لِذَاتِکَ اَنْ یَلْعَبُوا

حق تعالی چون در سعادت را ار عمر وغره حیات بر یکی گشاید
هم در حالت طفلی بالغ شود وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا وَاجْعَلُوا
شُغْلَکُمْ اِلْتِمَاسَ مَغْفِرَتِهِ شغل خود را طلب مغفرت
را داریت و مشغول باین امر همه باشیت و روزگار را در دین مبذول
داریت و باستغفار خویشتن را از عار گناه خلاص دهید و
اَسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کَانَ غَفَّارًا حق تعالی و تقدس آمرزگار
است و شما گناه کار در کار استغفار تقصیر را مجال مدهید در
حدیث است رسول الله علیه السلام فرمود چون بنده گناه کند
حفظه اعمال در جریده او آن گناه را ثبت کنند اعرابی گفت یا

رسول الله تا کی چنین بود گناه کند و نویسند و توبه کند و باز
محو کند فرمود الی ان یستغفر و یتوب الی الله تا توبه میکند کنند
و استغفار میکند کرده ناکرده میشود و استغفار ماحی گناهست
ان الله لا یمل من المغفرة حتی یمل العبد من الاستغفار تا بنده
از استغفار ملول نشود ارحم الراحمین او را از مغفرت محروم
نکند بدست نیاز حلقهٔ اعتذار بجنبانید ترک استغفار گناه
جدید است و علامت بی دردیست از گناه بی دردی او بی خبرست نادانی
از قبح و ضرر عصیان واصرفوا هممکم الی التقرب
الیه بطاعته و صرف کنید همتهای خود را بنزدیکی
جستن بدرگاه خداوند و بارگاه کبریا بطاعت او که طاعت و
سیلت قربت حضرت عزتست و حرفهٔ اولیا و شغل اصفیا
و شعار کرام و منهاج دار السلام لن یتقرب المتقربون الی
بمثل اداء ما افترضت علیهم آن عالی همتان که مقصود و مبتغا
و مطلوب و متمناء ایشان تقرب حضرت لایزالیست بهیچ عمل
باین سعادت چنان نرسد که باداء فرایض و قضاء لوازم

اهم امور واعظم مهمات رعایت حقوق بندکیست ومحافظت
شرایط نیاز مندی تدبیر وصول بملک کبیر وقربت قبر الملک
تدبیر جز این نیست

شعر

تمتع بهذا العمر القصیر فانه رهین بایام الشهور الاطاول

نظم

روز را رایکان ز دست مده نیست امکان آنکه باز رسد
دست امروز چون کوتاه است کی بدان دولت دراز رسد
مستعدان بکام خویش رسند کارها چون بکارساز رسد
یک غذا شو که مایه چندان نیست که همه چیز را فراز رسد
عمر برنا گریز تفرقه کن تا از و چند قسم آن رسد

حبیب عجمی را رحمه الله بعد از رحلت او ازین منزل فانی عزیزی
بخواب دید او را گفت یا حبیب عجمی گفت هیهات باین عبارت
خطاب مکن من آن نیم که تو دیدی ذهبت العجمة وبقیت
فی النعمة عجمیت رفت و در نعمت باقی ماندم زنینهٔ بود در
عصر رسول علیه ام از صالحات قانتات بنام او مسکینه بعد
ایام

از در گذشت او یکی او را بخواب دید در درجه بلند گفت یا مسکین

گفت مسکین ملوک ملکه کو عطاء سلمی را رحمه الله بعد از وفات

او در خواب دیدند بپرسیدند ازو سوال کرد لقد کنت طویل الحزن

فما فعل الله بک در دنیا حزن بر تو غالب بود دل را خانه غم

کرده بودی خداوند تعالی با تو چه کرد گفت کرم فرمود و حزن

را بفرح دایم و راحت بی نهایت بدل کرد سوال کرد ففی ای

الدرجات انت تو در کدام درجه منزلت کجاست در کدام محلت

فرو آمد از فرق نیکبختان در جوار کدام فریق رخت افکند گفت

مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء

والصالحین وحسن اولیک رفیقا انه من یکن همه نصیبه

من الدنیا فاته نصیبه من الآخرة ولا

یدرک منها ما یرید بدرستی که کار اینست وحقیقت

است نه مجاز هر که ابتدا از نصیب خود کند از دنیا فوت شود

ازو نصیب او از عقبی و نیابد از دنیا آنچه خواهد هر که کار دنیا

را بر کار عقبی تقدیم کند و همه مقصود او این جهان بود مرغ

همتش از این آشیان پر وحشت بر نپرد از سعادات آخرت بی

بهره ماند و آنچه مراد و مطلوب او بود از دنیا تمام حاصل نشود

واگر چیزی بدست آید بااو نپاید ومن بدأ بنصيبه

من الآخرة وصل اليه نصيبه من الدنيا و

ادرك من الآخرة ما يريد هرکه نصیب خود را از

آخرت تقدیم کند وهمت بامور عقبی مصروف دارد وکار آن جهان

سازد آنچه نصیب او بود از دنیا باو رسد وآنچه مراد او بود

از آخرت بتمامی بیابد مصداق این قول صدق اصدق القائلست

قال الله تعالی من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه ومن

كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في الآخرة من نصيب

وصلى الله على محمد وآله اجمعين

الحديث الرابع العشرون

عن ابي هريره رضى الله عنه قال رسول

الله صلعم واياكم وفضول المطعم فانه يسم

القلب بالقسوة ويبطئ بالجوارح عن الطاعة

109

ویصم الهم عن استماع المواعظ وایاکم و
استشعار الطمع فانه یشرب القلب شدة
الحرص ویختم علی القلب بطابع حب الدنیا
وهو مفتاح کل سیئة وسبب احباط کل
حسنة راوی این خبر مشهور وحدیث صحیح ابو هریره
است رضی الله عنه از صحابه کرام بود رضی الله عنهم بکثرت
نقل وروایت مخصوص است از ملابست اعمال ومباشرت
اشغال این جهان اعراض کلی کرده بود وغایت همت بران مقصور
داشته است که از فواید انفاس خواجه جهان رسالت صلی
الله علیه وسلم چیزی اقتباس کند وآنرا سرمایه سعادت و
پیرایه اقبال ودولت سازد گفت سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم فرمود ایاکم وفضول المطعم فانه یسم
القلب بالقسوة الوسم والسمة داغ کردن ایا ضمیر
منصوب است وحروفی که با و متصل میشود چون کاف در ایاک
وها در ایاه ویا در ایای لواحق است برای دلالت در حالت

القلوب

مرجوع الیه و این حرف را از اعراب محلی نباشد ایّاکم و فضول

المطعم تحذیر است اضمار ناصب در مقام تحذیر لازم است و تقدیر

کلام اینست اتّقوا انفسکم ان تبالغوا فی الاکل واتّقوا فضول

المطعم ان یضرّ انفسکم حذر کنید و دور باشید از افزونی طعام

در خوردن غلو مکنید بسیار خوردن از حد سد جوی در

مکدر کنید فان فضول المطعم یسم القلب بالقسوة که فضول طعام

داغ سختی بر دل نهد دل را سخت کند و دل سخت از رحمت خداوند

محروم ویبطی بالجوارح عن الطاعة و اعضا و

جوارح را کاهل کند از ادای طاعت و قیام بعبادت ویصمّ الهمم

عن استماع المواعظ و کر کند گوش همت را از شنودن

مواعظ پر خوردن آدمی را کرنجانی کند از کرنجان سبک روی

نیابد گوش بسخن حق نشاید همت او از شکم او بر نکدرد دستور

طبع برد و از فهم اسرار محروم ماند قدوة مشایخ شام ابو سلیمان

دارانی احلّه اللّه دار المقام در تقدیر این معنی گفته است مفتاح

الدنیا الشبع ومفتاح الآخرة الجوع کلید دنیا شکم پر یست

کرنجان

حرص وشهوت وکسل وغفلت نتیجه شبع است وکلید آخرت
گرسنگی است رکن اوثق مجاهد مجاهدات است تقلیل غذا سبب
تکثیر حسنات است تضییق طریق شیطان است ان الشیطان لیجری
من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش
وجود آدمی معرکه است درین معرکه جنود رحمان با جنود شیطان
در محاربه اند

مصراع

راه رو تا دیو بینی با فریشته در مصاف الصوم جنة روزه سپری
است دافع سهام شیطان گرسنگی تقلیل اجزای ترابی وآبی
میکند که کدورت ازین دو عنصر است چون کدورت رخت بر گیرد
صفا وضیا نزول کنند ظاهر و باطن منور شود از هر کدام جانب
که دشمن قصد کند بیند و دفع کند الدفع اهون من الرفع
مثال دل مثال حصن است وشیطان قاصد این حصن است
ومحافظت حصن حراست ابواب حصن است ومداخل ومواقع
ثلمه وحراست ابواب بی معرفت ابواب میسر نشود وحمایت
دل از شیطان واجبست واعظم ابواب که دشمن از آن در

راید شبع است اگر چه حلال صافی بود شبع مقوی شهوات است
و شهوات اسلحه شیطان است امام محقق محمد غزالی نور الله
مرقده در احیاء العلوم که خزینه است مملو از جواهر حکم
بنقل صحیح روایت کرده است که یحیی معصوم صلوات الله علیه
ابلیس را دید با او معالیق از هر چیزی از وی سوال کرد که این
معالیقها چیست گفت شهوات است هر کسی را ازین معالیق
بسوی مراد میکشم یحیی علیه السلام گفت بنام من هیچ معلاق
هست گفت گاه گاه طعام را سیری میخوری ترا در طاعت گران
میکنم و در ذکر خلل افکنم یحیی صلوات الله علیه گفت عهد کردم
با خداوند تع که تا زنده باشم سیری را طعام نخورم ابلیس گفت من
نیز نذر کردم که بیش هیچ آدمی را نصیحت نکنم ینبوع مهلکات
شبع است شهوات از و منبعث میشود رغبت بمال و جاه و انواع
رعونات و حسد و حقد و بطر و اشر و طغیان و عدوان تبع شبع
است شیخ الشیوخ خلوت خانه لی مع الله وقت مدرس مدرسه
انا اعلمکم بالله تع علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات میفرماید

لا يدخل ملكوت السموات من ملأ بطنه هر که شکم خود را
پر کند روح او از مطالعهٔ ملکوت محروم شود وعن نبینا وعیسی
صلوات الله علیهما اجیعوا اکبادکم لعل قلوبکم تری ربکم
خواجه جهان رسالت مصطفی واعجوبه فطرت عیسی علیه ام
سرمه روشنای دیده دل در جوع نشان داده اند مطبخ جگر
را از طعام خالی داریت بگرسنگی او را بکار کنیت تا دل را زحمت
ندهد و نور بصیرت را حجاب نشود بامید آنکه دیده دل شما بشهود
معبود مشرف شود

نظم

برد رشته گدای نان خواهد	باز عاشق غذاء جان خواهد
خواجه تو قناعت تو بس است	صبر و همت بضاعت تو بس است
صوفیا درد دید وعید کنند	عنکبوتان مگس قدید کنند
ما که از دست عشق توت خوریم	کی نمک سود عنکبوت خوریم

وایاکم وفضول النظر فانه یبذر الهوا ویولد
الغفلة حذر کنیت از فضول نظر که او تخم بای نفسانی در زمین
دل اندازد و غفلت نتیجه دهد

نظم

هر کجا که نظر نه بود عقیله نبود

در خانه دل عقیلها از نظر است

غض بصر سبب فتح بصیرت است مردم دیده را از پریشان روی

منع کردن سبب جمعیت باطن است روزی از بصری و از زرعات

هفت کاروان بیامدند مر یهود بنی قریظه و نضیر را از انواع

کرباس و بز و طیب و جواهر و سایر امتعه رسول علیه السلام

فرمود اگر این اموال مارا بودی سبب قوت مؤمنان شدی و

استعداد غزات و اسباب جهاد هم از و حاصل آمدی حق تعالی

این آیت فرستاد ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا

منهم ای محمد بچشم رغبت و استحسان بانچه تمتع دادیم یک

چند روز مر اصناف کفره و فسقه نظر مکن نظم

خرسند شو بملکت خرسندی از وجود

خاسر شمار خسرو طاغی شمر طغان

خرد را درم خرید رضای خدای کن

دامن از این خدای فروشان فرو فشان

وَاِيَّاكُمْ وَاسْتِشْعَارَ الطَّمَعِ فَاِنَّهُ يُشْرِبُ الْقُلُوبَ
شِدَّةَ الْحِرْصِ وَيَخْتِمُ عَلَى الْقُلُوبِ بِطَابِعِ حُبِّ
الدُّنْيَا وَهُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَسَبَبُ اِحْبَاطِ
كُلِّ حَسَنَةٍ الاستشعار در دل گرفتن الاشراب در خورانيدن
و دور باشيت از اضمار طمع بخلق و دل در غير بستن كه طمع شدت
حرص را در دل در خوراند و بمهر مهر دنيا مهر خدا از بر
دل زهد و محبت دنيا مفتاح اقفال سيآت و سبب ابطال حسنات
است بهتر عالم صلعم ميفرمايد استعيذوا بالله من طمع يهدي
الى طبع بخداى عز و جل اند خسيست از طمعى كه مؤدى شود بشين
و عيب و آب روى را بر خاك ريزد و عزت بخوارى بدل شود و اگر
طمع بوفا رسد بار منت تحمل بايد كرد نظم
لَاخَيْرَ فِي طَمَعٍ يَهْدِي اِلَى طَبَعٍ وَغُفَّةٌ مِنْ قَوَامِ الْعَيْشِ تَكْفِينِي
و گفته اند كه اگر كسى به بيمارى درماند كه اميد صحت نباشد يا
بفراقى كه وصال بر زيارت خيال مقصور شود يا بغربتى كه نه اميد
باز آمدن بود و نه اسباب مقام مهيا آسانتر از تنگدستى كه حاجت

انتد بسوال   نظم

در آفتاب حوادث بسوزم او لیتی

بهر سایه بود بر سرم سپاس همایی

روی ان جاریة من الاعراب نظرت الی کف ابیها فقالت هذه کف

ای خشنها ضرب مسحات ونقل بالزنبیل دختری از اعراب در کف

دست پدر خود نظر کرد دید از بسیاری عمل درشت شده

از سر شفقت این گفت   بیت

هذه کف ای خشنها   ضرب مسحات ونقل بالزنبیل

این کف دست پدر منست که درشت کرده او را بیل زدن و زنبیل

بر کشیدن پدر او گفت   شعر

وبنیه لا تستنکری خشن یدی   لیس من یکسب مالا بالذلیل

انما الذلة ان تلقی الفتی   ساحب الذیل الی بیت البخیل

وی کلمه تعجب و تندم است انکار مکن خشونت دست مرا و مرا

باین عیب مکن از عمل انکس که بکد یمین و عرق جبین مال کسب کند

ذلیل و مهین نیست اما هوان و مذلت و صغار و حقارت آنست

که یکی دامن گلستان بدین خیل رود بطمع دست در دهان اژدها کردن
و برای قوت زهر برآوردن و از دهان شیر گرسنه لقمه ربودن
بر کریم آسانتر از سوال از لئیم از عقود جواهر انفاس علی ابن
ابی طالب است رضی الله عنه اَلذُّلُّ مَعَ الطَّمَعِ مَذَلَّةٌ لازمه طمع است

نظم

هر که دارد طمع بمال کسان   تنش در رنج و جانش در جزع است
تا توانی طمع مکن زیرا که   هر چه خواری است جمله در طمع است

حسن بصری رحمه الله در مسجد حرام در آمد جوانی را دید از اولاد
علی رضی الله عنه کلمات میکرد بر سر جمعی و به بیان شافی علت
غفلت را از مستمعان زایل میکرد حسن از و سوال میکرد فساد
دین از چیست و صلاح دین در چه گفت فساد از طمع و صلاح
از ورع عزت دو جهان در این دو خصلت است تعفف و تورع تعفف
فرع توکل است و تورع نتیجه تیقّظ اعتماد بر کرم حق کن تا
آزاد زیی علو همت سیرت شکستگان حضرت است

نظم

بدین صفت که دلم نرد عشق می بازد   عجب نباشد اگر خویشتن در اندازد

عجب تر آنکه ندارد بهای یک شبه قوت — ملوک وار نشسته هر دو کون ببازد

هر که عالی همت است بچشم اعجاب در ما سوی الله نظر نکند

نظم

بغداد خلیفه را و ری سلطان را — تسبیح فرشته را صفاهان را

دوزخ بد را بهشت مر نیکان را — جانان ما را و جان ما جانان را

معشوق

دنیا و طول و عرض او نسبت بفضای خوش هوای سینه با کشاد

کشاده فراخ

ایشان میدانی تنک است بلکه قفصی آهنین است خلاص میجویند

نظم

روزی که بشکنم در زندان روزکار — بیرون جهم ز کلبهٔ احزان روزکار

زنند

چو از این مضیق رخت بر کیرند — خیمه بر سر چشمهٔ سلسبیل و رحیق

قال الله تعالی ان المتقین فی جنات و عیون والحمد لله رب العالمین

الحدیث الخامس والعشرون

عن عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت
رسول الله صلعم یقول انما هو خیر یرجی او شر
یتقی او باطل عرف فاجتنب او حق تیقن فطلب
او آخرة اظل اقبالها فنسعی لها او دنیا ازق

نفادها فاعرض عنها وكيف يعمل للآخرة من
لا ينقطع عن الدنيا رغبته ولا ينقضي منها
شهوته ان العجب كل العجب لمن صدق بدار البقاء
وهو يسعى لدار الفناء وعرف ان رضاء الله في
طاعته وهو يسعى في مخالفته مبلغ اين كلام بليغ
وناقل اين فصول فصيح كه در سلاست رشك آب زلال بود ودر
لطايف غيرت باد شمال است هر كلمه از وى گهريست مملو از لآلى
درر عبد الله ابن عمر است رضي الله عنهما ودر غره جوانى و
قدرت بر كامرانى از متابعت شهوات شيطان وموافقت لذات
نفسانى اجتناب نمود بدنيا وتمتعات او التفات نكرد چنانكه
در حق پدرش گفته اند فتحت له الدنيا في محافلها فمص منها
مصا وقمص منها قمصا وجانب غمرتها وخاض ضحضاحها وما
ابتلت قدماه دنيا غرور پستان خود را براى او پر شير كرد
وانگاه از وى چشيد ومزه نديد بلكه تلخ دانست كه دايه بد
مهر است روى از وى بگردانيد خويشتن را از غرقاب دنيا نگاه

داشت بر کنار این دریای مردم خوار چنان گذشت که قدمش تر نشد
و من اشبه اباه فما ظلم گفت از خواجه کاینات و خلاصه مکونات
و بهتر و مهتر موجودات علیه ام شنیدم که فرمود إنما هو
خیر یرجی او شر یتقی او باطل عرف فاجتنب
او حق تیقن فطلب او آخرة اظل اقبالها
فسعی لها او دنیا ازف نفادها فاعرض
عنها ابتدا بکلمه حصر و تاکید کرد بدرستی که امر شان
منحصر است درین شش چیز آن کار که بکار می آید و آن شغل که
طالبان رضای مولی بآن مشغولند و همه ارباب کرم بآن مصروفست
از این شش بیرون نیست خیریست که امید داشتن بسعادتست
متوقع طریق وصول بآن خیر و نیل آن سعادت را سلوک کردن
واجب یا شریست که خویشتن ازو نگاه داشتن و در تصون و تورع
از آن شر کوشیدن لازم یا باطلی است که حقیقت او یقین است
و طلب او ذریعه ترقی بدرجات و آخرتیست که سایه او بر اهل
دنیا افکنده است و رسیدن او نزدیک آمده و امارات و علامات

که بطلان او ظاهر و بین است
اجتناب از وی شرط نجات است

۹

اشراط او ظاهر شد است استعداد استقبال او میباید کرد
و دنیا نیست که پای در رکاب رحلت آورده است و فنا و نفاد
او نزدیک رسید و روز او بآخر آمد دل از و میباید بر کندن
و پیوند محبت او را قطع کردن و اشتغال بغیر این خصال تضییع
زندگانی و محض نادانیست و سبب پشیمانی و تفویت استعداد
و ترک صواب و سداد وَكَيْفَ يَعْمَلُ لِلْآخِرَةِ مَنْ لَا يَنْقَطِعُ
عَنِ الدُّنْيَا رَغْبَتُهُ وَلَا يَنْقَضِي مِنْهَا شَهْوَتُهُ
و چگونه کار برای آن جهان کند آنکس که منقطع نشده است از
دنیا رغبت او و پای دنیا از دل او رخت برنگرفته است نظم

یاد و قبله در رخ توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

تا روی دل از دنیا بکلی نگردانی توجه بآخرت مسلم نشود نظم

دنیا بد فریشته تا نکنی
سد زده در و صورت از دیوار

إِنَّ الْعَجَبَ كُلَّ الْعَجَبِ لِمَنْ صَدَّقَ بِدَارِ الْبَقَاءِ وَهُوَ
يَسْعَى لِدَارِ الْفَنَاءِ بدرستی که عجب است شامل بر جمیع انواع

عجب را رد و را از معبود و معروف سر انکس را که تصدیق کرده است

که حق تعالی برای اهل ایمان و طاعت دار کرامت آفریده است و

خلد برین آراسته که زوال و فنا گرد ساحت او نگردد در جوار

رحمت و بر جوی بار فضل مقام امین متعلق صدق مساکن طیبه

جنات نعیم باد او راحت باش و ابرار و شادی بار شراب طهور

کاسات او مال الامال مع غذا و لقاء معبود و او سعی برای دار فنا

کند و کار دار بقا را ابطال کرد و در انتظام احوال دنیا کوشد و

از تحصیل ملک ابد غفلت ورزد و عرف ان رضا الله فی

طاعته و هو یسعی فی مخالفته و دانسته است

که رضا حق تعالی در طاعت و عبادت تست و او گرد معصیت میگردد

و فرمان خدای عز و جل خلاف میکند این معاملت با ایمان

با آخرت و دولت معرفت در غایت استبعاد ست اگر صدق رفیق

تصدیق بود و یقین قرین معرفت چنین نکند شعر

اذا رضی الهزبر بقوت کلب — فلیس الفرق الا بالاسامی

اگر شیر بقوت سگی قانع شود میان شیر و سگ هیچ فرق نماند

جو بنام اگر آشنا همان معاملت کند که بیگانه میکند پس فرق
در میان چه باشد **نظم**
ای اندرین خاکدان ظلمانی نام بس کرده از مسلمانی
ایمان سرمایه سعادت است و سود او عمل صالح هر که طالب
سود نیست از مایه خرج میکند زود بود که مفلس شود ایمان
جمال است و طاعت وفا عهد **بیت**
اگر وفا با جمال یار بکنی حلقه در گوش روزگار کنی
حق تعالی کلمه طیبه را شجره طیب تشبه فرموده است تشبیه
فرموده است اصل او اعتقاد جنان فرع او اقرار اللسان ثمره
او اعمال ارکان و اوراق او اخلاق حسنه درختی که بر ندهد و برگی
ندارد که کسی در سایه او بیاساید باغبان او را در میدان نماند
نعوذ بالله من الخذلان بر کار باش **مصراع**
تا سبزی بهشت را بهار از تو برند ان الذین آمنوا و عملوا
الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها
لا یبغون عنها حولا وصلی الله علی محمد و آله اجمعین

الحديث السادس والعشرون

عن ابي ايوب الانصاري رضي الله عنه قال
سمعت رسول الله صلعم يقول حلّوا انفسكم
بالطاعة والبسوها قناع المخافة واجعلوا
آخرتكم لانفسكم وسعيكم لمستقركم
واعلموا انكم عن قليل راحلون والى الله
صايرون ولا يغني عنكم هناك الا صالح
عمل قدمتموه او حسن ثواب حزتموه لكم
انكم انما تقدمون على ما قدمتم وتجازون
على ما اسلفتم فلا تخدعنكم زخارف دنيا
دنية عن مراتب جنات علية فكان قد
كشف الغطاء وارتفع الارتياب ولاقى كل
امرئ مستقره وعرف مثواه ومنقلبه

ابو ايوب انصاري رضي الله عنه كه بفضل باري تعالى وتقدس
بخلعت الانصار شعاري مشرف شد بود وبمنصب عالي

مرتبه

الانصار لشکرشی وعیبتی رسید و در نصرت دین حق و اعلاء
کلمهٔ صدق اقتحام معارک و مهالک کرده و در سلوک مسالک
نجات باقصی الغایات کوشیده و در تدبیر تقدیر نام او را در صحیفه
مکرمه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
نوشته نام او خالد بود نسبت او خالد بن زید بن کلیب بن
ثعلبه مهتر عالم علیه السلام چون بمدینه رسید هر کسی بقدر
وسع خانه خود را آراستند و چشم نهادند که تا دولت
نزول قدم مبارک رسول صلعم منزل کرا بود و این همای اقبال
سایه بر که افکند ابو ایوب بحجره مختصر داشت خود را استحقاق
این سعادة نمی دید رواة ثقات نقل کرده اند که اشارت چنین
شد که زمام بناقه ده و اختیار خود را بگذار ناقه بیامد
تا بحجرهٔ ابو ایوب و در زانو خم داد نه حجت و نه راه برو نه هیچ
دلیل و نه حاجت

مصراع

ناگاه بخانهٔ عنکبوت آمد همای   بعد از رسول علیه السلام
بالشکر اسلام بروم رفت بجهاد و رنجور شد و وصیت کرد که چون

من بیرم آن زمان که در مقابله اعداء دین صف بر کشید کالبد

مرا در زیر اقدام غزات اندازیت تا بی شبه مجاهدان شوم باشد

که از خاک راه والمجاهدون فی سبیل الله برایم این ثابت قدم عالی

قدر میگوید که از خواجه ولایت رسالت محمد رسول الله علیه

السلام شنیدم که فرمود بلفظ جمع و وصیت کرد عامه مومنانرا

بر مواظبت بر طاعت و تمسک باذیال تقوی و توجه بکار آخرت

واشتغال باستعداد معاد وعلم بسرعت رحلت از دار فنا

بدار بقا و رجوع بحضرت عزت در روز جزاء و منفعت عمل صالح

در بازار قیامت واحتراز و توقی از غرور دنیا و موجبات ندامت

و تنبیه فرمود که هم الیوم سبیل محشر دمد و حجب واستار

مرتفع شود و هر کسی بمنزل خود نزول کند فریق فی الجنة وفریق

فی السعیر خلاص معنی حدیث بر سبیل اجمال این بود اما بطریق

تفصیل حلوا انفسکم بالطاعة بیارایید تنهاء

خود را بحلیة طاعة والبسوها قناع المخافة

و بپوشانید شان لباس خوف و خشیت اگرچه تحلیه بطاعت و

لباس خوف وخشیت بنزد اصحاب ظاهر از باب مجاز است
اما بنزد اهل معنی حقیقت است هیچ پیرایه زیباتر از طاعت
نیست وهیچ لباس شامل تر از خوف وخشیت نیست شعر
إِذَا الْمَرْءُ لَمْ یُدْنَسْ مِنَ اللُّؤْمِ عِرْضُهُ فَکُلُّ رِدَاءٍ یَرْتَدِیهِ جَمِیلُ
چون جان از دین قوی کردی تن از خدمت مزین کن که اسب
غازی آن بهتر که با برگستوانی بینی از درر لفظ علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه لَا لِبَاسَ أَجْمَلُ مِنَ السَّلَامَةِ وگفته ان السلامة
للانسان اصفی شربة یَلْحَسُهَا واصفی حلّة یلبسها سلامت او نخی
از معصیت صافی تر شرابیست که آدمی نوشد ووافی تر لباسی
که بپوشد قال رسول الله صلعم رَأْسُ الْحِکْمَةِ مَخَافَةُ اللهِ سر حکمت
منع نفس است از شهوات وزجر از وقوف در مواقف تهمت
ومواضع ریبت وتحمیل اثقال تکالیف شرع بر نفس وجهد
بردوام در فتور وقصور واصل این معانی خوف ربانی است
قال ابو القاسم الحکیم رحمه الله مَنْ خَافَ مِنْ شَیْءٍ هَرَبَ مِنْهُ
وَمَنْ خَافَ اللهَ هَرَبَ إِلَیْهِ هر که از چیزی ترسد از و گریزد وهر که

از خدای ترسد در و کریزد واجعلوا آخرتکم لانفسکم

وسعیکم لمستقرکم و کاری که شما را بقیامت سود دارد

کار خود آنرا داریت و کوشش برای دار القرار کنیت اکثر اشتغال

دنیا برای دیکران رنج بر تن و جان نهادنست و برای انتظام

امور غیر از مهمات خویش باز ماندن تضیع زندکانی بنادانی

واعلموا انکم عن قلیل راحلون والی الله صایرون

ای عن زمان قلیل و بلانیت هرانینه که شما بزودی از دار

ابتلا بدار جزا رحلت کنند کان باشیت و بحضرت خالق ارض

وسماء بازکردندکان ایزد و روز حیات را غنیمت داریت و

درین فرصت سعادة ابدی کسب کنید و عمر اندک را بر نا کریز

قسمت کنیت

نظم

عمر در ناکریز تفرقه کن — تا از و چند قسمت آز رسد

ولا یغنی عنکم هنالک الا صالح عمل قدمتموه

او حسن ثواب حزتموه لکم و در آن موقف هیچ

منفعت نکند شما را مکر عمل صالح که تقدیم کرده باشیت یا

جزای نیکو که اسباب آنرا فراهم آورده باشیت برای خود یعنی
ثواب جزیل که ثمرهٔ سعی جمیل است شیخ المحرم ابو بکر کتانی
رحمة الله علیه گفت شیخ مدینة الاسلام جنید را رحمه
الله بعد از رحلت او بخواب دیدم سوال کردم ما فعل الله
بک معبود در حق تو چه فرمود گفت طاحت الاشارات
وذهبت العبارات وما حصلنا الا الرکعتین کنا نصلیها
فی اللیل آن اشارات وعبارات وتحسین الفاظ وحروف
بینمایی وسخن پروری وزبان آوری همه رفت وناچیزی شد
وازان هیچ حاصل نیامد محصول ماد ورکعت نماز است
که در شب گزاردیم

نظم

پا زنامه گزین که برگذرد   این همه پا زنامه روزی چند

انکم انما تقدمون علی ما قدمتم وتجازون
علی ما اسلفتم بدرستی که شما فرود آیید بر عملی که تقدیم
کرده اید وجزا داده شوید برآنچه بیش فرستاده اید و
لتنظر نفس ما قدمت لغد بنگرد هر نفسی که چه تقدیم

کردن است برای فردا جه بضاعت بیش فرستاده است

که رنج وراحت او از بضاعت او خواهد بود مثل بازرگانی

متاع تازیانه داشت در راه قطاع طریق قطع کردند

و بار او کشادند یا زیانه دیدند و به تازیانه او او را عذاب

میکردند تقدیم معصیت بقیامت تازیانه در دست زبانیه

نهادنست نظم

در تیر نکه کرد عقاب پر خویشتن برو دید

کفتا زکه نالیم هم از ماست که بر ماست

فلا یخدعنکم زخارف دنیا دنیة عن مراتب

جنات علیة بس مغرور بیدا شمار آرایش ها دنیا فرومایه

از درجات بساتین بلند قدر با رفیع مکان با بلند بنیان

بدنیا که دار غرور است چنان مغرور مشویت که در طلب

حور و قصور تقصیر را مجال مدهید غبنی فاحش بود و خسرانی

عظیم نعیم مقیم را بخاک تودهٔ ظلمانی عوض کردن عین

نادانیست نظم

بنگر که چیست خود فلک وطول وعرض او

دودیست تیره بسته معلق ورای خاک

شهباز گوهری چکنی قبهای دود

سیمرغ پیکری چکنی تودهای خاک

فَكَانْ قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ وَارْتَفَعَ الْاِرْتِيَابُ

وَلَاحَ فِي كُلِّ اَمْرٍ مُسْتَقَرُّهُ وَعُرِفَ مَثْوَاهُ وَمُنْقَلَبُهُ

میعاد معاد ومیقات حشر اموات چنان نزدیک است گوئی

حجب واستار از پیش کار برخاست وشک وارتیاب مرتفع شد

ومغیبات ومخفیات محسوس مشاهد گشت وهر کس بمستقر

ومنزل خود رسیدند ونیک وبد بماوی خود نزول کردند و

ماوی ومسکن خود را دانستند اعلام وانذار از روز قیامت

واخبار از انزاع واهوال محشر لطف است تا عاقل مستعد باشد

ودر اسباب نجات غفلت نکند وساخته کار باشد تا فردا انگشت

ندامت نگزد ویا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله نگوید و

مصداق این حدیث که قرة العین صدیقان ونور دیده روشن

د لانست از كلام قديم و كتاب كريم و صحيفه مجيد و منشور سعادت
اين آيت است اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب و لهو و صلى
الله على محمد و آله اجمعين الطيبين الطاهرين هـ

الحديث السابع والعشرون

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم في خطبة خطبها
لا تكونوا ممن اختدعته العاجلة وغرته
الامنية واستهوته البدعة فركن الى
دار سريعة الزوال وشيكة الانتقال انه
لم يبق من دنياكم هذه في جنب ما مضى الا
كاناخة راكب او صرة حالب فعلام تعرجون
وماذا تنتظرون فكانكم والله بما قد اصبحتم
فيه من الدنيا كان لم يكن وما تصيرون اليه
من الآخرة كان لم يزل فخذوا الاهبة لازوف
النقلة واعدوا الزاد لقرب الرحلة واعلموا

/121

ان کل امری علی ما قدم قادم علی ما خلف

نادم معتلکن سلح سیادت ابو هریرة رضی الله عنه گفت

صدر صفه رسالت خواجه کاینات محمد مصطفی علیه السلام

باعذب عبارات واملح نکات بفنون مواعظ وصنوف

زواجر مقتبسان انوار از مهاجر وانصار رضوان الله

علیهم اجمعین از سکون بدار غرور نهی فرمود ومعایب

ونقایص دنیا بیان کرد وفساد اعتماد برو باز نمود ولا

تکونوا ممن اختدعته العاجلة وغرته

الامنیة خدعه واختدعه بمعنی ضمیر عاید بلفظ

من است مباشید از آنانکه فریفتشان دنیا تا از عواقب

اندیشه نکردند و بکسر ظاهرا او درافتادند واز قبح

باطن او بی خبر بودند وآرزوهاشان غرور داد وآمال و

امانی این جهان فانی از مهمات آخرت ایشانرا مشغول کرد

واستهوته البلغة و بدعتشان سرگشته کرد

ودر اودیه ضلالت انداخت عمر عزیز را در خوارک معصیت

گذرانیدند و بعلو معارج متابعت سنت و سمو مدارج متابعت

شریعت رغبت ننمودند فرکن الی دار سریعة

الزوال و شریکة الانتقال بس میل کردند و دل

نهادند بدنیا که بشتاب سوی زوال میرود و انتقال و

انقلاب او زمان بزمانست و انتظام امور او چون ابر تابستان

کم بقاست و بر وفای او کیسه نتوان دوخت شعر

کذلک اللیالی واحداثها یجددن للمرء حالا فحالا

جفا از آن مورم نوایی ندارد بد و نیک عالم بقایی ندارد

بدین ماه زرینش بر خیمه منگر که در اندرون بوریایی ندارد

انه لم یبق من دنیاهذه فی جنب ما مضی الا

کاناخة راکب او صرة حالب بدرستی که کار اینست

و بتحقیق چنین است و درین قضیه هیچ شبهه نیست

که باقی نمانده است ازین دنیا شما و درین اضافت تحقیر است

و درین اشارت تحقیر ازین دنیا که شیفته او بیت و مقصود

و متمنا و مطلوب و مبتغاء شماست و غایت همت و قصارای

نهمت شماست نمانده است بنسبت ایام گذشته مگر همان
مقدار که اشتر سواری را بخوابانید تا برو نشیند و روی براه آمد
یا شیر دوشنده پستان اشتر را بفشارد زمانی تا شیر جمع آید الدُّنْیا
قَلِیلٌ وَلَمْ یَبْقَ مِنَ الْقَلِیلِ اِلَّا الْقَلِیلُ دنیا اندک است و درین
اندک اندکی بیش نمانده است و درین فرصت اندک کار ملک اید
میباید ساخت مردانه در کار آییت و به لعل و عسی روزگار
مگذاریت

نظم

منزل دور است و روز بیگاه ای دل ره رو مکن انتظار همراهی
واوقات را بر مهمات توزیع کنیت فَعَلَامَ تُعَرِّجُوْنَ
وَمَاذَا تَنْتَظِرُوْنَ ماء استفهامیه است بدخول حرف
جر الف او ساقط شد لقوله تعالی عَمَّ یَتَسَاءَلُوْنَ وَفِیْمَ اَنْتَ مِنْ
ذِکْرَاهَا اَلتَّعَرِیْجُ الْاِقَامَةُ برچه درنگ میکنیت و چه را
انتظاری داریت این کران جانی از چیست و این غفلت از
کجاست

نظم

بشتاب که راحت از جهان رفت آهسته مران که کاروان رفت

فكأنكم والله بما قد أصبحتم فيه من الدنيا
كأن لم يكن وما تصيرون إليه من الآخرة
كأن لم يزل أي كأنه لم يكن وكأنه لم يزل پس همه اکنون بود

که چنان شویت والله در کار دنیا که امروز مطرح نظر و
مسرح همت شماست گویی هرگز نبوده است كأن لم تغن
بالأمس چون از دنیا بکلی درگذریت چنان او را بکلی در رویت گویی
هرگز شما را بر وی گذر نبوده است وآنچه باز گردیت با او از آخرت
گویی همیشه مقام و مسکن شما بوده است که دنیا دار غربت
وطن اصلی شما آن عالم است كن في الدنيا كأنك غريب
أو عابر سبيل

نظم

بر آستان غنا دل منه که جای دگر
برای نزهت تو برکشیده اند قصور

فخذوا الأهبة لأزوف النقلة وأعدوا الزاد
لقرب الرحلة الأهبة العدة والأزوف القرب والنقلة
اسم من الانتقال پس آماده کنید برای قرب انتقال و زاد

مهیا داریت برای سرعت ارتحال وقت انتقال نزدیکی
است و معلوم نی که کی آید هنگام رحلت تنگ در آمده است
معین نی که چه وقت برد چون مرکب بدر خانه آرند زمانی
زمان ندهند لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ و
سفر دراز است و بی استعداد در راه آمدن در هلاک خویش
کوشیدنست و درین راه همراه مسامحت نخواهد کرد و
اَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَی چگونه خردمند ناساخته بنشیند
و کار امروز را حواله بفردا کند زینهار تا در ساختن توشهٔ
آخرت تأخیر روا نداری که راه مخوفست و رفیقان ناموافق
و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ
خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَی وَاعْلَمُوا اَنَّ کُلَّ امْرِئٍ عَلَی
مَا قَدَّمَ قَادِمٌ وَعَلَی مَا خَلَّفَ نَادِمٌ و بدانید که هر
کس بر آنچه بیش فرستاد رسیده است و فواید منافع آنچه
را تقدیم کرده است و در خزانهٔ کرم حق تعالی و تقدس
ذخیره نهاده بیند و بر آنچه در دنیا گذاشته است متحسر

ومتأسف خواهد و به تقصیر در انفاق در سبیل خیر و تأخیر
در ادخار حسنات متوجع و متألم و ندامت بعد از فوت فرصت
فایده نکند و تدارک و تلافی بعد از انقضاء زمان مهلت دست
ندهد تأمل و تأنی پسندیده است لیکن در کار آخرت محمود
نیست تعجیل و مسارعت پیش از فوت وقت کار عاقلان
عاقبت اندیش است و کار خود بدست دیگران گذاشتن
از رکاکت رای و سخافت عقل است نظم

مکن تکیه بر یار در هیچ کار — کزان کارت آزار باید گرفت
بیاری اگر حاجت آید ترا — هم از خویشتن یار باید گرفت
بپای کسان خار باید سپرد — بدست کسان مار باید گرفت

تو از برای خود از مکسوب خود چیزی بقیامت نمی فرستی
وارث تو کی برای تو چیزی دهد و بر غیر اعتماد مکن نظم

زآن پیش که میر مرد کار ز دست کند
ی ده بروان مرده و زنده خویش

وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول

رب لولا اخرتني الى اجل قريب فاصدق واكن من الصالحين

الحديث الثامن والعشرون

عن ابن عباس رضى الله عنهما قال سمعت
رسول الله صلعم يقول ايها الناس بسيط
الامل متقدم لحلول الاجل والمعاد مضمار
العمل فمغتبط بما احتقب غانم ومبتئس بما فاته
من العمل نادم ايها الناس ان الطمع فقر والياس
غنى والقناعة راحة والعزلة عبادة والعمل
كنز والدنيا معدن والله ما يسوى ما مضى من
دنياكم هذه باهداب بردى هذا وما بقى
منها اشبه بما مضى من الماء بالماء وكل الى
نفاد وشيك وزوال قريب فبادروا وانتم
فى مهل الانفاس وجدة الاحلاس قبل ان تؤخذوا
بالكظم ولا يغنى الندام مستخرج لطايف تنزيل
مستكشف غوامض تاويل عبد الله بن عباس رضى الله عنهما

گفت شنیدم از سید المرسلین صلعم که فرمود وندا کرد از عواقب
امور خبر داد وبیان کرد که راحت دنیا و آخرت در سبکباریست
ونجات در نیکوکاری و تحریض کرد بر مسارعت در طاعت
پیش ازانکه سرمایه از دست رود وندامت سود ندارد نظم

قدم در نه که چون رفته رسیدی   همان انکار کین ره را ندیدی

نَصَحَ الزَّمَانُ لَنَا وَنَادَى مُعْلِنًا   بِعُيُوبِهِ لَوْ اَنَّ مُسْتَمِعًا يَعِي

ایها الناس ای گروه خردمندان بَسِیطُ الْاَمَلِ
مُتَقَلِّمٌ لِحُلُولِ الْاَجَلِ وَالْمَعَادُ مِضْمَارُ الْعَمَلِ

بسیط نعیل بمعنی مفعول والمعاد المصیر ای الدار الآخرة
طویل الامل پیش رونده نیز واجل است بدرازی امل عمر دراز
نشود اجل مقدر را باز ندارد آخرت سرای بازگشت خلق
میدان عمل است سابقان قصب سبق بربایند والسابقون
السابقون آن کرم روان که در دنیا در خیرات سبقت کردند
در دار آخرت بدرجات سابق باشند هر که مطیه نفس را
بریاضت رام و خوش لگام کرده برد در آن میدان گوی سعادت

125

ربا ید سبق المفرد ون بهتر عالم صلعم فرمود یکا یکان پیش
افتادند سوال کردند من المفرد ون قال المستهترون بذکر
الله تعالی فرمود آن زنگ دلان که شیفتهٔ ذکر خداوند
لاشهٔ دیرد زآن جولان کان فرو ماند **نظم**
لاشهٔ ما وایسین اهل روش بود گرچه بسی در رهش دو اسبه دود
فمغتبط بما احتقب غانم ومبتئس بما فاته من
العمل نادم الاغتباط شاد شدن احتقبه ای جمعه الابتیاس
اندوهگین شدن اهل محشر دو فریق باشند فریقی شادمان
بانچ جمع کردند از اسباب نجات و اعمال صالح مسرور بغنایم
ورنج براحت بدل شده مجاهده وسیلت مشاهده گشته رنج
ذریعهٔ وصول بریاض قدس شده وجوه یومئذ ناعمة
لسعیها راضیة عطاء سلمی رحمه الله از سالکان بود بعد
از فوت او عزیزی او را بخواب دید پرسید لقد کنت طویل
الحزن فما فعل الله بک گرد دنیا همیشه دل را خانه غم کرده
وسینه را خزینه اندوه ساخته خداوند تعالی با توجه کرد

گفت آن اندوه دایم سبب راحت ابد و نعیم خلد شد بیننده

گفت مرا خبر ده که ترا بکدام منزل فرود آوردند قرنا و

رفقا تو کیانند گفت مع الذین انعم الله علیهم من النبیین

والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک

رفیقا

نظم

ما را همه امید به بخشایش حق بود المنة لله که بمقصود رسیدیم

فریقی دیگر بر غم و اندوه و پشیمان از کسل در عمل و تحسر بر

فوت فرصت انگشت ندامت گزند و از سر درد یا حسرتی

علی ما فرطت فی جنب الله گویند هر که بناء کار خود بر قاعدهٔ

شهوت نهد و هوا پرستی پیشه کند عاقبت کار او جز حسرت

و ندامت و ملامت و غرامت نباشد

شعر

مَنْ یَزْرَعِ الشَّرَّ یَحْصُدْ فِی عَواقِبِهِ نَدامَةً وَلِحَصْدِ الزَّرْعِ اِبّانُ

در آب روی نهنگ باید بودن بر کوه روی پلنگ باید بودن

مردانه و مرد رنگ باید بودن وَرْ نی بهزار ننگ باید بودن

ایها النّاس ان الطمع فقرٌ والیأس غنیٌ

ای جنس انس طمع بخلق فقر و فاقه است و نومیدی از آنچه در
دست دیگران توانگری است نظم
من یسئل الناس یحرموه وسایل الله لا یخیب
آرزوهای خویش را شکنی به زمین تا که بشکنند به پشت
خاک دیوار خویش لیسی به که از پالوده کسان انگشت
والقناعة راحة قناعت راحت دل و تن است هر کس
از علماء در قناعت اصلی گفتند اما این لفظ جامع است نظم
آنچه داری در بند مدار وآنچه نداری در بند آن مدار
والعزلة عبادة از خلق کرانه گرفتن و در صحبت
خلق بر خود در بستن فتح باب عبادة است لسان الطریق
یحیی بن معاذ رازی رحمه الله میگوید عبادة حرفه است
دست افزار او گرسنگی ورد و کان او خلوت الوحدة جلیس
الصالحین
بیت
دمی با جاشتی لی مع الله در آن دم شادی و غم در نگنجد
والعمل کنز عمل صالح گنج است سرمایه سعادة ابد است

خزینه است مملو از جواهر و درر و لآلی عبادات بدنی و مالی

برد که در ایام لیالی بتوفیق الهی بند صالح ذخیره مینهد

و در ویرانه دل شکسته بسته والدنیا معدن و دنیا کان است

مومن عمل صالح از دنیا استخراج میکند و برای آخرت نگاه

میدارد چنانکه اهل دنیا زر و سیم از کان بیرون میآرند و برای

دنیا نگاه میدارند الدنیا مزرعة الآخرة همین معنی است

نظم

درین خاکدان کار آن جهان ساخته میشود

این دم بشنو که راحت از این دم شود پدید

اینجا طلب که حاجت از اینجا شود روا

برابر

والله ما یسوی ما مضی من دنیاکم هذه

باهداب بردی هذا و ما بقی منها اشبه بما

مضی من الماء بالماء والله که برابر کرده نشود آنچه از

دنیا و تمتعات او گذشت و بسر آمد با ریشها جامه من کار

دنیا از تار ضعیف تر است و سود او با بود برابر نیست

آنچه برد چنان ست گویی هرگز نبود در ایام گذشته رنج

بود و راحت بود نعمت بود و محنت بود این زمان از هر دو
هیچ نشان نماند آنچه باقی است از دنیا مانند گذاشته است و
نظیر رفته از آب با آب مانند تر غم دنیا مخور و دل در راحت او
مبند و از گردش او دل خود رنجه مدار که غم و شادی او گذران
است

نظم

چه باید نازش و نالش ز اقبالی و ادباری
که تا برهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

وَكُلٌّ اِلَى نَفَادٍ وَشِيكٍ وَزَوَالٍ قَرِيبٍ و هرچه از دنیا
است به سوی فنا میشتابد و بزوال نزدیک است با دیگران
وفا نکرده است با هیچ کس عهد بپایان نرسانیده است نظم

دل اندرین پیر زنی عشوه گر دهر مبند   کین عروسیست که در عقد بسی داماد است
هر زمان مهر فلک بر دگری افتد   چه توان گفت که این سفله چنین افتاده است
سه طلاقش ده و ازو هیچ مشکلت   زانکه این گنده پیر شوی کشتست
تَجَرَّدْ مِنَ الدُّنْيَا فَاِنَّكَ اِنَّمَا   سَقَطْتَ اِلَى الدُّنْيَا وَاَنْتَ مُجَرَّدٌ

فَبَادِرُوا وَاَنْتُمْ فِى مَهَلِ الْاَنْفَاسِ وَجِدَّةِ الْاَحْلَاسِ

المهل بفتح الهاء وسكونها المهلة والمراد بمهل الانفاس
مهلة ما بقي من الحيوة الجلة نوشيدن الحلس كساء رقيق يوضع
على ظهر البعير تحت القتب بشتابيت در زمان مهلت انفاس
ونوى بپلاس مجاز است از رونق وطراوت زندکانی این زمان
که بیک نفس از آمد وشد معزول نشده است ولباس عمر خلق
نکشته ودمها شمرده بر جایست وعلم عمر بر پایست در جله
وجهد سستی مکن نیست بیش از شکستکی این دم که میتوانیت
ودرمان خود بلا نیت **شعر**

الا فاغتنم شرخ الشباب فانه ‖ سحابة صيف ليس يرجى دوامها
عمر هست جوانی وصحت ‖ این چنین روز را غنیمت دار

قبل ان تؤخذوا بالكظم ولا يغني الندام بیش
از انکه مخرج انفاس کرفته شود وجان در حلقوم متردد
کردد وآب حسرت از دیده روان شود وخروش وفغان از
دوستان بر آید واز پشیمانی در آن زمان کاری بر نیاید **نظم**

کار اکنون کن که جان شیرین باشد ‖ بیوسته سبو نیابد از آب درست

تمتع بها ما ساعفتك فلا تكن   عليك شجىً في الصدر حين تبين

آن زنان دلان كه اين مواعظ شافيه را بگوش دل شنيدند و در راه
طلب از سر صدق پوييدند بدرجات عليه رسيدند والسابقون
السابقون اولئك المقربون في جنات النعيم وصلى الله على محمد
وآله اجمعين

الحديث التاسع والعشرون

عن عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما قال سمعت
رسول الله صلعم يقول يكون امتي في الدنيا على
ثلاثة اطباق اما الطبق الاول فلا يرغبون في
جمع المال وادخاره ولا يسعون في اقتنائه و
احتكاره انما رضاهم من الدنيا ما سد جوعة
وستر عورة وغناهم فيها ما بلغ الى الآخرة
فاولئك الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
واما الطبق الثاني فيحبون جمع المال من اطيب
سبيله وصرفه الى احسن وجوهه يصلون

به ارحامهم ويبرون به اخوانهم ويؤاسون
به فقراءهم ولبعض احدهم على الرضو اسهل
عليه من ان يكتسب درهما من غير حله او
ان يضعه في غير وجهه او ان يمنعه من حقه
او ان يكون خازناله الى حين موته فاولئك
الذين ان نوقشوا في الحساب عذبوا وان عفي
عنهم سلموا واما الطبقة الثالث فيحبون جمع
المال مما حل وحرم ومنعه مما افترض او
وجب ان انفقوه انفقوه اسرافا وبدارا وان
امسكوا امسكوه بخلا واحتكارا فاولئك الذين
ملكت الدنيا ازمة قلوبهم حتى اوردتهم
النار بذنوبهم الطبق والطبقة طايفة من الناس و
الطبق ايضا ان العرض الاقتنا اسرمايه كرفتن الاحتكار غله
نكاه داشتن باميد كراني اثمار رضاهم اى مرضيتهم اراد بالمصدر
المفعول له يبرون اكي يحسنون المواساة لسي راهمچوخويش

باب

داشتن در مال خویش من الناقص المهموز الفاء والمواساة
من اللفيف المفروق لغة ضعيفة في المؤاساة الرضخ المجارة
المحماة المناقشة استقصاء في الحساب المبادرة والبدار
با یکدیگر شتافتن ناقل این اخبار سید بشر عبد الله ابن عمر رضی
الله عنهما گفت که شنیدم از سید المرسلین یقول یکون
امتی في الدنیا علی ثلاثة اطباق که فرمود رسول
علیه ام که امت من در کار دنیا سه فریق اند و سه طریق را
سلوک کنند در کتاب مجید هم منقسم سه قسم اند قال الله تعالی
فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات
باذن الله

مصراع

آری نه سنگ و چوب همه لعل و جند لست اما الطبق الاول
فلا يرغبون في جمع المال وادخاره ولا يسعون
في اقتنائه واحتكاره انما رضاهم من الدنيا ما
سد جوعة وستر عورة وغناهم فيها ما بلغ
بهم الى الآخرة اما فریق اول رغبت ننمایند بجمع درم

ودینار وذخیره نهادن برای روز حاجت اعتماد وتوکل
ایشان بر کرم خداوند بود سعی نکنند بسرمایه کرفتن ونکاه
داشتن چیزی را که معاش خلق باو متعلق بود تا کران شود
وسود خود در زیان دیکران خواستن کفته اند اکر فقیر را
هیچ فضیلت نبود این فضیلت بس باشد که او فراخی خواهد
وارزانی وتوانکر تنکی خواهد وکرانی واین محض نادانیست
که به آمد خود را در بد آمد دیکران خواستن خشنودی ایشان
از دنیا ما سد جوعة وستر عورة بود بنانی وخلقانی قانع
بکسرتی وکسوتی راضی بلبی نانی لکندم و یا جو وخرقه کهنه
یا نو غنیمت غنیت وثروت در دنیا آنرا شمرده اند که برساند
ایشانرا به نعیم جنت سرمایه آنرا دانند که بوی کار آخرت
سازند فاولئک الذین لاخوف علیهم ولاهم یحزنون
واین آزادان از علایق این جهان برکران وبر آن جهان از
مخاوف در امان واز موجبات اندوه برکران باشند نظم

کی غم خورد انکه شادمانیش تو بی   یا کی مرد انکه زندکانیش تو بی

130

وَاَمَّا الطبقة الثانی فیحبّون جمع المال من اطیب
سبیله وصرفه الی احسن وجوهه واما طایفه
دوم دوست دارند جمع کردن مال از وجه حلال وصرف در احسن
مصارف وانفاق در بهترین مواضع نظم

یا جامع المال فی الدنیا لوارثه ... هل انت بالمال بعد الموت منتفع
قدّم لنفسك قبل الموت فی مهل ... فانّ حظك بعد الموت منقطع

یَصلون بهٖ ارحامهم ویبرّون به اخوانهم
ویؤاسون به فقراءهم مال خویشها را پیوسته دارند
وحق قرابت فرو نگذارند وبا برادران دینی مبرت واحسان
کنند ودوستان خدای را برند ودر سدخلل ایشان کوشند و
با فقرا ومساکین مواسا کنند واز عطاء خود شکسته حالانرا
محروم نکنند سبیل خیر را معمور دارند ولبعض احدهم
علی الرضو اسهل علیه من ان یکتسب درهما
من غیر حلّه او ان یضعه فی غیر وجهه او
ان یمنعه من حقه او ان یکون خازنا له الی حین

موتة سنك نقسان بدندان كرفتن سهلتر بود بر يكى از ايشان

ازانكه درمى نه از وجه حلال كسب كنند يا بنا جايكاه نهند

ويا در معصيت صرف كنند ويا حقوق مال را منع كنند ويا بنكاه

دارنده مال باشند تا دم آخر فاولئك الذين ان نوقشوا

في الحساب عذبوا وان عفي عنهم سلموا اين جوان

مردان اكر در حساب با ايشان در مناقشت رود درمانند وبعذاب

كرفتار شوند واكر عفو فرمايد بسلامت جهند نظم

بخور آنچه دارى فزون زيلك | تو كوشيدى بهر ديكر منه
من كان يعلم ان مالك ماله | من بعد موتك لا يحب بقاءكا

في الحديث يقول ابن آدم مالي مالي وليس له من ماله الا ما اكل

فافنى او لبس فابلى او اعطى فاقتنى وما سوى ذلك فهو ذاهب

وتاركه للناس آدمى بطريق افتخار ميكويد مال من مال من

ودرم من ودينار من وباغ وسراى من وعبيد واماى من

بخيال خود را مستظهر ميشمرد وبه بندار خود را توانكر
آرزو

ميداند ونيست مر او را از آنچه امروز در دست اوست مكر لقمه

که خورد وفانی کرد یا جامه که بوشید وبرو بوسید یا نه بوشید
روا بود که دیکری بوشد یا آنچه بخزانه حق تعالی سپرد آنرا
سرمایه غنا ابدی کرد آنچه جز این بسه است اوازو کذارند عات
وبدیکران ماند چون جان از تن مفارقت کنند مال بدیکران
منتقل شود ولاتنس نصیبک من الدنیا نصیب خود را از مکسوب
خود فراموش مکن حق خود را فرو مکذار وَاَمَّا الطَّبَقُ
الثَّالِثُ فَیُحِبُّوْنَ جَمْعَ الْمَالِ مِمَّا حَلَّ وَحَرُمَ وَ
مَنَعَهُ مِمَّا افْتُرِضَ اَوْ وَجَبَ واما طایفه سیوم دوست
دارند جمع مال از حلال وحرام ومنع او از انفاق در آنچه فریضه
بود بر ایشان صرف مال در آن یا واجب فرمان آتوا الزکوة را بیش
فرو نهند بنص قاطع وآت ذا القربی حقه والمساکین وابن
السبیل عمل نکنند اِنْ اَنْفَقُوا اَنْفَقُوهُ اِسْرَافًا وَبِدَارًا
اکر نفقه کنند به طریق اسراف کنند ومبادرت تا حق بمستحق
نرسد بمال وبال کسب کنند از بذل وانفاق مقصود جز ریا و
نفاق نه بود خرج نه وجه کنند وَاِنْ اَمْسَکُوا اَمْسَکُوهُ

بخلا واحتکار را واکر امساک کنند ودست از اعطا درکشند

ببخل درکشند وبقصد تضییق بر خلق در منع واعطا متابعت

هوا کنند فاولئک الذین ملکت الدنیا ازمة

قلوبهم حتی اوردتهم النار بذنوبهم این نا

جوانمردان که لؤم ودنائت طبیعة ایشان شده است وحرص

وبخل استیلا آورده دنیا بر ایشان دست یافته است وزمام

دل ایشان کرفته وسخر ومنقاد خود کرده تا در دوزخ درارد

وبعذاب سپارد

نظم

الکرچه از مالها واز کندم | هم خزانت پر است ومالت مار | هم انبار

بس تفاخر مکن که اندر حشر | کندمت کژدم است ومالت مار

دولت آنرا مدان که دادندت | بیش از انبا جنس استظهار

تا ترا یار دولت نه | در جهان خدای دولت یار

کر ترا از تو باز بستانند | دولت آن دولت است وکار آن کار

زهد را حرفه خود ساز ودست از اشغال دنیا کوتاه کن وعمر را

بر عبادت حق وقف کن تا چه مال توانکری باشی وچه درد سر

خلعم محترم و بی املاک و اسباب آسوده حال قال الله تعالی یا ابن آدم
تفرغ لعبادتی املاء قلبک غنی واسد فقرک از اشتغال
این جهان برای عبادت من فراغت طلب کن تا دلت را خزانه
غنا پر کنم و در مذلت و فاقه را بر تو ببندم تا خوش زیی و باسانی
عمر گذرانی مصداق این مقال از کتاب کریم این آیت است من عمل
صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة
اللهم بصر بصايرنا باسرارك ونور سرايرنا بانوارك
والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله اجمعين

الحديث الثلاثون

عن انس ابن مالك رضي الله عنه قال رسول
الله صلعم ان من ضعف اليقين ان ترضى
الناس بسخط الله وان تحمدهم على رزق
الله وان تذمهم على ما لم يوتك الله ان رزق الله تعالى
لا يجره حرص حريص ولا يرده كراهية
كاره ان الله تعالى بحكمته جعل الروح والفرح

فی الرضا والیقین وجعل الهم والحزن فی
الشک والسخط انک لن تدع شیاء اتقاء
الله تعالی الا اعطاک الله خیرا منه ولن تاتی
شیاء تقربا الی الله تعالی الا اجزل الله لک الثواب
علیه فاجعل همک وسعیک لآخرة لا ینفد
فیها ثواب المرضی عنه ولا ینقطع فیها
عذاب المسخوط علیه سید رسل علیه ام درین خبر
سر توحید و توکل بیان فرمود و ثمرات مرضی رضا بآنچه
از پرده غیب روی نماید و نتایج هنئ تلقی قضا و قدر خوشی
بهر صفت که آید تقریر کرد مبلغ این کلام بلیغ انس بن مالک
است رضی الله عنه بیمن قبول رسول الله عم در طفلی بالغ
شد

مصراع

خردان در شرف بزرگواران جهان   درر الفاظ سید
کاینات را در خزانه دل نگاه میداشت و برای احراز فضیلت
نضّر الله امرأ سمع مقالتی فوعاها وادّاها بی تغییر و نه

تبدیل روایت کرد گفت رسوله ثقلین و نبی الحرمین صلعم
فرمود ان من ضعف الیقین ان ترضی الناس
بسخط الله بحقیقت بی شک و شبهت از ضعف بصیرت
خلق را خشنود کردن بکاری که رضاء خالق در ان نبود سهل
ابن عبدالله تستری رحمه الله میگوید حرام علی قلب ان یشم
رایحة الیقین و فیه سکون الی غیر الله حرامست که بر دلی
که در وی سکون بود با غیر خدا وند رسیدن بوی یقین بمشام او
جون دیده دل تیره و خیره بود کمال و عظمت باری را نشناسد
و نداند که سعادت هر دو جهان در رضاء حق است و خسران
و خذلان در غضب او رضاء و سخط غیر او را اعتبار نیست

نظم

فلیتک تحلو والحیوة مریرة
فلیتک تحلو والحیوة مریرة　　ولیتک ترضی والانام غضاب
ولیت الذی بینی و بینک عامر　　و بینی و بین العالمین خراب
جون آبادست آنچه میان تو و ماست گر عالم سر بسر خرابست رواست
هر کاری که بمعصیت سازی ما آن و بال و نکال است و ان

تحملهم علی رزق الله وان تذمهم علی ما لم یؤتک
الله از کوتاه نظریست اسباب را دیدن واز مسبب غافل بود
ثنا گفتن مردمان را بر روزی که حق می دهد وبنا رسیدن آنچه
تقدیر نرفته است وبنام تو نه نوشته اند از بندگان شکایت
کردن معطی ومانع خداوند است اگر او ندهد که تواند دادن
واگر او بدهد کس نتواند منع کردن لا مانع لما اعطیت ولا
معطی لما منعت فاطمه نیشابوریه از قدماء عارفانست
رحمها الله در معرفت وعلوم حقیقت ودقایق روش
کامل آن زمان او بود رجوع می کردند رجال الله سیر وسلوک
از آن زن می آموختند جوار بیت الله اختیار کرده بود وخانه
او را می روفت وقتی به نزدیک ابو الفیض ذو النون رحمه الله فتوحی
فرستاد ذو النون قبول نکرد وگفت فی قبول الارفاق من النسوان
مذلة ونقصان در قبول فتوح از زنان مذلت ونقصان است
فاطمه گفت لیس فی الدنیا صوفی اخس ممن یری السبب در دنیا
کسی خسیس تر از صوفی نیست که همه سبب بیند بنگر که داد نگر

بدست که فرستاد ان رزق الله تعالی لا یجره حرص
حریص ولا یرده کراهیة کاره روزی که حق تعالی
قسمت کرده است وبنام هر کسی نویشته بحرص حریص بر
آن زدیات نشود وبترک طلب زهاد کم نگردد وبحرص رنج تن
وباردل زیادت شود نه روزی بزهد مشقت وتعب کم شود نه
مقسوم بنا برین ارباب یقین پشت بدیوار امن وفراغت
نهاده اند وروی بعبادت رزاق آورده ان الله تعالی بحکمته
جعل الروح والفرح فی الرضاء والیقین
وجعل الهم والحزن فی الشک والسخط حق تعالی
وتقدس فرح وراحت وسرور وبهجت در رضا دادن بحکم ویقین
داشتن که مقدور کائن است ومقضی واقع نهاده وغم و
اندوه وتفرقه خاطر ووحشت در شک وشبهت ورضا نادادن
بقسمت مرنی تو است فی الحدیث الایمان بالقدر یذهب وحر
الصدر ایمان به انکه خیر وشر تقدیر عالم خبیر است کین را
از سینه دور کند ومن یؤمن بالله یهد قلبه هر که بخداوند

تعالی کرد ولیک خداوند آنچه حق است و صواب بر دل او روشن
کرده اند قال الضحاک یَهْدِ قَلْبَهُ حَتّی یَعْلَمَ اَنَّ مَا اَصَابَهُ لَمْ
یَکُنْ لِیُخْطِیَهُ وَمَا اَخْطَاَهُ وَلَمْ یَکُنْ لِیُصِیبَهُ بقین داند
که آنچه با او رسید نیست بهیچ تدبیر از و دور نکردد و آنچه از و
کذشتنی است هرکز بر او نیاید و عن مجاهد اِنْ اِبْتَلَی صَبَرَ وَاِنْ
اُعْطِیَ شَکَرَ وَاِنْ ظُلِمَ غَفَرَ

نظم

ما صبر کزیدیم و بلام تو در افتاد   بیچاره شکاری خبر کردد ز طپیدن
اکر بمحنت در ماند صبر کند و اکر از خزانه کرم عطایی رسد
بشکر پیش رود و اکر کسی بر و ظلم کند در کذرد و قری یَهْدَاُ
قَلْبُهُ هر که ایمان دارد که حکم و قضا بشدست و رضا از خداوند
است دل او ساکن شود قلق و اضطراب را بکذارد اما متشکک
وساخط همیشه دل تنک باشد بقضا رضا ندهد و حکم را
نپسندد و بباطن خصومت کند اِنَّکَ لَنْ تَدَعَ شَیْئاً
اِتِّقَاءَ اللهِ تعالی اِلَّا اَعْطَاکَ اللهُ خَیْراً مِنْهُ
وَلَنْ تَاْتِیَ شَیْئاً تَقَرُّباً اِلَی اللهِ تعالی اِلَّا اَجْزَلَ

135

الله لك الثواب عليه وهرگز نگذاري ودست
باز نداري حرامي وشبهتي را ودر نگذري از سر معصيتي
وشهوتي از ترس خداي تعالي وحذر از عقاب او الا حق
تعالي ترا به از ان دهد وهرگز بخيري قيام ننمايي باميد
قربت مولي الا خداوند عز وجل ترا بآن سعي ثواب جزيل بارزني
دارد فاجعل همك وسعيك الآخرة لا ينفد
فيها ثواب المرضي عنه ولا ينقطع فيها
عذاب المسخوط عليه ثواب وعقاب وخير وشر
حواله بمحشر است اين دار دار ابتلا ست نه دار جزا پس همت
بكاري صرف كن كه ترا بقيامت دست گيرد ودر كاري كوشي
كه ترا فردا سود دارد وآن كن كه معبود بپسندد واز اسباب
سخط اجتناب كن كه در روز جزا ثواب اهل رضا را نفاد وفنا
نبود وعذاب وتعب ارباب سخط وغضب را انقطاعي نه وتقصير
مكن ووقت كار را عزيز دار كه بعد از فوت فرصت ندامت سود
ندارد بحضرت باز گرد پيش از انكه هنگام تكليف بسر آيد ووقت

تدارك وتلافی بیلدردونه عذر مسموع بوردونه توبه مقبول

یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا والحمد لله

رب العالمین

الحدیث الحادی والثلاثون

عن عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما قال رسول

الله صلعم لیس شیء یباعدکم عن النار الا

وقد ذکرته لکم ولا شیء یقربکم من الجنة

الا وقد دللتکم علیه ان روح القدس نفث

فی روعی انه لن یموت عبد حتی یستکمل رزقه

فاجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء الرزق

علی ان تطلبوا شیئا من فضل الله بمعصیته

فانه لا ینال ما عند الله الا بطاعته الا وان

لکل امرئ رزقا هو یاتیه لا محالة فمن رضی

به بورک له فیه فوسعه ومن لم یرض به

لم یبارک له فیه فلم یسعه ان الرزق لیطلب

الرجل لما يطلب اجله روح القدس جبرئيل عم
والقدس الطهر اسم مصدر سمی روحا لانه روحانی واضیف
الی القدس لطهارة ذاته وصفا جوهره وبعده عن الدنس
والنفث النفخ الروع القلب ای القی فی قلبی بطریق الالهام
والوحی اجملوا الرجل ای احسنوا الصنیعة الاستبطاء درنگی
شمردن تا قدر این الفاظ که صادر است از صدر نبوت وراوی
این کلمات که سایر است از معدن رسالت ومقتبس این انوار
که ساطع است از مشکات رحمت صالح امت عبد الله بن عمر
است رضی الله عنهما گفت مهتر عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود لیس شیء یباعدکم عن النار الا وقد
ذکرته لکم ولا شیء یقربکم من الجنة الا
وقد دللتکم علیه نیست چیزی که دور کند شما را
از دوزخ مگر که با شما را بیان کردم ونیست چیزی که نزدیک
گرداند شما را به بهشت مگر که شما را برآن دلالت کردم از
نصیحت وشفقت هیچ دقیقه فرو نگذاشتم قال النبی علیه

السلام إنّما انا لکم مثل الوالد من بر شما را چون پدر مهتر با نم

اجتناب از معاصی و احتراز از ارتکاب مناهی سبب نجات

است از نیران **شعر**

که امروز آتش شهوات بکشتی کمان رستی

و کر نی تو این آتش ترا هیزم کند فردا

توسّل بفرایض و نوافل عبادات و تمسک باذیال خیرات

مقربست بدار کرامات اسباب نجات از عقوبات بابلغ عبارات

تقریر کردم و وسایل قربت و زلفت بحضرت عزت باحسن

اشارات باز نمودم و از جمله آن نصایح شافیه این کلمه

جامع است إن روح القدس نفث في روعي انّه لن

يموت عبد حتى يستكمل رزقه سید الکروبین

جبرئیل امین صلوات الله علیه در کوش دل من فرو خواند

که هرکز بنده نمیرد تا روزی خود بتمامی نکیرد **مصراع**

نیم نانی رسد تا نیم جانی در تنست تا مستوفی ارزاق

خطار وظیفه رزق بنده نکشد قابض ارواح بقبض روح نپردازد

137

فَاجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَفِي رِوَايَةٍ فَاتَّقُوا اللهَ وَاَجْمِلُوا

فِي الطَّلَبِ پس از خدای بترسید و روزی را از راه نیکو طلب کنید

برای نان آب روی خود را مریزید و دین را برای لقمه مفروشید

برای لقمه خود را طعمه آتش مکنید فرمان او را عزیز دارید

نان کم نیاید وَلَا يَحْمِلَنَّكُمُ اسْتِبْطَاءُ الرِّزْقِ عَلَى

اَنْ تَطْلُبُوا شَيْئًا مِنْ فَضْلِ اللهِ بِمَعْصِيَتِهِ فَاِنَّهُ

لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللهِ اِلَّا بِطَاعَتِهِ واگر بحکمت وظیفه

روزی در تاخیر افتد و دیرتر رسد بتاخیر وظیفه حامل

نشود اشما را بر آنکه طلب کنید فضل او را بمعصیت او روزی

فضل خداوند است فضل او را از راه مخالفت امر او طلب مکنید

که نتوان یافت آنچه در خزانه اوست از برکات جز بطاعت و رضا

ستون رکی

بقضا و حسن مصابرت در قناعت اصل توانگری و عمده سرور

است نظم

افتد دیرتر رسد

هیچ عزی ورای طاعت نیست هیچ ملکی به از قناعت نیست

با قناعت گرت بود خوشی چون خضر جامه بقا پوشی

وحکما گفته اند هیچ علم چون تدبیر راست نیست وهیچ
پرهیز کاری چون باز بودن از کسب حرام نیست هیچ حسب حساب
چون خوش خوبی نیست وهیچ توانگری چون قناعت نیست
واز نتایج عقل صافی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است
رضی الله عنه عبد الشهوة اذل من عبد الرق نظم
هرکه او بندگشت شهوت را هست نفسش خسیس وطبع لئیم
بندهٔ شهوات است درخواری بتر از بندهٔ خریده بسیم
الا ان لکل امرئ رزقا هو یاتیه لا محالة
فمن رضی به بورک له فیه فوسعه ومن
لم یرض به لم یبارک له فیه فلم یسعه بدانید
وآگاه باشید هر اینه مرهر روزی خوری را روزیست مقدر
ومعلوم ومعین ومقسوم لا محالة باو رسیدنی ونصیبی از
رزق گرفتنی هرکه رضا دهد بآنچه روزی اوست حق تعالی در آن
برکت بدید آرد اگرچه اندک بود اورا بس آید وکفایت بود
بسیاری در برکت است نه برکت در بسیاری وهرکه رضا ندهد

بمقسوم ازین برکت محروم ماند واکرچه بسیاری بود اورا
کفایت نه بود وبس نیاید ان الرزق لیطلب الرجل
کما یطلبه اجله بدرستی روزی می طلبد روزی خوار را
جنانکه می طلبد اورا اجل وجنانکه مرک آمدنیست بحمله و
حیله دفع نشود وفرار از روزی ممکن نیست روزی رسیدنیست
بزهد وترک طلب کم نکردد ابو نصر سراج رحمه الله می کوید
شرط توکل آنست که ابو تراب نخشبی رحمه الله کفته است طرح
البدن فی العبودیة وتعلق القلب بالربوبیة والطمانیة
الی الکفایة وان اعطی شکر وان منع صبر تن را در عبودیت
انداختن ودل را در ربوبیت بستن وبالکفایت آرام کرفتن
اکر دهد شکر کفتن واکر منع کند صبر کردن حبیب عجمی را
رحمه الله کفتند چرا تجارت بکذاشتی کفت کفیل را ثقه یافتم
بکرم ضمان روزی کرده است اعتماد بر کرم او کردم قوله تعالی
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها

الحدیث الثانی والثلاثون

عن معاوية رضي الله عنه انه قال سمعت رسول
الله صلعم يقول في خطبته احد العيدين
النبي صلعم الدنيا دار بلاء ومنزل قلعة و
عناء قد نزعت عنها نفوس السعداء وانتزعت
بالكره من ايدي الاشقياء فاسعد الناس بها
ارغبهم عنها واشقيهم بها ارغبهم فيها
هي الغاشة لمن انتصحها والمغوية لمن
اطاعها والخاترة لمن انقادها فالفايز
من اعرض عنها والهالك من هوى فيها
طوبى لعبد اتقى فيها ربه وناصح نفسه
وقدم توبته واخر شهوته من قبل ان
تلفظه الدنيا الى الآخرة فيصبح في بطن
ارض موحشة غبراء مدلهمة ظلماء لا يستطيع
ان يزيد في حسنة ولا ان ينقص من سيئة ثم
ينشر فيحشر اما الى جنة يدوم نعيمها او نار

لا ينفك عن ابها يقال هذا منزل قلعة اى ليس بمستوطن

وهم على قلعة اى رحلة الرغب والرغبة رغبت كردن

در چيزى و يعدى بفى و رغبت از چيزى كردانيدن و يعدى

بعن الكره بالضم المشقة وبالفتح الاكراه الغش خيانت

كردن انتصحها اى قبل نصحها يقال نصحته فانتصح

المغوية المضلة الخاترة الغادرة هوى فيها سقط وهو

كناية عن حبها والاقبال عليها تلفظه تلقيه مدلهمة

شديد الظلمة انشره احياه خال مومنان معاوية بن

ابى سفيان رضى الله عنه گفت شنيدم از مصطفى عليه م

كه فرمود در خطبه عيد فطر يا عيد اضحى الدنيا

دار بلاء ومنزل قلعة وعناء دنيا دار بلا و محن

و مصايب و فتن است و منزل اضطراب و مشقت نه جاى

سكون و اقامت

نظم

دل در جهان مبند كه يارى نيست بى وفا

جاميست بى شراب و شرابيست بى صفا

حكم المنية في البرية جاري

ما هذه الدنيا بدار قراري

وفي الحديث الدنيا دار من لا دار له ومال من لا مال له و

لها يجمع من لا عقل له دنيا سراى كسى است كه اورا در بهشت

سراى نيست ومال كسى ست كه مفلس بود بقيامت ومراورا

كسى جمع كند كه از نور عقل بى بهره باشد **شعر**

ارى طالب الدنيا وان طال عمره ونال من الدنيا سرورا ونعما

كبان بنى بنيانه فاتمه فلما استوى ما قد بناه تهدما

قد نزعت عنها نفوس السعداء وانتزعت

بالكره من ايدى الاشقياء حق تعالى بكرم خود قلوب

نيكبختيانرا از ميل كردن بدنيا نكاه داشت وپاى اورا از سينه

صديقان برداشت وظاهر ايشانرا باو مشغول نكرد تا بدام

دنيا مبتلا نشدند وبنا كام از دست بدبختان بيرون كشيده

شد دنيا با طالبان خود وفا نكرد از دست حوادث ايام

در پاى تلو افتاد واز دست رفت تا به وفات بورثه منتقل

انعما

شد قال یحیی بن معاذ رحمه الله مصیبتان عظیمتان
عند الموت یؤخذ عنه کله ویسأل عنه کله دو مصیبت است
بزرگ اهل دنیا را وقت مردن همه را از و بازمی گیرند و او را
از همه می پرسند فاسعد الناس بها ارغبهم
عنها واشقیهم بها ارغبهم فیها نیکو حال تعدی
تر و آسوده تر بدنیا آن نیک بخت است که ناخواهان دنیاست
و رنج مندتر بدنیا آن شوربخت است که خواهان دنیاست

نظم

آن که غم جهان خورد کی خورد از حیات بری
بس تو غم جهان مخور تا ز حیات برخوری

ابراهیم بن ادهم رحمه الله میگوید طلبنا الفقر فاستقبلنا
الغنا ترک دنیا گفتیم وفقر جستیم غنا باستقبال ما آمد

نظم

بس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معانی
که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی

شیخ ابوبکر وراق رحمه الله میگوید طوبی للفقیر خنک فقیر

سلطان در دنیا ازو خراج نمی خواهد و جبار در آخرت ازو حساب
نمی طلبد و قیل اوحی الله تعالی الی الدنیا اخدمی من خدمنی
واتعبی من خدمک خدمت کن آنرا که به خدمت من مشغولست
و بر نجان آنرا که ترا خدمت می کند هی الغاشة لمن
انتصحها والمغویة لمن اطاعها والخاترة
لمن انقاد لها دنیا خیانت کننده است آنکس را که نصیحت
او قبول کند نیک خواه مرید خود نیست و هلاک کننده است مر
آن نادانرا که بر موجب فرمان او رود و غدار است آنرا که او را
منقاد است فالفایز من اعرض عنها والهالک
من هوی فیها بس رستکاری آنکس است که ازو اعراض
کرد و دامن ازو در چید و در پناه زهد گریخت و هلاک و دمار
قرین آن شد که او را دوست داشت و روی با و آورد و رنج و
تعب با و بپیوست و راه نجات برو بسته گشت طوبی لعبد
اتقی فیها ربه وناصح نفسه وقدم توبته
واخر شهوته طیب عیش و حسن حال و سعادت

مآل مردان صایب رأی کامل عقل راست که زهد وتقوی را شعار
خود ساخت وخود را نیک خواست و تقدیم توبه کرد وتاخیر
شهوت در معاصی برخود بربست وآرزوهای نفس را در
شکست ودر سلوک طریقت انابت بشتافت وعنان نفس را
از اتباع شهوات بتافت امروز که بر مرکب حیات سوار است
وزمام اختیار در دست او من قبل ان تلفظه الدنیا
الی الآخرة فیصبح فی بطن ارض موحشة
غبراء مدلهمة ظلماء لا یستطیع ان یزید فی
حسنة ولا ان ینقص من سیئة ثم ینشر فیحشر
اما الی جنة یدوم نعیمها او نار لا ینفد عذابها
پیش از انکه دنیا اورا با آخرت اندازد وشربت مرگ تجرع کند
وجان به عالم علوی باز گردد وتن خاکی را بخاکی سپارد محبوس
خانه پر وحشت تیره وتاریک شود با کثرت جیران وحیله
با تربت مکان ازدوستان بعید از عمل معزول نه در خیر تواند
افزود ونه از شر تواند کم کرد انگاه نه انابت مفید باشد و

نه ندامت سود دارد چون اسرافیل در صور دمد و ندای

أَيَّتُهَا الْعِظَامُ النَّخِرَةُ در دمد اجزای متفرقه جمع آید

و کسوت حیات بپوشد و از خاک برخیزد و بموقف حساب و

قرائت کتاب حاضر شود بعد از آن منزل او یا جنت بود که

نعیم او را انقطاع و فنا نیست یا دوزخ که عذاب او را نفاد و

انتها نیست سلیمان بن عبد الله الملک در زمان خلافت

بمد[illegible]ه آمد ابو حازم مکی را از اکابر علماء دین بود خواند

و [illegible]رسید که آن جهان مؤمن را به از این جهان و دروازه

[illegible]لست چرا ما کارهیم مرگ را ابو حازم رحمه الله گفت

برای انکه آخرت خود را خراب کرده اید و دنیا را عمارت

کرده از معمور بخراب رفتن مکروه طبع بود گفت یا ابا حازم

باز گشتن بندگان بحضرت حق تعالی چگونه بود گفت اگر محسن

و مطیع باشد چنان باز گردد که عزیزی از اهل خود غایب

بوده باشد چون بوطن خود برسد او برسیدن شادمان

واهل و دوستان او بآمدن او در فرح و سرور قرآن باین معنی

مال مردان صایب رای کامل عقل راست که زهد و تقوی را شعار
خود ساخت و خود را نیک خواست و تقدیم توبه کرد و تاخیر
شهوت در معاصی بر خود بربست و آرزوهای نفس را در
شکست و در سلوک طریقت انابت بشتافت و عنان نفس را
از اتباع شهوات بتافت امروز که بر مرکب حیات سوارست
و زمام اختیار در دست او مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْفِظَهُ الدُّنْیا
اِلَی الْآخِرَةِ فَیُصْبِحَ فی بَطْنِ اَرْضٍ مُوحِشَةٍ
غَبْراءَ مُدْلَهِمَّةٍ ظَلْماءَ لا یَسْتَطیعُ اَنْ یَزیدَ فی
حَسَنَةٍ وَلا اَنْ یَنْقُصَ مِنْ سَیِّئَةٍ [illegible] یُحْشَرُ
اِمّا اِلی جَنَّةٍ یَدُومُ نَعیمُها اَوْ نارٍ لا یَنْفَدُ عَذابُها
پیش از انکه دنیا او را با آخرت اندازد و شربت مرگ تجرع کند
و جان به عالم علوی باز گردد و تن خاکی را بخاکی سپارد محبوس
خانه پر وحشت تیره و تاریک شود با کثرت جیران وحیده
با قربت مکان از دوستان بعیده از عمل معزول نه در خیر تواند
افزود و نه از شر تواند کم کرد انگاه نه انابت مفید باشد و

نه ندامت سود دارد چون اسرافیل در صور دمد و ندای

ایتها العظام النخرة در دمد اجزای متفرقه جمع آید

و کسوت حیات بپوشد و از خاک برخیزد و بموقف حساب و

قرائت کتاب حاضر شود بعد از آن منزل او یا جنت بود که

نعیم او را انقطاع و فنا نیست یا دوزخ که عذاب او را نفاد و

انتها نیست سلیمان بن عبد الله الملک در زمان خلافت

بمدینه آمد ابو حازم مکی را از اکابر علماء دین بود خواند

و از وی پرسید که آن چه معنی است که از این جهان و در دروازه

آخرت مرگ است چرا ما کاره هستیم مرگ را ابو حازم رحمه الله گفت

برای آنکه آخرت خود را خراب کرده اید و دنیا را عمارت

کرده از معمور بخراب رفتن مکروه طبع بود گفت یا ابا حازم

باز گشتن بندگان بحضرت حق تعالی چگونه بود گفت اگر محسن

و مطیع باشد چنان باز گردد که عزیزی از اهل خود غایب

بوده باشد چون بوطن خود برسد او و برسیدن شادمان

و اهل و دوستان او با آمدن او در فرح و سرور قرآن باین معنی

ناطر است یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
و اکو بدکردار و پریشان روزکار باشد چون بنلک کریخته بود که بقهر
او را بنزدیک مولای او آورند سلیمان چون این سخن شنید کریان
شد کفت هیچ میدانی که حال من علی التعیین چه باشد و من از
کدام فریق خواهم بود کفت معاملت خود را بر کتاب خدا وند عرضه
کن تا جواب این مسئله بر تو روشن شود ان الابرار لفی نعیم و ان
الفجار لفی جحیم سلیمان کفت ای امام نه که رحمت موعود است
ابو حازم کفت ان رحمة الله قریب من المحسنین والحمد لله رب
العالمین

الحدیث الثالث والثلاثون

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال سمعت
رسول الله صلعم یقول یا معشر المسلمین شمروا
فان الامر جلل وتاهبوا فان الرحیل قریب و
تزودوا فان السفر بعید وخففوا اثقالکم
فان وراءکم عقبة کؤدة لا یقطعها الا

المتخوفون يا ايها الناس ان بين يديك الساعة امورا
شدادا واهوالا عظاما وزمانا صعبا يتملك
فيه الظلمة ويتصدر فيه الفسقة ويضطهد
فيه الآمرون بالمعروف ويضام الناهون عن
المنكر فاعدوا لذلك الايمان وعضوا عليه
بالنواجذ والجأوا الى العمل الصالح واكرهوا
عليه النفوس واصبروا على الضراء تفضوا
الى النعيم الدايم شمر ازاره رفعه وشمر في امره خف و
المراد منه الاجتهاد في العمل وترك الكسل الجد نقيض الهزل
اي امر الآخرة جد من الثواب والعقاب والوزن والحساب
تأهبوا اي استعدوا ايريد بالرحيل الانتقال بالموت من دار
الفناء الاثقال جمع ثقل بفتحتين وهو متاع السفر قال ابن
الانباري الثقل والثقل بمعنى واحد كالمثل والمثل والشبه
والشبه والمراد بالاثقال في الحديث الخطايا والاوزار كما في
قوله تعالى وليحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم والمراد

143

بتخفيف الانتقال تقليلها بالتوبة والاستغفار وراءكم اى

امامكم كقوله تعالى وكان وراءهم ملك الكرد الشاقة لم

المخوف خفيف الحال بين يدى الساعة اى قبلها وحقيقة المصعد

قولهم جلست بين يدى فلان ان تجلس بين الجهتين ليمينه

وشماله قريبا منه فسميت الجهتان يدين لكونهما على سمت

اليدين مع القرب منهما توسعا كما سمى الشى باسم غيره

اذا جاوره وداناه واثبات اليدين للساعة مجاز وهو الذى

يسميه اهل البيان تمثيلا اضطهد واضطهله اى قهره

واضطره الضيم الظلم فاعدوا الذلك الايمان اى هيؤه

للاستعانة على تلك الامور واجعلوه عدتها وعضوا عليه

بالنواجذ كناية عن شدة التمسك به والنواجذ آخر الاضراس

الافضا رسيد ز ويعلك بابى انس بن مالك رضى الله عنه كه

از خواص خانه وبطانه آستانه رسالت بود كفت شنيدم از زبان

كوهر بار رسيد مختار صلعم كه فرمود يا معشر المسلمين

شمروا فان الامر جد اى كروه فرمان برادر از دامن

اندر چینیت ومردانه درکار آییت وگرانی را بکذاریت ودرعمل
آویزیت واز کسل بپرهیزیت که کار دین جدست نه هزل حقیقت
است مجاز این کار جان بازیست نه بازی وتاهبوا فان
الرحیل قریب وتزودوا فان السفر بعید
وخففوا اثقالکم فان وراءکم عقبة کؤودة
لا یقطعها الا المخفون وآماده گردیت که رحلت
نزدیکست وهنگام حرکت نامعلوم وزاد برگیریت که سفر
دورست ورفیقان ناموافق وتزودوا فان خیر الزاد التقوی
سر تقوی از معصیت گریختن است ودر طاعت آویختن وبار
سبک کنیت که پیش عقبه بلندست برآمدن بروی دشوار مگر
سبکباران آن عقبه را قطع نتوانید کردن بتوبه واستغفار
بار گناه را بیندازیت که راه باریکست کثیرة العقبات شدیدة
المشقات فی الحدیث سبق المفردون قالوا وما المفردون
قال الذین اهتزوا فی ذکر الله تعالی یضع الذکر عنهم اثقالهم
فیأتون یوم القیامة خفافا ان سالکان وسایران درگذشتند

وکوی سعادت ربودند یگانه روان واهل تفرد وتوحد
سوال کردند یگانه روان کیانند فرمود آن صدیقان که
شیفته ذکر خداوند اند آرام جز بانام خداوند نمی یابند
از خلق کرانه کرده اند وتنهایی گزیده وباذکر حق تعالی درگوشه
نشسته

نظم

دل در بر من زنده برای غم تست بیگانه خلق واشنای غم تست
لطفی است که میکند غمت با دل ما ورنی دل تنگ من چه جای غم تست

قیل هو من اهتز الرجل اذا خرف یعنی آنان که عمر را در ذکر او
گذرانیده اند وبه پیری رسانیده وشکسته شده اگرچه اعضاء
شان سست شده است اما دل قویست وزبان بذکر حق گویان

مصراع

من پیر شدم عشق تو برناست هنوز

ذکر حق تعالی بار گناه را از ایشان برداشته بقیامت بیایند سبک
بار از صراط چون برق بگذرند ایها الناس ان بین یدی
الساعة امورا شدادا واهوالا عظاما وزمانا
صعبا ای جنس انس بدرستی پیش از قیامت نزدیک بدیدن

صبح رستخیز کارهاء دشوار خواهد بود واهوال بزرک و

زمانه پر مشقت نوایب بیابی شود ومصایب متواتر کردد

يتملك فيه الظلمة ويتصلل فيه الفسقة

پادشاهان ظالم شوند وبر تخت ملک بی رحمان نشینند مصراع

فرزانه خفته وسک دیوانه پاسبان قال النبي عم كانت

نبوة رحمة ثم تكون خلافة رحمة ثم تكون ملكا يملك الله

تعالى من يشاء من عباده ثم تكون بزبزيا ويروى بزبزى قطع

سبيل وسفك دماء واخذ اموال بغير حقها این حال که مروییم

اول نبوت رحمت بود باز خلافت رحمت شود خلفاء راشدین

بر راه می روند باز ملک شود ورعایت رسوم خداوند تعالی

ملک دهد آنرا که خواهد از بندکان خود باز استیلا شود بی

استحقاق وغلبه راه زدن وخون بناحق ریختن ومال

مردمان بظلم کرفتن نظم

هین که از جهان علامت انصاف شد نهان

ای دل کرانه کن ز میان خانه جهان

ظلم

ویضطهد فیه الآمرون بالمعروف ویضام
الناهون عن المنکر در مسند شرع صدر نشینان فاسقان
شوند امور دین به بی دیانتان باز گردد کسانی که به معروف
ومشروع امر کنند مقهور ومستخف باشند از منکر نهی کنند
کاستی قدر ومستضعف شوند اهل نفاق ومداهنت معظم
ومحترم باشند قال النبی ع یاتی علی الناس زمان الصابر فیه
علی دینه کالقابض علی الجمر زمانه بیاید که صابران دران
زمان بر دین خود چون گیرندهٔ آتش بود بدست از سوختن
گزیر نبود فاعدوا لذلک الایمان وعضوا علیه
بالنواجذ دران زمان که در جهان نه امانت ماند ونه امان
ایمان را آماده داریت هرچه بیش آید بقوت ایمان تحمل کنیت
وایمان را بدندان نگاه داریت احتیاط کنیت در تمسک
بایمان ومبالغت کنیت در حفظ دین والجاؤا الی
العمل الصالح واکرهوا علیه النفوس واصبروا
علی الضراء تفضوا الی النعیم الدایم ودر پناه

عمل صالح کن زینت وحامی وحارس از شداید نوایب عبادت
خالق را دانیت وان تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم
شیئا تکلیف کنیت نفوس را بر مواظبت خیرات وملازمت بر
طاعات **مصراع** کر نیاید بخوشی موی کشانش آری
نفس مطیه حرون است وسرکش بد لکام و مرکب تند وقتی بد لکام
مرتاض شود که از علف او کم کنند وبار کران برو نهند از
شهوت کم کنیت وبر طاعات بیفزایند تا نفس جموح ذلول
شود کربتی یکی از سالکان است شب اورا جنابت رسید
هوا در غایت سردی بود در خویشتن کرانی دید بغسل خویشتن مرتین
با خرقه در آب انداخت و بماند تا برو خشک شود تمیم داری
را نفس یک شب کاهلی کرد بتهجد یک سال شب نخفت **نظم**

مهر مهر مهر رضوان قهر نفس را جزاست
قهر کردن بر تن خود از خصال اولیاست
سالکانی که در بلای خوشند　عشق را بختیان بارکشند

تحمل اعباء محبت بی صبر میسر نشود صبر کنیت بر مشقات

تابنعيم مقيم رسيدجون ازين دامكاه بربلا بكدريت بمنازل
عليين ومساكن خلدترين نزول كنيتا ان الذين آمنوا و
عملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدين
فيها والحمد لله رب العالمين

الحديث الرابع والثلاثون

عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
سمعت رسول الله صلعم يقول لرجل وهو
يعظه ارغب فيما عند الله يحبك الله وازهد
فيما في ايدي الناس يحبك الناس ان الزاهد
في الدنيا يريح قلبه وبدنه في الدنيا والآخرة
وان الراغب في الدنيا يتعب قلبه وبدنه في
الدنيا والاخرة ليجيئن اقوام يوم القيمة
لهم حسنات كامثال الجبال فيؤمر بهم الى النار
فقيل يا رسول الله اوهم مصلون كانوا قال كانوا
يصلون ويصومون ويأخذون وهنا

من نصف الليل لكنهم كانوا اذا لاح لهم
شيء من الدنيا وثبوا عليه قوله اوهم مصلون
الهمزة للتعجب والواو للحال والتقدير ايعذبون وهم مصلون
لاح ظهر الوهن نحو من نصف الليل ابو سعيد خدری
رضی الله عنه كوكبی دری بود بر برج سعادت واز خواص
صحابی كالنجوم كفت شنيد از سيد بشر صلعم يقول لرجل
وهو يعظه ارغب فيما عند الله يحبك الله
وازهد فيما في ايدي الناس يحبك الناس كه در
مقام وعظ حق طلبی را ميكفت رغبت كن بآنچه در خزاين كرم
حق است كه حاجت حضرت ارض وسما بكشای سوال
از باركاه لايزال كن تا محبوب علام الغيوب شوی وزهد ورز
ورغبت منمای وطمع را ايمان درآنچه در دست خلق است و
در تصرف بندكان تا مردمان ترا دوست كيرند شعر
الله يغضب ان تركت سؤاله وبني آدم حين يسأل يغضب
ان الزاهد في الدنيا يريح قلبه وبدنه في الدنيا

والآخرة بدرستی زاهد در دنیا و معرض از عرض او دل
وتن خود را در دنیا و آخرت در راحت میدارد بار غم دنیا
بر دل عزیز خود نمی دهد تن خود را در زحمت جمع و اذخار
درم و دینار رنجه نمی دارد در محشر از مناقشه در حساب ایمن
بود وان الراغب فی الدنیا یتعب قلبه وبدنه فی
الدنیا والآخرة و راغب و حریص در دنیا دل را خانه
غم ساخته است و بار جهان بر جان خود نهاده و تن را در
مشقت حرص و تعب کسب و فضولی دارد و بقیامت شدت
حساب در ماند از هر درمی سوال کنند که از کجا کسب کردی و
بکجا صرف کردی

نظم

بیک لحظه رنج قیامت نه یرزد همه گنج محمود زاولستانی
شیخ ابو بکر وراق رحمه الله می گوید طوبی للفقیر فی الدنیا
والآخرة لا یطلب السلطان منه فی الدنیا الخراج ولا
الجبار فی الآخرة الحساب خنک مر آن درویش در دنیا و آخرت
در دنیا سلطانرا باو کار نبود و در آخرت جبار را باو شمار نی

در حدیث است فقرا به درجت رسند خزنهٔ جنان ایشانرا

گویند این الجواز خطر راه گوگویند از ما جواز چرا میخواهید

والله ما کان لنا عمال الاغنیا ولا کانت لنا اموال فبخلنا ما در دنیا

رئیس و عامل نبودیم تا خیانت کرده باشیم ما را مالی نبود

که بوبال آن بخل و منع حقوق ماخوذ و مسئول باشیم حق تعالی

ملکی را فرستد فرماید خلوا عن عبادی دست از بندگان

من بدارید و ایشانرا بگذارید بی حساب در بهشت درارید

شعر

یا من تجمل بالثیاب الفاخرة مهلا فان غدا عظامک ناخرة

لا یبطرنک ما حویت من الغنا فغناک فی دنیاک فقر الآخرة

کیسه برانند برین ره گذر هرکه تهی کیسه تر آسوده تر

جون بنهٔ خویش قیامت برند بی دُرمانی جان بسلامت برند

سید الطایفه جنید رحمه الله گفت از خال خود سری سقطی

رحمه الله شنیدم که ان الله تعالی سلب الدنیا عن اولیایه و

حماها عن اصفیایه واخرجها من قلوب اهل وداده لانه

لم یرضها لهم معبود حق تعالی و تقدس دنیا را از اولیاء خود
سلب فرمود و دست ود ایشانرا باو نیالوده و دور داشت
از اصفیاء خود و وقت صافی پاکانرا بدنیا مکدر نکرد و بلای
او را از دلها محبان حضرت خود بیرون کرد و نپسندید که
دوست او با دشمن او در سازد و حقیقت زهد از این آیت
جمال می دهد لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم
شما را حق تعالی در بوته بلیات در آورد و مهر دنیا را از صفحه
دل شما محو کرد تا بر مفقود او غم نخوریت و بموجود او
شاد نشویت

نظم

دنیا کی بود که از پی بیش و کمش دارد و بند کسی بجور یا خود ستمش
بیداست تفاوت وجود و عدمش او نیز نماند و نه شادی و غمش

وقال محمد ابن الاشعث البینکدری رحمه الله من تکلم فی الزهد
و وعظ الناس ثم رغب فی مالهم رفع الله حب الآخرة عن قلبه
هر که در زهد سخن کوید و مردمانرا وعظ کند و بزهد
خواهد و باز بمال ایشان رغبت نماید حق تعالی دوستی آخرترا

بيت

ملامت کردن اندر عاشق لا است   ملامت کر نباشد آنکه بیناست

و حق کوید و عدل کند و اگر چه ازان ضرر بنفس او یا باصل او

یا بفرع او لاحق شود و قیل لا یتقی العبد حق تقاته حتی

یخزن لسانه بنده بحقیقت تقوی نرسد تا آنگاه که زبان را

در دهان نگاه دارد از دروغ و هذیان و سایر معایب زبان

در کشد عمر بن خطاب رضی الله عنه کعب احبار را رضی الله

عنه پرسید از تقوی گفت یا امیر المؤمنین در راهی خارناک

و روی چگونه میکنی گفت دامن در می چینم تا اندرد و پای نگاه

میدارم تا خسته نشود گفت تقوی اینست ابن المعتز این معنی

را در سلک نظم در آورده است

نظم

خل الذنوب صغيرها وكبيرها ذاك التقى

واصنع كماش فوق ارض الشوك يحذر ما يرى

لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصى

واسعوا في مرضاته وسعی کنید در کاری که مرضی

حق تعالی بود و بسعادت رضای خدای تعالی اعز مطالب و
اعظم مقاصد و اصل کرامات است و منبع سعادات ابدیت
مصراع چون ترا یافته ام هر دو جهان را یافته ام
جنة المأوی و فردوس اعلا روضه ایست پر جویبار رضا
وَایقنوا من الدنیا بالفناء ومن الآخرة بالبقاء
وَاعملوا لما بعد الموت و موقن باشید از حال دنیا
بفنا و از کار آخرت دار خلود و سرای شهود و مقام مشهود | بنقا بیقین دانید که دنیا کذشتنی است
و منزل موعود و بروایتی واعملوا لما بعد الموت یعنی و
عملی کنید که بعد از مرگ شما را سود دارد و چون از پای بیفتید
دست کیرد و در وحشت آباد کور مونس شما باشد **نظم**
یار نامه کزین که بر کذرد | این همه یار نامه روزی چند
فکانکم بالدنیا لم تکن وبالآخرة لم تزل
هم اکنون دنیا بسر آید کوئی هرکز نبوده ستی و شما را در وسلون فی
و دار آخرت بیوسته بوده ستی هرچه نماند کوئی نبود **مصراع**
رفت آن همه روزکار کوئی نبود ایها الناس از من فی

دنیا بهر وجهی که می آمد میگرفتند یعنی مصر بودند بر دی
برهیزکی و از خام طمعی مغفرت طمع میداشتند قتاده رضی الله
عنه در معنی این آیت گفته است نبذوا الاسلام وراء ظهورهم
وتمنوا على الله المغفرة كلما وهو لهم شيء من الدنيا اكلوه
ولا يبالون حلالا كان او حراما ومعنی وهو لهم ای بدا لهم و
عرض وقال النبی عم ان لله تعالی ملكا على البيت المقدس
ينادي كل ليلة من اكل حراما لم يقبل منه صرف ولا عدل
فالصرف النافلة والعدل الفريضة ملكی است بر بالاء بیت
مقدس هر شب ندا میکند هر که حرام خورد حق تعالی نه فریضه
او قبول کند و نه نافله او وقيل العبادة مع اكل الحرام كالبناء
على السرقين عبادت با لقمه حرام چون بناست بر سرکین و
عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنهما قال ذكر
رجل عند رسول الله صلعم بعبادة واجتهاد وذكر آخر برعة
فقال النبی علیه السلام لا تعدل بالرعة جابر رضی الله عنه گفت
در حضرت رسول ذکر مردی کردند و اورا ستودند بکثرت

150

عبادت و اجتهاد در طاعت و ذکر دیگری کردند و او را بوری
ستودند رسول علیه السلم فرمود هیچ عبادت بورع نرسد سهل بن
عبدالله تستری رحمه الله میگوید حلال صافی آنست که در وقت
کسب کردن از ذکر حق تعالی غافل نباشد لقمه غافل اگر چه حلال
بود دل را تیره کند خداوند تعالی مؤمنان را امر فرمود بآنچ پیغمبر انرا
بآن امر کرد باکل حلال و عمل صالح یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
واعملوا صالحا الآیة عامه مؤمنان را فرمود یا ایها الذین
آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه
تعبدون وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

الحدیث الخامس والثلاثون

عن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال سمعت
رسول الله صلعم یقول ایها الناس ان هذه الدار
دار التواء لا دار استواء ومنزل ترح لا منزل
فرح فمن عرفها لم یفرح لرخاء ولم یحزن لشقاء
الا وان الله تعالی خلق الدنیا دار بلوی والاخرة

دار عقبى فجعل بلوى الدنيا لثواب الآخرة
سببا وثواب الآخرة من بلوى الدنيا عوضا
فياخذ ليعطى ويبتلى ليجزى وانها لسريعة
الذهاب وشيكة الانقلاب فاحذروا حلاوة
رضاعها لمرارة فطامها واهجروا الذين عا
عاجلها لكربة آجلها ولا تسعوا فى عمران
دار قد قضى الله خرابها ولا تواصلوها
وقد اراد الله منكم اجتنابها فتكونوا
لسخطه متعرضين ولعقوبته مستحقين
الالتواء الاعوجاج والاستواء الاستقامة الترح الحزن
الرخاء السعة وحسن الحال الشقاء المشقة والتعب البلوى
الاختبار والامتحان بالنعم وضدها دار عقبى اى دار
جزاء يقال اعقبه بطاعته اى جازاه العوض البدل الوشيك
السريع محرم اسرار كتاب وخبر عبد الله بن عمر رضى الله عنه
گفت شنیدم از خاتم انبیا و زبدهٔ اولیا و اصفیا صلعم که می گفت



ایها الناس ان هذه الدار دار التواء لا دار
استواء ای خلیفه زادگان بدرستی این سرای فانی سرای
کژی است و پر پیچانی و پریشانی نه سرای استقامت امور او بر یک
نهج نیست و احوال او بر یک منوال نی راستی از و طمع داشتن
کژ طبعی است و منزل ترح لا منزل فرح و منزل تعب
است نه منزل طرب

نظم

آنکس که دل خوش بجهان آورده است
از خانه سیمرغ نشان آورده است

شعر

وانی رایت الدهر منذ صحبته — محاسنه مقرونة بمعایبه
اذا سرّنی فی اول الامر لم ازل — علی حذر من غمه فی عواقبه

سید القرا ابو عمرو بن علا رحمه الله گفت من مزرعه داشتم
روزی در و طواف می کردم و غلات و ثمرات را در نظر می آوردم
صوتی شنیدم و گوینده را ندیدم می گفت

شعر

وان امرأ دنیاه اکبر همه — لمستمسک منها بحبل غرور

وان الذي

وان الذين يعطي رياء وسمعة كمثل الذي صلى بغير طهور

این بیت را نقش خاتم خود کردم فمن عرفها لم یفرح

لرخاء ولم تحزن لشقاء هرکه دنیا را علی الحقیقة شناسد

وتقلب او را داند براحت وسعت او شاد نشود اندیشه زوال

وقت را بر وی منغص کند واز رنج ومشقت وتعب او واندوه را

در دل راه ندهد

نظم

چه باید نازش ونالش زادباری واقبالی

که تا بر هم زنی دیده نه این بینی ونه از بینی

الا وان الله تعالی خلق الدنیا دار بلوی والآخرة

دار عقبی بدانیت بدرستی خداوند تعالی دنیا را دار بلا و

محن وعنا وفتن آفریده است وآخرت را دار بقا وجزای شعر

بنيت على كدر وانت تريدها صفوا من الاقذاء والاقذار

ومكلف الايام ضد طباعها متطلب في الماء جذوة نار

فجعل بلوى الدنيا لثواب الآخرة سببا وثواب

الآخرة من بلوى الدنيا عوضا فيأخذ ليعطي

و یبتلی لیجزی پس بلاء دنیا را سبب ثواب آخرت کرد انید
است و ثواب آخرت را عوض بلاء دنیا فانی از بنده می گیرد تا باقی
دهد و رنج می فرستد تا جزا راحت بدهد هد آن روشن ضمیران
که برین سر مطلع اند بلا را عطا می شمرند مصایب را مواهب
می دانند

نظم

در غم عشق تو دل بکار نیاید
جان نبود آب و گل بکار نیاید

با حضرت ذو الجلال هر روز که تازه رنجی با بو یزید رحمه الله
بر سیدی گفتی الهی نان فرستادی نان خورش کو بزبان حال
دل رنجور و جان مهجور در جوف شب دیجور از غایت غلبه شوق
این نوا می زند

بیت

ای دل که تو درد دیده فکارست هنوز
در عشق تو ناله و زار است هنوز

آن آتش دل بر سر کارست هنوز
و آن آب دو دیده بر قرارست هنوز

مصراع

بر من بخورم غم تو از یاد چه زیم

وانها لسريعة الذهاب وشيكة الانقلاب

بدرستى دنيا زود رونده است وناگاه نيست شوند بتعجيل سوى زوال رود وبشتاب بانقلاب گرايد

شعر

الدهر لم تركد رحاه ساعة — متلون ذو السن ووجوه

اى كه بر چرخ ايمنى زنهار — تكيه بر آب كرده هشدار

فاحذروا حلاوة رضاعها لمرارة فطامها و اهجروا اللذيذ عاجلها لكربة آجلها بر حذر كنيت از حلاوت شير او كه عاقبت سر بستان تلخ خواهد گردد اينه بد مهر ستيد پرهيزيت از لذت حالى او كه مآل او وبال است وشر سر انجام او تلخ كامى

شعر

اذا امتحن الدنيا لبيب تكشفت — له عن عدو في ثياب صديق

نظم

هست مهر زمانه پر كينه — سير دارد ميان گوزينه

وكتب على بن ابى طالب رضى الله عنه الى سلمان رضى الله عنه مثل الدنيا مثل الحية يلين مسها ويقتل سمها فكن اسر ما تكون

احذروا ما یکون

نظم

هست چو مار کزنده دولت دهر نرم و رنگین و اندرون پر زهر

در غرورش توانگر و درویش راست همچون خیال کنج اندیش

آن زمان که شادمان تری باو از تغیر و تبدل او ترسانتر باش عیسی

صلوات الله عنه دنیا را دید در صورت عجوزه خویشتن را

بحلی و حلل آراسته ازو برسید چند شوی کرده کفت در شمار نمی آید

کفت کجا شدند کفت همه را کشتم عیسی علیه ام کفت بوسا الازواجک

الباقین کیف لا یعتبرون بالماضین خواری و رنج نصیب جفتان

حالیت باد کی از کذشتکان عبرت نمی کیرند

نظم

سه طلاقش ده ارت هیچ هش است زانکه این کند پیر شوی کش است

ولا تسعوا فی عمران دار قد قضی الله خرابها

ولا تواصلوها وقد اراد الله منکم اجتنابها

فتکونوا السخطه متعرضین ولعقوبته

مستحقین وسعی ملکنیست در عمارت سرایی که حق تعالی حکم

کرده است بخرابی او و حکم مبرم و قضاء محکم است که این کلبه

احزان را بعدم باز برد واین رباط مردم خوار را بزلزلهٔ قیامت
یک جنبش
ویران کند

نظم

جهان رباط خرابیست بر گذرگه سیل
گمان مبر که ببیگ مشت گل شود معمور

از کلمات یحیی بن معاذ رازیست رحمه الله الدنیا دار خراب و
اخرب منها قلب من یعمرها والآخرة دار عمران واعمر منها قلب
من یعمرها دنیا دار خرابست وخراب تر از و دل کسی که بعمارت
او عمر عزیز خود را خراب میکند عمر عزیز از پی معمور کی جهان
ضایع مکن زانکه عمر عمارت پذیر نیست بهشت سرای معمورست
از آفات و عاهات دور و از شرور و حوادث بیرون در امان و از و معمور
تر دل کسی که همت بعمارت او مصروف میدارد عقل محبت با دنیا
محکم مکنید که ایزد عز و جل امر کرده است شما را بانقطاع و اجتناب
از و اگر دل بر دنیا نهید و با او بپیوندید متعرض غضب خداوند
تعالی شوید مستحق عقوبت او گردید بر عاقل لازم است که در
کار این جهان فانی و نعیم گذرنده تأمل کند و معایب او را به بیش چشم

154

دارد وبصورت مموّه (عماری) او ننگرد جون بر حقیقت او مطلع شود

جه شکل روی از وی بکرداند اصدق مقال ناطق است به حال ومآل

اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو الآیه وصلی الله علی

رسولنا محمد وآله اجمعین

الحدیث السادس والثلاثون

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلعم ایها الناس اتقوا الله حق
تقاته واسعوا فی مرضاته وایقنوا من الدنیا
بالفناء ومن الآخرة بالبقاء واعملوا لما بعد الموت
فکانکم بالدنیا لم تکن وبالآخرة لم تزل
ایها الناس ان من فی الدنیا ضیف وما
فی یده عاریة وان الضیف مرتحل والعاریة
مردودة الا ان الدنیا عرض حاضر یاکل
منها البر والفاجر والآخرة وعد صادق
یحکم فیها ملک قادر فرحم الله امراء

نظر لنفسه ومهد لرمسه مادام رسنه
مرخى وحبله على عاتقه ملقى قبل ان ينفد
اجله وينقطع عمله قوله حق تقاته نصب على
المصدر لقوله ضربته اشد الضرب التقاة مصدر كالتقية
المرضاة الرضا والعرض بفتحتين حطام الدنيا وانما سمي
عرضا لان المال لا يبقى على احد بل هو سريع الانتقال وعد
صادق اي موعود كضرب الامير نظر له اي رحمه ونظر اليه
اي رآه قال الله تع وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة و
نظره اي انتظره قال الله تع انظرونا نقتبس من نوركم ونظر
فيه اي تأمل قال الله تع فنظر نظرة في النجوم وعن بعض
الملوك انه سئل عن مشتهاه فقال حبيب انظر اليه ومحتاج
انظر له وكتاب انظر فيه التمهيد التسوية والاصلاح الرمس
الكتم والطمس وتراب القبر الرسن الحبل العاتق موضع
الرداء من المنكب الغارب ما بين السنام والعنق وارخاء
الرسن والقاء الحبل على الغارب كلاهما كناية عن الاطلاق

والتخلية الاجل مدة الحيوة محرر جوامع كلم خازن جواهر
حكم سالکان سالک انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد از
سید کاینات صلعم که فرمود ایها الناس اتقوا الله
حق تقاته ای ارباب فهم وادراک حذر کنید از موجبات
هلاک بترسید از قادر حلیم چنانکه حق ترسیدنست واجب تقوی را
محافظت کنید حق تقوی قیام است بمواجب واجبات اجتناب
از محارم فاتقوا الله ما استطعتم مبالغت کنید در رعایت تقوی
تا از استطاع چیزی کم نکنید وقال ابن مسعود رضی الله عنه
حق التقوی ان یطاع فلا یعصی ویشکر فلا یکفر ویذکر
فلا ینسی حق تقوی طاعت بی عصیان وشکر بی کفران وذکر
بی نسیان است وقیل هو ان لا تاخذه فی الله لومة لایم در سلوک
طریق حق واد ارنیک بندگی از ملامت ملامت کنندگان نترسد و
مانع باعتراض معترض در کار نیک سست نشود شعر

أجد الملامة فی هواک لذیذة   حبا لذکرک فلیلمنی اللوم

مصراع
عشق تو بملامت جهانی ارزد

ازدل او بردارد ولقد صدق القایل عجبا للدنیا کل لسان ینعها وکل انسان یضمها هر زبانی دنیارا مذمت میکند وهمه کس اورا میجوید

نظم

ازیکی درنکری تا به هزار
همه را عشق دوام ودرم است

همکان طالب صید ندو حرام
کو کسی کز نبی حق در حرم است

لیجیئن اقوام یوم القیمة لهم حسنات کامثال الجبال فیؤمر بهم الی النار هر اینه بیایند اقوامی روز قیامت که مر ایشانرا حسنات وطاعت بود چون کوهها بکرانی فرمان رسد که ایشانرا بدوزخ بریت فقیل یا رسول الله او هم مصلون کانوا قال کانوا یصلون ویصومون ویاخذون وهنا من الیل لکنهم کانوا اذا لاح لهم شیء من الدنیا وثبوا علیه الحدیث پرسید ند ای پیغامبر خدای ایشان نماز کزاران بوده باشند فرمود نماز کزارده باشند وروزه داشته وشب به عبادت برخاسته اما دنیارا دوست داشته باشند وازحلال وحرام اندیشه

نکرده چون چیزی از حطام دنیا ظاهر شد بشتاب سوی او جسته
و برغبت ربوده درین حدیث اشارت است که ترک دنیا فاضلتر
از اشتغال بنوافل عبادات از آن پنج کلمه جامعه که رسول عم با ابو هریره
گفت یکی این بود اتق المحارم تکن اعبد الناس از محرمات احتراز
کن تا عابدترین خلق باشی قال النبی علیه السلام من ترک ذرة مما
نهی الله تع خیر من عبادة الثقلین حق تعالی در کتاب کریم طایفه
از امت کلیم را که بدنیا و عرض او رغبت کردند و میان حلال و حرام
تمییز نکردند نکوهید فخلف من بعدهم خلف بعد از صالحات قومی
بد بجای ایشان آمدند ورثوا الکتاب توریت میراث گرفتند میخواندند
و بر معانی او وقوف میداشتند از اوامر و نواهی و تحلیل و تحریم
او خبر داشتند اما عمل نمی کردند یاخذون عرض هذا الادنی
می گرفتند حطام این چیز خسیس نی قلیل حقیر را بی مبالات و
پرهیز از شبهات بی باک و یقولون سیغفر لنا و می گفتند خدای
ما را بیامرزد و از ما عفو کند و ان یاتهم عرض مثله یاخذوه
و او دنساد و حال این بود که اگر می آمد بایشان چیزی از محقرات

الدنيا ضيف وما فيك عارية وان الضيف
مرتحل والعارية مردودة الحديث اى جنس انس
بدرستى هركه در دنياست مهمانست وآنچه در دست اوست
عاريت است وهر اينه مهمان رفتنى بود وعاريت بصاحب او
سپردنى

نظم

برمايد جهان چو خوردى وبشكست
برخيز كه ديگران بخواهد نشست

الا وان الدنيا عرض حاضر ياكل منها البر و
الفاجر بدانيت كه دنيا حطامى است نقل خوانى است
نهاده وبر وبر وفاجر ومؤمن وكافر نشسته كاسه است كس
وسگ از وى خورند قوى ترسبى ترك دنيا را مشاركت مشتى دون
خسيس است كه با ومغرور شده اند

نظم

كم رتبة قد نلتها بجلادة
وتركتها لخساسة الشركاء

والآخرة وعد صادق تحكم فيها ملك قادر
وآخرت موعوديست صادق حاكم در وملك قادر ملك مجازى

همه معزول شوند خلایق در حاکم در ملک قادر محشر جمع آیند
منادی ندا کند لمن الملک الیوم همه گویند لله الواحد القهار
وقیل چون نفخه اولی همه میرند در دار دیار نماند مالک الملک
فرماید انا الملک وانا الجبار واین الملوک این الجبارون لمن الملک
الیوم هم خود جواب فرماید لله الواحد القهار مصراع
ما همه فانی و بقا بس تراست فرحم الله امرأ نظر لنفسه
ومهد لرمسه ما دام رسنه مرخی وحبله علی
عاتقه ملقی قبل ان ینفد اجله وینقطع عمله
بس رحمت خدای بران آزاد مرد باد که نظری بکار خود کند
وبر نفس خود ببخشاید وخانه موحشه مظلمه گور خود را
به اصلاح امور معمور کند نظم
مرد آن مرد است چون بهلو نهد اندر لحد
هر بساعت از بهشتش بستر و بالش برند
ودر تنویر منزلی که از وی گزیر نیست تقصیر نکنند این دم که او را فراخ
رسن رها کرده اند وزمام او بر سنام او انداخته واو را گذاشته

تا درین مرغزار باختیار خود میگردد و بپای خود دست
و پای میزند بیش ازانکه مهارش اوکیرند و در قطار کشند و بمناخ
لحد رانند و اجل بسر آید و زمان عمر بپایان رسد شربت مرگ
اگرچه تلخست چشیدنی نیست و جزاء عمل اگرچه خیرست یا شر
دیدنی

نظم

برگیر ره که منزل اصلی رسیدنیست | وین عالمست فروختنی و آن خریدنیست
فردا اگر کشایش کارت همی خواهی | امروز بار محنت همه خلق کشیدنیست
کمتر لنه بخود بر و مجد انکه عنکبوت | برخود تند هر اینه روزی تنیدنیست

قال الله تعالی کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیامة
وصلی الله علی محمد وآله اجمعین والحمد لله رب العالمین

الحدیث السابع والثلاثون

عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلعم لرجل وهو یوصیه اقلل من الشهوات
تسهل علیک الفقر واقلل من الذنوب یسهل
علیک الموت وقدم مالک امامک یسرک

اللحاق به واقنع بما اوتيته يخف عليك
الحساب ولا تتشاغل عما فرض عليك بما قد
ضمن لك انه ليس بفايتك ما قسم لك و
لست بلاحق ما زوي عنك فلا تك جاهلا
فيما يصبح نافلا واسع لملك لا زوال له في
منزل لا انتقال عنه اسم ابي ذر جندب بن جنادة كان
يتعبد قبل مبعث النبي ع ثلث سنين يقوم الليل مصليا
حتى اذا كان آخر الليل سقط كانه خرقة ثم اسلم بمكة في
اول الدعوة وهو رابع الاسلام بايع النبي ع على ان لا تاخذه
في الله لومة لايم كان يشبه بعيسى بن مريم صلوات الله ع
عبادة ونسكا لم تقل الغبراء ولم تظل الخضراء من ذي لهجة
اصدق منه لم يتلوث بشي من فضول الدنيا وثبت على العهد
الذي بايع عليه الرسول من التخلي من فضول الدنيا وتخلف
في غزوة تبوك عن رسول الله في الطريق من اجل انه ابطا
به بعيره فاخذ متاعه وحمله على ظهره وترك بعيره واتبع

اثر رسول الله صلعم ماشيا منظر ناظر من المسلمين فقال يا
رسول الله رجل على الطريق يمشي وحده فقال يا رسول الله
صلعم كن اباذر فلما تامله القوم قالوا يا رسول الله هو والله
ابوذر فقال عم رحم الله اباذر يعيش وحده ويموت وحده
وكان صلبا في الدين آمرا بالمعروف ناهيا عن المنكر ولهذا
خرج من المدينة الى الربذة في خلافة عثمان رضي الله عنه و
توفي بالربذة فتولى غسله وتكفينه والصلوة عليه عبدالله بن
مسعود رضو في نفر يمان وله مناقب جمة فاقتصر على ذلك
اين مرد يكانه كه از دنيا كرانه كرده بود گفت سيد المرسلين
صلعم گفت يقول الرجل وهو يوصيه گفت مردی را
واورا وصيت مى كرد وطريق تخفيف از انتقال اين عالم وتسهيل
شدايد دنيا مى نمود گفت اقلل من الشهوات تسهل
عليك الفقر شهوت كم كن تا فقر بر تو سهل شود بر ترك
آرزو مرز وپای در دامن خرسندی كش وبر مال الا بد اقتصار كن
اين مقدار را خزينه وانبار بكار نبايد
نظم

بیخ شهوت برکن وشاخ شره تا در بهشت

آن نخواهد مرغ ومیوه ایزد کرحور وحریر

وَاَقْلِلْ مِنَ الذُّنُوبِ یَسْهُلْ عَلَیْکَ الْمَوْتُ از گناهان

کم کن تا مردن بر تو آسان شود بتوبه واستغفار وخشیت معاصی

را از خود دور کن تا به آسانی جان دهی نظم

مریز مهمان علوی را بحکمتها قوی پرکن

که تا از ین دامکه او را نشاط آشیان بینی

وَقَدِّمْ مَالَکَ اَمَامَکَ یَسُرُّکَ اللِّحَاقُ بِهٖ وپیش

فرست مال خود را تا شاد کرداند ترا پیوستن باو ومال محبوب

بآن جهان فرست وبخزانه ابد تسلیم کن تا دلت مایل بآن

عالم شود یکی از حضرت رسالت علیه ام بپرسید یا رسول الله

از چیست که هیچ برک مرک ندارم رسول عم فرمود اکر مال داری

پیش فرست که دل مرد پیوسته بود با مال اکر پیش فرستد

خواهد که برود واکر پس کذارد خواهد که بماند وَاقْنَعْ بِمَا

اُوتِیتَهٗ یَخِفُّ عَلَیْکَ الْحِسَابُ وقناعت کن بآنچه

داده شوی تا حساب قیامت بر تو سبک شود مطیهٔ نفس را بنزو آید

دنیا گران بار مکن تا فردا در حساب فرو نماند ولا تتشاغل

عما فرض عليك بما قد ضمن لك مشغول مشو از آنچ

بر تو فریضه کرده شده است و آن خدمت خالق رازق است

بطلب آنچه برای تو ضمان کرده شده است و آن روزیست کار تو

کسی دیگر نکند بر کار باش روزی تو کسی دیگر نخورد غم مخور

آنچه بر تو است بکن که آنچ از تست بکسی دیگر نخواهد داد انه

ليس بفائتك ما قسم لك ولست بلاحق ما

باز زوي عنك بدرستی که کار اینست که از تو فوت شونده نیست

آنچه بنام تو نوشته اند نیستی تو رسنده با آنچه از تو در نوشته اند

فلا تك جاهدا فيما يصبح نافدا واسع لملك

لا زوال له في منزل لا انتقال عنه و مباش کوشا در آنچ

با تو وفا نخواهد کرد و فردا فنا بپذیرد و سعی کن برای ملکی که

آنرا زوال نیست در منزلی که از و تحول و انتقال نیست حدود او

با ابد پیوسته است و از صوارف حدثان و طوارق زمان در

زوال

اما ن

نظم

نه بر اوج هوا او عقاب در لشکر یابی
نه اندر قعر بحر او نهنگ جان ستان بینی

منشور این ملک و مثال این ولایت بنام آن عالی همتان است که جان از دین قوی کرده اند و تن از خدمت مزین کرده قال الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها لا یبغون عنها حولا الآیة والحمد لله رب العالمین

الحدیث الثامن والثلاثون

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلعم یقول انه ما سکن حب الدنیا قلب عبد الا التاط منها بثلاث شغل لا ینفک عناؤه وفقر لا یدرک غناه وامل لا ینال منتهاه وان الدنیا والآخرة مطلوبتان و طالب الآخرة تطلبه الدنیا حتی یستکمل رزقه وطالب الدنیا تطلبه الآخرة حتی یأخذ

الموت بعنقه الا وان السعيد من اختار
باقية يدوم نعيمها على فانية لا ينفد عذابها
وقدم لما يقدم عليه مما هو الآن في يديه قبل
ان يخلفه لمن يسعد بانفاقه قد شقي هو بجمعه
واحتكاره

نظم

سارع الى الخير وبادر به ... فان قدامك ما تعلم
وقدم المال وكل امرئ ... على الذي قدمه يقدم

كان ابن عباس رضي الله عنهما يسمى لكثرة علمه وحدة فهمه حبر
الامة وفقيهها محنك بريق النبوة مدعو له بلسان الرسالة
فقه في الدين وعلم التاويل ترجمان القرآن توفي بالطايف
فجاء طير ابيض فدخل في اكفانه وسمع هاتف يهتف في قبره
يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية الضمير
في قوله انه ضمير الشان التاط اي التصق وفاعله القلب اي
التصق قلبه بثلاث خصال او خلال الاحتكار الجمع والحبس
حبر ربانی ابن عم النبي رضي الله عنه لغت شنیدم از خواجه کاینات

دانشمند

صلعم که فرمود با عذب عبارات انه ما سکن حب
الدنیا قلب عبد الا التاط منها بثلاث شغل
لا ینفک عناوه وفقر لا یدرک غناه واملٍ
لا ینال منتهاه بدرستی که کار اینست که دوستی دنیا در دل
بنده ساکن نشود ومهر این جهان بد مهر در سینهٔ او وطن
نسازد الا آن دل بسه خصلهٔ ذمیمه بپیوسته شود اول مشغولی
نباطل که از رنج آن هرگز خلاص نیابد بپیوسته در تک و پوی وجست
وجوی وتعب طلب ومشقت حفظ واندیشه نوایب وحوادث که
از لوازم حظوظ دنیاست ماند بقدر تعلق بدنیا از غم خوردن
گزیر نیست دوم فقری که غنا او را در نتوان یافت هر چند بیشتر شود
حرص زیادت شود من اصبح وهمه الدنیا جعل الله الفقر
بین عینیه هر کرا همت او دنیا بود حق تعالی او را گدا چشم گرداند
سیری را با او کار نبود قال النبی عم من استغنی من الدنیا بالدنیا
فکانما اطفا النار بالتبن وقیل من اراد ان یستغنی عن الدنیا
بالدنیا کان کمطفی النار بالتبن هر که خواهد که از دنیا بدنیا

مستغنی شود چون ابلهی باشد که آتش را بگاه خشک بست کند یوم

املی که نهایت او بدید نبود از مرکز اندیشه در عواقب امور

فکرتی نکند تا بر او روشن شود که نعمتهاء این جهانی چون روشنایی

برق و تاریکی ابر بی دوام و ثبات است و مانند آب شور که هرچند

بیش خورده شود تشنگی بر و غالب تر گردد و چون خمره پر شهد

مسموم که چشیدن آن از کام خوش کند ولیکن عاقبت بهلاک کشد و چون

خوابی که دیده آید دلگشاید اما پس از بیداری حاصل جز تحسر و

تاسف نبود نکبات دنیا بسیار است و شکایات از وی بی شمار طریق

اختصار را سلوک باید کرد و برین اقتصار کرد وما الحیوة الدنیا

الا متاع الغرور

شعر

تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور

تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار

وإن الدنيا والآخرة مطلوبتان وطالبتان

وطالب الآخرة تطلبه الدنيا حتى يستكمل

رزقه وطالب الدنيا تطلبه الآخرة حتى يأخذ

الموت بعنقه بدرستی که کار این جهان وآن جهان قریبی
چو یکدیگرند ایشانند وهر دو چو یکدیگر هم قاصدند وهم مقصود آن
عالی همت روشن رای که طالب وقاصد آن عالم است دنیا طالب
اوست اتته الدنیا وهی راغمة بی زحمت طلب او بخدمت او می آید تا
آنچه نصیب اوست از روزی استیفا کند وآن خسیس طبع رکیک
رائی که طالب دنیا است آخرت در طلب اوست تا مرگ گلوی او بگیرد
وبا حسرت بمیرد بمأمول ومطلوب خود نرسد واز مبتغی ومتمنی
باز ماند الا وان السعید من اختار باقیة یدوم
نعیمها علی فانیة لا ینفد عذابها آگاه باشید
وبحقیقت نیکبخت آن مقبل مقبول است که گزید باقی را که دایم است
نعیم او بر فانی که سپری نشود عذاب او واختیار باقی بر فانی بتحمل
مشاق عبادتست وایثار رنج طاعت بر راحت نفس وقدّم لما
یقدم علیه مما هو الآن فی یدیه قبل ان یخلفه
لمن یسعد بانفاقه وقد شقی هو بجمعه واحتکاره
الحدیث وبیش فرستاد برای آنچه بآن خواهد رسید از آنچه اکنون

در دست اوست پیش از آنکه بگذرد و بگذارد برای آنکس که بیاساید

بخرج کردن او و او رنج دید بکسب و گرد کردن او و تن فرسوده

و دیگران بیاسایند از زحمت کشیده و رنج او خوش خورند و از و یاد نکنند

و لا تنس نصیبک من الدنیا مصراع

ترک گوشه بهره دیگر منه مهتر عالم صلعم فرماید یقول ابن آدم

مالی مالی و هل لک من مالک الا ما اکلت فافنیت او لبست فابلیت

او تصدقت فامضیت فرزند آدم میگوید مال من مال من اضافتی

است غیر حقیقی بپندار نقد او غنا و ثروتست و خیال الاستظهار

و غنیة برای مبالغت در تنبیه از خواب غفلت از غیبت بخطاب

التفات فرمود و هیچ مر ترا هست از مال تو مگر لقمه که خوردی

و فانی کردی یا جامه که بپوشیدی و بپوشانیدی یا صدقه دادی

و بخزانه ابد فرستادی هرچه جز اینست ترا خازن آن دیگرانی

چندان که مر ا دست تصرف و تولیت باه کند بوارثان منتقل شود این

نصیحت را بشنو نظم

زان پیش که میرد مرد کار از دست کند عدل بر وارث مرده و زنده خویش

قال الله تعالى وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان يأتي احدكم الموت و

صلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين

الحديث التاسع والثلاثون

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلعم في بعض خطبه الا ان الدنيا قد ارتحلت
مدبرة والآخرة قد تجلت مقبلة الا وانكم
في يوم عمل ليس فيه حساب ويوشك ان
تكونوا في يوم حساب ليس فيه عمل وان الله
تعالى يعطي الدنيا من يحب ويبغض ولا
يعطي الآخرة الا من يحب ان للدنيا ابناء
وللآخرة ابناء فكونوا من ابناء الآخرة ولا
تكونوا من ابناء الدنيا ان شر ما اتخوف
عليكم شيان اتباع الهوى وطول الامل
يصرف قلوبكم عن الحق وطول الامل يصرف
همكم الى الدنيا وما لاحد بعدهما خير

فاتباع الهوى

من الدنيا والآخرة اختلف ايمة الحديث رحمهم الله في اسم ابي هريرة رضي الله عنه والاشهر ان اسمه عبد الرحمن بن صخرة الدوسي اليماني اسلم عام غزوة خيبر في السنة السابعة من الهجرة المصطفوية وصحب رسول الله صلعم اربع سنين و دعا له رسول الله عليه ان يؤتيه الله الحفظ فكان احفظ الامة وروى عن رسول الله عليه ام خمسة آلاف واربعة وسبعين حديثا لحرصه وحبه العلم وتجرده من اشغال الدنيا وملازمته عتبة رسول الله وروى البخاري باسناده في صحيحه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله اني اسمع منك حديثا كثيرا فانساه قال ابسط رداءك فبسطته فغرف بيديه فيه ثم قال ضمه فضممته فما نسيت حديثا قط وقال حفظت من رسول الله وعائين فاما احدهما فبثثته واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم مجرى الطعام ولقي كعب الاحبار فجعل يحدثه ويسايله فقال كعب الاحبار ما رايت احدا لم يقراء التورية اعلم بما في التورية من ابي هريرة ومناقبه لا تحصى وفضايله عدد الحصى ارضاه

مسند رسالت صلعم روایت کرد و گفت خطیب روز محشر شفیع
عصاة در وقت فزع اکبر صلعم در بعضی از خطبه فرمود الا
ان الدنیا قد ارتحلت مدبرة والآخرة قد تجلت
مقبلة بدانید و آگاه باشید که دنیا در رحلت است و پای
در رکاب آورده است و روی گردانید جهان در نزع است ذهبت
نداوها و بقیت بلواها

مصراع

روز بزردی رسید و باد بدردی رسید اشراط و علامات قیامت
ظاهر شده است

نظم

دیرست تا سپید محشر همی دمد
ای زنده زاده کان سر از این خاک بر کنید
بر بام هفتمین فلک بر شوید اگر
یک لحظه قصد بستن این پنج در کنید

قوله تعالی اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون نزدیک
آید مردمانرا وقت حساب ایشان و ایشان در غفلت روی گردانند
کاندر استعداد معاد ازفة الآزفة قیامت نزدیک آمده فرمود

کیف انعم وصاحب الصور قد التقمه واصغی سمعه وحنی جبهته

ینتظر متی یؤمر بالنفخ قالوا یا رسول الله فما تامرنا قال قالوا

حسبنا الله ونعم الوکیل چگونه شاد باشم وخوشدلی روزگار

گذارم واسرافیل صور بردهان نهاده است وگوش گشاده وچین

در جبین انداخته ومنتظر که کی امر وارد شود بنفخ تا در دمد

صحابه رضی الله عنهم گفتند ما را چه امر میکنی گفت بگویید

حسبنا الله ونعم الوکیل لطف تو ما را بس است فضل تو کار ما بسازد

اعتماد ما بر کرم تست

نظم

انجا که توی مگر لطف بکنی　　　　اینجا که منم ز عاجزی چه توان کرد

الا وانکم فی یوم عمل لیس فیه حساب ویوشک

ان تکونوا فی یوم حساب لیس فیه عمل الا حرف

تنبیه است تکرار فرمود کرد غفلت برآدمی مستولی است نسیان

بر و غالب هر دم به تنبیه محتاج است آگاه باشید اکنون شما

در روز کاریت و کسب هنگام زراعت است واوان تجارت و وقت

کارست نه روز جزا و شمار هم اکنون امروز بگذرد واین بازار بر

165

شکنند و آب ازین مزرعه منقطع روز حساب آید و وقت قرائت

کتاب و ثواب و عقاب نه در خیر توان افزود و نه از شر توان کم

کرد نه عذر مسموع و نه توبه مقبول رجوع بدار عمل ناممکن

نظم

این دم بشنو که راحت ازین دم شود بدید

اینجا طلب که حاجت ازینجا شود روا

این دم را غنیمت دار یت درین حیات عاریتی دولت ابدی کسب

کنیت اهل غفلت فردا با صد هزار حسرت از کانون سینه آه

آتشین بر ارند و گویند یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و

إِنَّ اللهَ تعالی يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَيُبْغِضُ

وَلَا يُعْطِي الْآخِرَةَ إِلَّا مَنْ يُحِبُّ و خداوند تعالی برای

ابتلا دنیا را دوست و دشمن میدهد اما دار السلام جز با اهل

اسلام نمیدهد در مقعد صدق جز صدیقانرا راه نیست مقام

امین منزل اهل ایمانست در جوار رحمت جز اهل محبت را فرو

نیارد اِنَّ لِلدُّنْيَا اَبْنَاءً وَلِلْآخِرَةِ اَبْنَاءً فَكُونُوا مِنْ

من ابناء الآخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا

طباع مختلف است وآراء متفاوت ان سعيكم لشتى پير هرى قدس
الله روحه می گويد آه آه ازين تفاوت راه دو آهن از يك گاه يكى
نعل ستور وديگر آينه شاه بر يك شاخ گل مى دمد كه بوستان
افروزست وخار برمى آيد كه افروزينه تنورست دنيا را فرزندانند
كه ايشانرا باو مى خوانند واهل دنيا مى گويند وآخرت را فرزندانند
كه ايشانرا باو نسبت مى كنند وآن جهانى مى خوانند از اهل آخرت
باشيد نه از اهل دنيا لقمان حكيم رحمه الله پسر را وصيت مى
كرد ميگفت بع دنياك بآخرتك فتربحهما جميعا ولا تبع
آخرتك بدنياك فتخسرهما جميعا دنيا را بآخرت عوض كن
تا هر دو جهان آن تو شود آخرت را بدنيا بدل مكن كه هر
دو از دست تو برود خسر الدنيا والآخره مصراع
او دست نيايد ومن از دست شدم شعر
نرقع دنيانا بتمزيق ديننا فلا ديننا يبقى ولا ما نرقع
انكه دنيا را بدين مى طلبد دين را بباد ميدهد ودنيا بمراد

ازنبی شنود ان شر ما اتخوف علیکم شیان اتباع
الهوی وطول الامل فاتباع الهوی یصرف
قلوبکم عن الحق وطول الامل یصرف همکم
الی الدنیا وما لاحد بعدهما خیر من الدنیا
والآخرة بدرستی بدترانچ من بر شما از ان می ترسم دو خصلة
مهلکه است متابعت هوا وطول امل متابعت هوا دلهای
شما را از راه حق بگرداند و بمتابعت باطل خواند وطول امل
همت شما را بدنیا مصروف کند سعی شما برای دنیا شود عمر را
درین خاکدان فانی بباد مدهید سرمایه سعادت را در
شقاوت صرف مکنید وهرکه باین دو بلیت گرفتار شد کار
شد وازخیر دو جهان محروم ماند تیر زیست وخیره مرد مهتر عالم
صلعم زاهل صحابه عبد الله بن عمر را وعظ فرمود گفت کن فی
الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اهل القبور
در دنیا چنان باش گویی غریبی غریب در دیار غربت بعمارت و
زراعت نپردازد منتظر ندای الرحیل باشد یا چنان که راه

گذرای

گذری در رباط زمانی نزول کنند و بگذرند نظم

بر گذر زین سرای غرجه فریب در گذر زین رباط مردم خوار

وخود را از اهل گورستان شمر نظم

بیشتر از آنکت برون کنند ز ره رخت بر گاو و بار بر خر نه

عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید که با مادر دست در گل کرده
بودیم و کلبه را مرمتی می کردیم رسول علیه السلام بگذشت گفت یا ابن
عمر چه میکنی گفتم خانه خراب شده است اندک عمارتی می کنم فرمود
الامر اسرع من ذلک کار از آن شتابنده تر است که بعمارت خراب
مشغول شوید اسامة بن زید کنیزک خرید بیکماه حواله رسول ع
بطریق تعجب فرمود بنگرید باین اسامه طویل الامل بر کار
خود باش و عمل امروز را به فردا حواله مکن که عمر اعتماد را نشاید
غفلت مکن که کار بسیارست و فرصت عزیز نظم

منزل دورست و روزگار بیگاه ای دل

ره رو مکن انتظار همراه ای دل

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم

وافعلوا الخير لعلكم تفلحون والحمد لله رب العالمين

الحديث الاربعون

عن انس بن مالك رضى الله عنه قال قال
رسول الله صلعم ما من بيت الا وملك الموت
يقف على بابه فى كل يوم خمس مرات فاذا وجد
انسانا قد نفذ اكله وانقطع اجله القى عليه
هم الموت فغشيته كرباته وغمرته غمراته
فمن اهل بيته الناشرة شعرها والضاربة
وجهها والصارخة بويلها والباكية
لشجوها فيقول ملك الموت ويلكم مم الفزع
وفيم الجزع فو الله ما اذهبت لواحد منكم
رزقا ولا قربت له اجلا ولا اتيته حتى امرت
ولا قبضت روحه حتى استامرت وان
لى فيكم عودة ثم عودة ثم عودة حتى
لا ابقى منكم احدا قال النبى ع فو الذى

نفس محمد بيك لو يرون مكانه ويسمعون
كلامه لذهلوا عن ميتهم وليبكوا على انفسهم
حتى اذا احمل الميت على نعشه رفرف روحه
فوق النعش وهو ينادي يا اهلي ويا ولدي
لا تلعبن بكم الدنيا كما لعبت بي جمعت
المال من حله ومن غير حله ثم خلفته لغيري
فالمهناۀ له والتبعة على فاحذروا مثل
ما حل بي كان انس بن مالك يسمي خادم رسول الله عليه السلام
وكفى به شرفا

نظم

شايد ار خواجهٔ آفاق بخوانند مرا سزد اين نام کسی را که غلام بود تو

وعن ثابت قال قال لي انس يا ثابت خذ عني فانك لم تاخذ عن
احد اوثق مني اني اخذته عن رسول الله واخذ رسول الله عن
جبرئيل واخذ جبرئيل عن الله تبارك وتعالى وعن انس بن
مالك رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلعم يا بني ان قدرت
ان تصبح وتمسي ليس في قلبك غش لاحد فافعل ثم قال يا

بنی ودارک من سنتی ومن احیی سنتی نقد احبنی ومن احبنی
کان معنی فی الجنة وای مرتبة اعلی من مخاطبة رسول الله صلعم
بقوله یا بنی قوله ما من بیت من زایدة نفد ای فنی الاکل
الماکول ای رزقه غشیته جائته الکربات جمع کربة وهی
الغم الذی یاخذ بالنفس المعلن القلق والخفة ویقال بات فلان
علزا ای وجعا مضطربا الشجو الهم والحزن استامر ای طلب
الامر النعش سریر المیت اذا کان علیه المیت فاذا لم یکن علیه
المیت فهو سریر رفرف الطایر اذا حرک جناحیه حول الشی
یرید الوقوع علیه المهناة التنعم والتمتع والتبعة الاثم
خادم خاص رسول الله صلعم انس بن مالک رضی الله عنه روایت
کرد ولفت سید المرسلین وامام المتقین وقاید الغر المحجلین
ورسول رب العالمین صلعم فرمود در اثنای مواعظ شافیه

ما من بیت الا وملک الموت یقف علی بابه

فی کل یوم خمس مرات هیچ خانه نیست الا ملک الموت
هر روز پنج بار بر در آن خانه بایستد وبهر یک از ساکنان

آن خانه نظر کند فاذا وجد انسانا قد نفد اکله
وانقطع اجله بس چون بیابد یکی را که روزی او بآخر
آمده بود ومدت حیات او بسر آمده واجل او منقضی شده القی
علیه هم الموت فغشیته کرباته وغمرته غمراته
بیندازد برو غم مرگ واندیشه فوت بس فرو گیرد او سکرات او
ومحیط شود حسرات او وجان تن را وداع کند مردم دیده رجان
نگرد وبر فراق جان آب حسرت بارد فمن اهل بیته الناشرة
شعرها والضاربة وجهها والصارخة
بویلها والباکیة لشجوها فیقول ملک
الموت ویلکم مم الفزع وفیم الجزع فو
الله ما اذهبت لواحد منکم رزقا ولا قربت
له اجلا ولا اتیته حتی امرت ولا قبضت
روحه حتی استامرت از اهل بیت او یکی موی باز کند
ویکی بروی زند ویکی از سر درد گرید ودیگری فریاد کند
واویلاه گوید قابض ارواح گوید وای شما این فزع از چیست

زیرا جرم بر چیست بگفت آن خدای من کم نکرده ایم روزی یکی
از شمار تا روزی باقی بود زیستیت چون روزی باخر رسید لا محاله
شربت مرگ تجرع باید کردن و نه اجداد و را من نزدیک گردانم
تا فرمان نیامده ام در اذن جان او قبض نکرده ام من بنده ام مامور
و این واقعه بر و مقتصر نیست و آمدن من باین خانه بیک
کرت منقطع نخواهد شد و این مصیبت آخرین مصایب نیست
وَاِنَّ لِی فِیکُمْ عَوْدَةً ثُمَّ عَوْدَةً ثُمَّ عَوْدَةً حَتّی
لَا اُبْقِی مِنْکُمْ اَحَدًا و هر آینه مرا باز رجوع بود در خانه
شما باز آیم و برم و باز آیم و برم تا یکی را از شما درین خانه نگذارم

مصراع

زین منزل چاره نیست پیشا سپراست
مهتر عالم صلعم فرمود فَوَالَّذِی نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ
لَوْ یَرَوْنَ مَکَانَهُ وَیَسْمَعُونَ کَلَامَهُ لَذَهَلُوا
عَنْ مَیِّتِهِمْ وَلَبَکَوْا عَلَی اَنْفُسِهِمْ بحق آن حی باقی
که نفس من در تصرف اوست اگر اهل و اولاد و اصحاب و احباب
میت جای نشستن ملک الموت بر سر بالین رفته ببینند و سخن

ریت جرح برچیست گفت آن خدای من کم نکرده ایم روزی یک
از شمارا تا روزی باقی بود زیستید چون روزی بآخر رسد
شربت مرگ تجرع باید کردن و نه اجل در را من نزد
بی فرمان نیامده ام بی اذن جان او قبض نکرده ام من بن
واین واقعه برو مقتصر نیست وآمدن من باین خا
کرت منقطع نخواهد شد واین مصیبت آخرین مص
وان لی فیکم عودة ثم عودة ثم عود
لا ابقی منکم احدا وهر اینه مرا باز رجوع بود
شما باز آیم و برم و باز آیم و برم تا یکی را از شما درین خانه نگذا
مصراع زین منزل چاره نیست پیشا سبت
مهتر عالم صلعم فرمود فوالذی نفس محمد بیده
لو یرون مکانه ویسمعون کلامه لذهلوا
عن میتهم ولبکوا علی انفسهم گفت آن حق
که نفس من در تصرف اوست اگر اهل و اولاد واصحاب واح
میت جای نشستن ملک الموت بر سر بالین رفته بینند و سخن

او بشنوند بخود از رفتن مشغول شوند و بر خویشتن بگریند

حتی اذا حمل المیت علی نعشه رفرف روحه

فوق النعش وهو ینادی یا اهلی و یا

ولدی لا تلعبن بکم الدنیا کما لعبت بی

جمعت المال من حله ومن غیر حله ثم خلفته

لغیری فالمهناة له والتبعة علی فاحذروا

مثل ما حل بی چنانکه میت را بر جنازه نهند مرغ روح

بر بالای جنازه پرواز کند و ندا کند ای اهل من و اولاد من

دنیا شما را بازیچه خود نسازد چنانکه مرا ساخت و بکاری

بی حاصل مشغول نکند چنانکه مرا مشغول کرد مال از حرام

و حلال جمع کردم و بدیگران ماندم ایشان تمتع گیرند و تنعم

کنند و وبال بر من اگر هوش دارید از من عبرت گیرید تا

بکسرت نگیرید معاذ بن جبل رضو گفت پسری داشتم وفات

کرد بیمن خواجه کاینات صلعم بنزد من نامه فرستاد عنوان

آن نامه این بود من محمد الی معاذ بن جبل سلام علیک فانی

الحمد لله الذی لا اله الا هو اما بعد فعظم الله لک الاجر
والهمک الصبر بعد از حمد خداوند عز و جل تو خدای تعالی بزرگ
گرداند و ترا الهام صبر دهد ورزقنا الله وایاک الشکر و روزی
کند ما را و ترا از بان شاکر تم ان انفسنا واموالنا واهلینا و
اولادنا من مواهب الله الهنیة وعواریه المستودعة بدانکه
نفس ما را و اموال ما و اهل ما و اولاد ما از مواهب خداوند است
خوش آینده و عاریتی اند بنزد ما ودیعت نهاده متعک به
فی غبطة وسرور تمتع داد ترا باین هبه و ودیعت زمانی در خوش فی غبطة
دلی و شادمانی و قبضه باجر کثیر ان صبرت واحتسبت
و باز گرفت موهوب و مستودع را با ثواب بسیار اگر صبر کنی
و ثواب طمع داری لا یجمعن علیک یا معاذ ان یحبط جزعک
اجرک فتندم علی ما فاتک جمع نکنند بر تو یا معاذ ناچیز گردان
جزع اجر ترا که پشیمان شوی بر فوت ثواب در مصیبت بر تو جمع
آید یعنی موت فرزند و هم فوت ثواب فلو قدمت علی ثواب
مصیبتک عرفت ان المصیبة قد قصرت عنه اگر بقیامت

بر ثواب مصیبت قادم شوی دانی که مصیبت در مقابله عظمت

ثواب سهل و حقیر است و اعلم ان الجزع لا یرد میتا و لا یدفع

الحزن و بدان یا معاذ که جزع مرده را زنده نکند فلیذهب عنك

اسفك ما هو نازل بك فكان قد و السلام پس پرده از تو اندوه

ترا آنچه بر تو فرود آینده است غم آن که ترا همین روز در پیش است

زایل کننده غم فوت فرزندت باد و در مدارکه رسید و دیر مشمر

که آمد و السلام مصراع ان المنیة کاس کلها حاسی شعر

لا تحسبن اذا رایت جنازة — الا بانك ذلك المحمول

وقفت علی الاحبة حین صفت — قبورهم کافراس الرهان

فلما ان بکیت و فاض دمعی — رات عینای بینهم مکانی

فرزند رسول عم ابراهیم وفات یافت فبکی رسول الله عم و قال

لو لا انه وعد حق و قول صدق و طریق میتاء لحزنا علیك

یا ابراهیم حزنا اشد من حزننا الربیست و کفت اگر نه آنست که

مرگ وعد حق است و قول صدیق است و این راهی است که از

عهد آدم تا این دم و ازین دم تا منقرض عالم هر که بود برین

راه رفت وهركه آيد رود الكرنه اى فرزند بر فوت تو غم از زين
زيادت درد دل آوردمى اما يقين است كه هر كه بر روى زمين است
مقرّ او زير زمين است كتاب مبين باين قضيه صادقه ناطق
است قوله تعالى كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو
الجلال والاكرام والحمد لله الذى الانعام والصلوة والسلام
على رسوله محمد سيد الانام وعلى آله واصحابه مصابيح
الظلام والحمد لله رب العالمين قد انتهى شرح خطب الاربعين
مما جمعه الامام القوم الهمام قدوة المحققين اسوة المدققين
المستخرج الدقايق المنشى الحقايق حايز المنقول والمعقول
ناشر الفروع والاصول جمع البدايع والغرايب منبع اللطايف
والعجايب مولانا تاج الملة والدين منهاج السلام والمسلمين
اعلم الورى علم الهدى لازال وجه العلم بنور بيانه مقمرًا
وبتصانيفه المستحسنة مكنزا رحمة الله عليه وجعل الله
الجنة مثواه وطيب بطيبه المغفرة ثراه والله اعلم

اللهم اغفر لكاتبه ولقاريه ولناظره

345

Forty verses of Mohammed

وقع الفراغ من تحرير الخطب الاربعين

بعون الله الملك الحق المبين

يلوح الخط في قرطاس دهرا

نوشتن كاغذ

وكاتبه رسيم في التراب

يا ناظرا فيه سل بالله رحمة

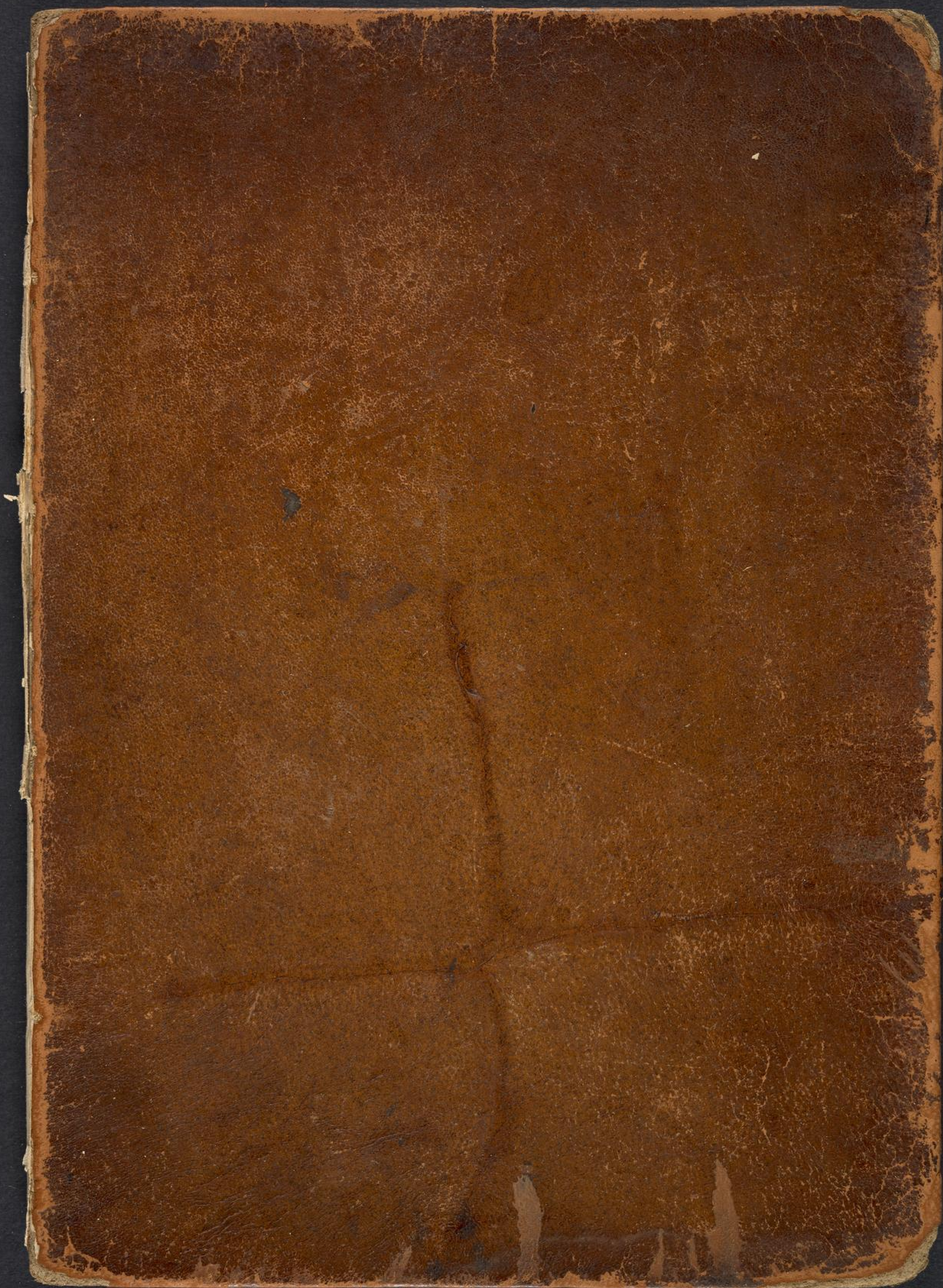
على المصنف واستغفر لصاحبه

واطلب لنفسك من خير تريد بها

من بعد ذلك غفرانا لكاتبه

[illegible]

Corn Rm




Names of Medical Officers
Number of European Officers
Number of Fighting Men





